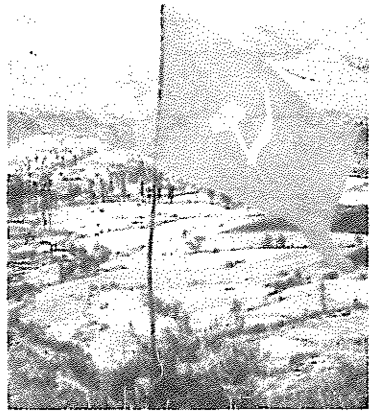


МИР ВЫИГРАТЬ 贏得的 個世界
جهانی برای فتح
۱۴_۱۳۶۹
UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए सारा विश्व EINE WELT ZU GEWINNEN
KAZANILACAK DÜNYA UN MONDE A GAGNER عالم لنربحه
اگر افرادی مانند دن
کودتا کنند
روی آرامش بخود
نخواهند دید
ـ مائو تسه دون ۱۹۶۶
A WORLD TO WIN
UN MONDO DA CONQUISTARE

"جنگ علیه مواد مخدر"



پرچم حزب کمونیست پرو در اهتزاز

شعار «جنگ علیه مواد مخدر» از سوی حکومت آمریکا ربطی به مبارزه با اعتیاد ندارد، بلکه تهاجمی است ارتجاعی برای تشدید سرکوب پرولتاریا و ملل تحت ستم در آمریکا و دفاع از منافع سیاسی ـ نظامی آمریکا در آمریکای لاتین ـ منجمله از طریق افزایش دخالت علیه جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو.

کوبا

این مقاله نخستین بخش از نوشته ای دو بخشی است. نخستین بخش نشان میدهد که کاسترو چگونه باتیستا را سرنگون ساخت، اما در غلبه بر «اعلیحضرت شکر» شکست خورد. از آنجا که انقلاب ارضی در کوبا صورت نگرفت، هیچ راهی برای تامین مایحتاج روزمره مردم و یا رشد اقتصاد باقی نماند، مگر وابستگی.



۱۴ـ۱۳۶۹

چین

مشترك شويد !

مطالب مهم شماره‌های گذشته

۱ ـ ۱۳۶۳
پرو: آنگاه که کوهستان آند میغرد
هند: شکاف درسطح و فشار از اعماق
جمهوری دومینیکن: دو روز قیام توده ای
بزرگداشت یلماز گونه ی: فیلمساز انقلابی ترك

۲ ـ ۱۳٦٤
پرو
انقلاب یا جنك جهانی سوم
ایران: شکل گیری حلقه ضعیف
درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی

۳ ـ ۱۳٦٤
انقلاب، آفریقای جنوبی را بخود میخواند
پرو: تحریم انتخابات
رگه: موسیقی عصیانگر جامائیکا

٤ ـ ۱۳٦٤
آفریقای جنوبی: بحران انقلابی تعمیق می یابد
ایران: «ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند»
بیراهه «چریك شهری» در آلمان غربی

۵ ـ ۱۳٦۵
کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ
بنگلادش: انبار باروت

٦ ـ ۱۳٦۵
پرو ـ کی میرود زخاطر، خون روان یاران
هائیتی ـ قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

۷ ـ ۱۳٦۵
به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائو تسه دون
شماره مخصوص بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی
این شماره بزبان فرانسوی و آلمانی همانند فارسی، ترکی و اسپانیائی انتشار یافته است

۸ ـ ۱۳٦٦
سندی جدید از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو ـ جنك خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید
نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین
دسامبر ۱۹۸٦ ـ خیزش دانشجوئی در فرانسه امپریالیستی

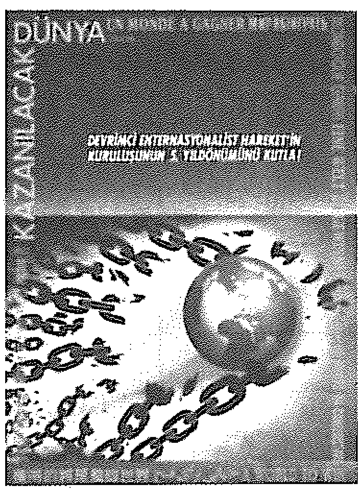
۹ ـ ۱۳٦٦
ناگزالباری هند ـ بیست سال از غرش تندر بهاری می گذرد
گورباچف ـ وداع با اسلحه؟
پرو ـ بخش دوم سند حزب کمونیست پرو

۱۰ ـ ۱۳٦۷
بورکینافاسو: چرا بدون توده ها نمی توان انقلاب کرد
پرسترویکا ـ گورباچف: روح سرمایه شخصیت یافته
خلیج: نقطه تلاقی تضادها ـ درباره جنك ایران و عراق

۱۱ ـ ۱۳٦۷
فلسطین: باشد تا الانتفاضه راه جنك خلق را هموار سازد!
سریلانکا ـ درباره توافقات هند و سریلانکا
نقد شوروی ها از «تروریسم» ـ دم گرفتن با نغمه های دولت بورژوائی

۱۲ ـ ۱۳٦۷
دهه شصت در دژهای امپریالیسم
حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دروغین انقلاب فیلیپین
کلمبیا: استراتژی قیامی در تقابل با جنك خلق
شوروی تهدیدی از درون ـ نگاهی گذرا به اتحادشوروی

۱۳ ـ ۱۳٦۸
پنجمین سالگرد تاسیس ج.ا.ا را گرامی داریم
پرو: جنك خلق مرحله نوینی را تدارك می بیند
یك مارکسیست لنینیست درباره سیل بنگلادش می نویسد



انتشار ترکی
شماره ۱۳

منتشر شده به دیگر زبانها:
جهانی برای فتح بیشتر به زبانهای اسپانیائی، فارسی و ترکی منتشر می شود. منتخب بعضی مقالات به زبانهای عربی، ایتالیایی، فرانسوی و دیگر زبانها منتشر شده است.
Revolution Books, 13 East 16th St,
New York, NY 10003 U.S.A

جهانی برای فتح
هرسه ماه یکبار منتشر میشود
پست هوائی، و نرخهای موسسه ای و تجاری از طریق درخواست در دسترس می باشد.
لطفا نام، آدرس پستی و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال دارید. برای آغاز اشتراك خود با آدرس زیر مکاتبه کنید:
BMC World to Win
27 Old Gloucester Street
London WC1N 3XX, U.K
برای درخواست اشتراك در آمریکای شمالی معادل ۱۵ دلار به آدرس روبرو ارسال دارید:

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

برای فتح جهانی

A WORLD TO WIN जीतने के लिए सारा विश्व है KAZANILACAK DÜNYA

UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए विश्व

UN MONDO DA CONQUISTARE un monde à GAGNER

جهانی برای فتح ازتشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ،اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۴ ،که بسیاری از احزاب و گروه‌های مارکسیست ـ لنینیست رااز سراسر جهان گردهم آورده ، الهام گرفته است . جهانی برای فتح ارگان رسمی ج.ا.ا. نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی که درنبرد علیه امپریالیسم وارتجاع دراین سوی سنگر هستند ، باز خواهد بود.

گام به پیش نهید !

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی‌تواند وظایف خویش را به انجام رساند. مابه نامه‌ها مقالات ، وانتقادات شما نیازمندیم وآنها رابا خوشوقتی پذیرائیم . نوشته‌هابایدیك خط درمیان تایپ شوند. بعلاوه ، برای آنکه این مجله رادراکثر کشورهای جهان که ممکن باشد ، دردسترس قراردهیم ، محتاج مترجمین و یاری در توزیع (منجمله ازطریق کانالهای تجارتی) مجله هستیم . مابه کمك های مالی آنان که اهمیت انتشار مداوم این نشریه را درك می‌کنند ، نیازمندیم . این هم شامل کمك های فردی است وهم تلاش آنهائی که مسئولیت جمع‌آوری کمك های مالی برای این مجله رابه دوش می‌گیرند. چکهای اهدائی و حواله‌های پستی خودرا به نام : "A World to Win." ارسال دارید.

آدرس پستی ما برای انجام کلیه مکاتبات و مراسلات:

BCM World to Win
London
WC1N 3XX U.K.

افرادی روی آرامش

«اگر در آینده رویزیونیستها
رهبری را در چین غصب کنند،
مارکسیست ـ لنینیستهای تمام کشورها
باید بدون وقفه به افشا
و مبارزه علیه آنها پرداخته و
به توده های چین در نبردشان علیه
رویزیونیستها کمك رسانند.»
ـ مائوتسه دون



میراث مائو تسه دون در دست کارگران ـ چین، ۱۹۸۹

جهانی برای فتح در این شماره بخش ویژه ای را به وقایع اخیر چین اختصاص داده است. همانطور که از نقل قول روی جلد پیداست، مائوتسه دون پیش بینی کرده بود که اگر یك کودتای ضد انقلابی در چین بوقوع بپیوندد، حکام جدید روی آرامش بخود ندیده و به احتمال زیاد عمر حکومتشان کوتاه خواهد بود. دیدیم که کودتای ضد انقلابی درست چند هفته بعد از مرگ مائو بوقوع پیوست. نتایج این جهت گیری جدید در چین همان شد که مائو و رهبری انقلابی درون حزب کمونیست چین (ح. ك. چ) که توسط مائو هدایت میشد پیش بینی کرده بودند: بازگشت به سرمایه داری، وابستگی دوباره چین بقدرتهای امپریالیستی خارجی، نمود دوبارهٔ تمام امراض اجتماعی که در دوران حکومت پرولتری از بین رفته یا شدیداً محدود شده بودند (رجوع کنید به مقاله «طغیان در چین: بحران رویزیونیسم، یا...چرا حق با مائو بود» نوشته ریموند لوتا).

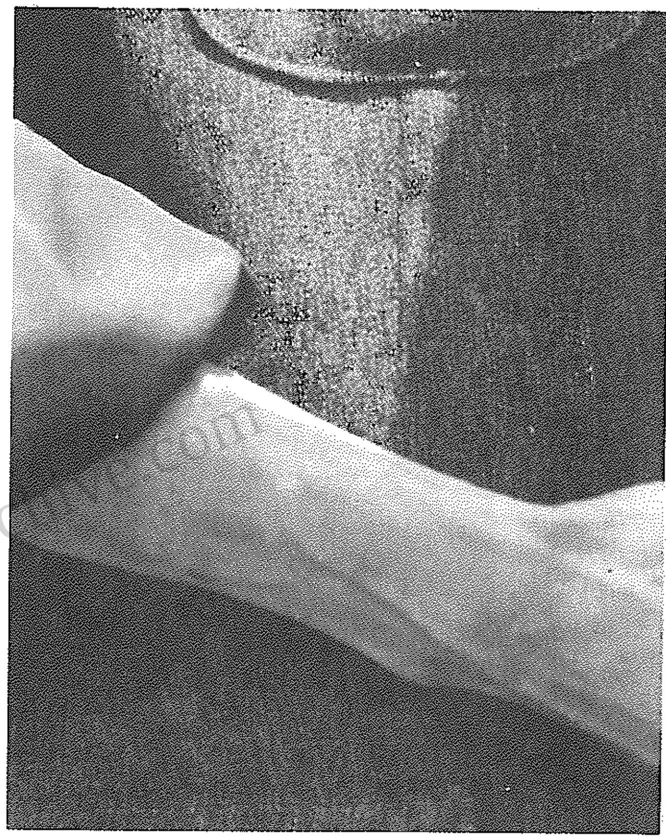
پیش بینی دیگر مائو مبنی بر اینکه رویزیونیستها «روی آرامش نخواهند دید» نیز به حقیقت پیوست. وقایع «تین آن من» ضربه ای جدی بر پیکر رژیم ارتجاعی و گشایشی برای پیشروی نیروهای انقلابی بود. هر چند رسانه های گروهی در غرب فقط از جریانات غرب گرای درون رهبران دانشجوئی چین سخن گفتند، اما واقعیات بسیار پیچیده تر از اینها بود. همانطور که در مقاله «آنچه رسانه ها سرکوب کردند» آمده، (این مقاله بر پایه اطلاعاتی که از منابع وسیع و متفاوت توسط ج.ب.ف گردآوری شده تنظیم گشته است) بدون شك احساسات وسیع ضد رویزیونیستی و بطرفداری از مائو، بخصوص در میان کارگران، بخشی از صحنه سیاسی بود.

عکس العمل جنبش بین المللی کمونیستی در مقابل وقایع چین سریع بود. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در بیانیه ای که در محکومیت رژیم «دن» صادر کرد از کارگران و دانشجویان مبارز حمایت کرده و فراخوان بازسازی یك حزب پیش آهنك و اصیل مائوئیستی در چین را داد (رجوع کنید به «سرنگون باد رژیم خو نخوار سرمایه داری در چین!»). علاوه بر این بخشهائی از کنفرانس مطبوعاتی که توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در لندن برگزار شد نیز در این شماره آمده است. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از طرق دیگر نیز کوشید فرمان مائو را که «مارکسیست لنینیستها باید بدون وقفه به افشاء» و «نبرد» با رویزیونیستها پرداخته و «به توده های چین در نبردشان علیه آنها کمك کنند» به اجرا در آورد.

نیروهائی که بدور جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گرد آمده اند تنها نیروهائی نیستند که سرسختانه رژیم دن را محکوم کرده اند. بسیاری دیگر از میان چین شناسان، نیروهای سیاسی که سابقاً طرفدار مائو بوده اند و سایرین (که برخی شان از همان اول به ضد رژیم دن ایستادند و برخی دیگرشان تنها اکنون که میوه های تلخ سرمایه داری احیاء شده کاملا رسیده اند موضع صریح گرفته اند) به افشاء رژیم دن کمك کرده اند. به این خاطر جهانی برای فتح مقالات دو متخصص را بچاپ میرساند. این دو مقاله عبارتند از «راه چین بسوی سرمایه داری ـ لیولین، دهکده ای در چین» نوشته سون لیلجسون (تجدید چاپ از مجله سوئدی کنیا راپورت Kina Rapport) و «دولت فاشیستی در انتهای جاده سرمایه داری» که توسط نویل مکس ول نوشته و در اختیار ماگذاشته شده (ماعلیرغم مخالفت جدی باتوصیف رژیم دن بعنوان «استالینیست» از طرف پروفسور

مانند دن نخواهند دید

«اگر دست راستی ها به یك کودتای رویزیونیستی درچین اقدام کنند روی آرامش بخود نخواهند دید و به احتمال زیاد عمر حکومتشان کوتاه خواهد بود زیرا انقلابیون نمایندهٔ منافع خلقی که بیش از ۹۰ درصد جمعیت را تشکیل میدهند، هستند، حکومت اینان را تحمل نخواهند کرد.»
ـ مائوتسه دون



مکس ول این مقاله را چاپ می کنیم).

این بخش ویژه توسط دو مقاله مهم از مائوئیستهای چینی تکمیل شده است. اولین مقاله، یك سند کلیدی است که در سال ۱۹۷۵ کمی قبل از کودتای رویزیونیستی منتشر شد. «درباره اعمال دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی» نوشته رفیق چان چون چیائو است که بهمراه رفیق و بیوه مائو رفیق چیان چین بدلیل آنکه رهبران انقلابیون مائوئیست و اصیل درچین بودند، به مرگ محکوم شدند (این محکومیت بعداً به حبس ابد تبدیل شد)، مقاله ای است که به شرایط اقتصادی و سیاسی موجود درزمان کودتای ۱۹۷۶، پرتو زیادی می افکند. درضمن، این مقاله وسایر نوشته های کلیدی رهبری انقلابی تحت هدایت مائو، بقول بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی «نقش مهمی درروشن کردن جزئیات اندیشه مائوتسه دون» داشته است.

مقاله دیگر، «بیانیه انقلابیون شانگهای در باره احیای سرمایه داری درچین ـ ۱۹۸۰»، چهارسال بعدازکودتا نوشته شد و مناسبت نشرآن محاکمه نمایشی چیان چین و چان چون چیائو توسط رویزیونیستهای چین برهبری دن، بود. این مقاله که توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست (مارکسیست ـ لنینیست) چین امضاء شده یکی از معدود نوشته های مدافعان سرسخت انقلاب فرهنگی و مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون است که بعد از سال ۱۹۷۶ از چین به خارج راه پیدا کرد. این مقاله، علیرغم اینکه چند سال پیش نوشته شده، دربرخی نکات بسیار روشن بینانه است (ازجمله بحث آن در مورد تباین دمکراسی پرولتری انقلاب فرهنگی باسرکوب فاشیستی دسته رویزیونیستی دن). این مقاله همچنین تحلیلهائی در باره برخی علل پیروزی کودتای ضد انقلابی ارائه می دهد که فکر را به تحریك وامیدارد. اگرچه این موضوعی است که درمیان کمونیستهای جهان مورد بحث ومداقه است، برخی از مباحث این نوشته از نظر ما قابل تردید است (بالاخص اینکه چیان چین و چان چون چیائو وعده هائی را که رویزیونیستها تحت فشار انقلاب فرهنگی داده و متعهد شدند که خود راتغییر دهند، «باور» کردند).

بخش دوم پیش بینی هائی که قبلا هم به آن اشاره شد، این که مدت حکومت رویزیونیستها «به احتمال زیاد کوتاه خواهد بود»، امروز بیشتر از ٦ ماه پیش ممکن بنظر می رسد. نابودی سوسیالیسم و احیاء سرسام آور سرمایه داری به یك بحران انقلابی همه جانبه درچین پا داده است. طبقه حاکمه رویزیونیست چین از لحاظ سیاسی ایزوله شده، در حیاتشان شدیداً اختلاف موجود است و دیگر آشکار شده است که وعده های آنان مبنی بر مدرنیزه و ثروتمند شدن چین چیزی نبوده جز سرابی برای کشاندن دنباله روانشان به راه سرمایه داری. این طبقه حاکمه امروزه هیچ راهی جز تکیه بر ترور وحشیانه و عریان ندارد ـ ترور علیه کارگران که جای خود دارد، حتی علیه بعضی اقشار مثل دانشجویان، که بعنوان حامیان خود رویشان حساب می کرد. از کودتای ۱۹۷٦ تا بحال هیچوقت اوضاع برای بازسازی یك حزب پیشاهنك واقعی بر پایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون اینقدر مساعد نبوده و فقط چنین حزبی است که میتواند پرولتاریا و خلق چین را در انجام یك انقلاب سوسیالیستی دیگر رهبری کند.



چین ۱۹۸۹ ـ مردی که ایستاده «کتاب کوچك سرخ»، نقل قولهای صدر مائو تسه دون را در دست دارد این کتابی است که سمبل انقلاب فرهنگی شد و میلیونها تن در چین و سراسر جهان آن را مطالعه کردند.

سرنگون باد رژیم خونخوار سرمایه داری در چین!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

هنوز بیش از دهسال از کودتای خیانتبار بورژوازی نوخاسته چین برهبری رویزیونیست شماره یك یعنی دن سیائو پین و لی پنك جلاد در سال ۱۹۷۶ نگذشته است که ماهیت اینان بطور کامل برملا گشت. ازپشت ادعاهای فریبکارانه «سوسیالیسم» و «دمکراسی توده ای»، چهره ارتجاعی و واقعی سرمایه داران حاکم بر چین بطور برجسته و واضح بنمایش درآمد. آنها بیرحمانه جنگی واقعی را علیه بیش از یك میلیون دانشجو، جوان، کارگر و سایر اهالی پکن به پیش بردند. این مردم خواهان حقوق سیاسی بوده و جرات افشاگری و شورش علیه فضای خفقان آور فساد و بحران اقتصادی که نتیجه ۱۳ سال سلطه سرمایه داری و دیکتاتوری بورژوائی میباشد، را کرده بودند. حکومت قساوت و بربریت بیسابقه ای از خود نشان داد. چنین اموری در چین بمدت ۳ دهه حاکمیت کمونیستی و قدرت خلق تحت رهبری مائوتسه دون و انقلابیون طی سالهای ۱۹٤۹ و ۱۹۷۶ برای مردم چین ناآشنا مانده بود.

حکام رویزیونیست چین با آموزش از اربابان امپریالیست خود ـ خصوصاً ایالات متحده و ژاپن ـ بیشرمانه همه تکنولوژی «مدرن» وارداتی و مهارت سرکوبگری و فریبکاری خود را برای بزانو درآوردن توده های شورشگر بکار گرفتند. آنها با سلاح سنگین نظیر تانك، خودروهای زره پوش و مسلسل، گلوله های ساخت غرب را مستقیماً بروی جمعیت آتش کردند، شمار بسیاری را بخاك و خون غلتاندند و تانکهایشان را بروی چادرهائی که انباشته از تظاهرکنندگان بود بحرکت درآوردند. در بحبوحه این کشتار، بسیاری از دانشجویان و کارگران حامی آنان، قهرمانانه در صحنه ماندند و کوشیدند ارتش را وادار سازند که به مردم حمله نکنند.

بعد از مرگ صدر مائوتسه دون، طبقه ما قدرت سیاسی را در چین از دست داد. پرولتاریای انقلابی تحت هدایت رهبران قهرمانی چون چیان چین و چان چون چیائو در واپسین نبرد بزرگ علیه رویزیونیستها و رهروان سرمایه داری که در ضدیت با راه مائو بودند، مغلوب شدند. حاکمیت خلق در چین دچار شکست شده و با این واقعه آخرین سنگر سوسیالیستی پرولتاریای بین المللی از دست رفت. رویزیونیستها و رهروان سرمایه داری درون حزب کمونیست چین، تحت رهبری دن سیائو پین مرتد، فردی که دو بار توسط مائو سرنگون شده بود ـ و افرادی نظیر هواکوفنك، هو یائوبنك و ژائوژیانك قدرت دولتی را در چین غصب نمودند. آنها به نابود کردن

اقتصاد سوسیالیستی و مناسبات تولید سوسیالیستی پرداخته و یك سیستم مالکیت خصوصی تحت فرماندهی سود را برقرار نمودند. شعار آنان چنین بود: «ثروتمند شدن شکوهمند است.»؛ بالاترین هدف آنها بدنبال منافع شخصی روان گشتن بود. آنها امر احیای سریع و همه جانبه سرمایه داری و درآوردن اقتصاد چین به انقیاد سرمایه مالی امپریالیستی و سیستم بازار امپریالیستی، خصوصاً امپریالیستهای غربی بسرکردگی آمریکا، را پیش بردند.

بنابراین برخلاف سرمقالات فریبکارانه و دروغ بنگاههای تبلیغاتی غربی که تفریحشان درآنست سرمایه داری دولتی را «کمونیسم» بخوانند، و هم اکنون زاهدانه میکوشند خود را از «افراط های» هفته های اخیر رژیم چین مبرا دارند، حکام کنونی چین از هیچ کاری برای نابود کردن سیستم سوسیالیستی فروگذار نکرده و بطور خستگی ناپذیری به تقلید از هر چیز غربی و سرمایه دارانه پرداخته اند. درست تا همین عملیات نظامی پلید حکام چین، رهبران امپریالیستی شرق و غرب ـ منجمله جرج بوش دوست نزدیك دن سیائو پین ـ بی وقفه آنان را مورد ستایش درخور خود قرار میدادند.

همه آن نابرابریهای اجتماعی که توده ها علیه آن به اعتراض برخاسته اند ـ از رشد ناگهانی و عظیم بیکاری گرفته تا افزایش شدید قیمتها، از مشکل مسکن گرفته تا فساد گسترده در حکومت دن سیائو پین ـ نتیجه اجتناب ناپذیر احیای سرمایه داری در چین است. و کشتار جنایتکارانه ای که طبقه حاکمه در چین به پیش میبرد، تنها نمونه ای است از آن دهشتها، تجاوزات و رنجی که سیستم امپریالیستی برای اکثریت مردم جهان ببار میآورد. تعلیق ارسال تجهیزات نظامی به چین از سوی آمریکا و اشك تمساح ریختن حکام غربی و شرقی، فاصله گرفتن ناگهانی اینان از دن سیائو پین ـ که تا همین دیروز «رفرمگر معظمش» میخواندند ـ صرفاً پوششی است بر این واقعیت.

از کف رفتن حاکمیت مردم بطور اجتناب ناپذیری منجر به آن شد که توده های کارگر، دهقان و روشنفکران انقلابی از دمکراسی واقعی محروم گردند و دمکراسی به عده محدودی استثمارگر که اکنون در راس حزب قرار دارند، متعلق گشت و آنان را قادر ساخت که دیکتاتوری خود را بر مردم اعمال کنند. در آن موقع (زمان کودتای ۱۹۷۶) بخشی از نیروهای طبقات میانی به طمع گذر به عصر باصطلاح «مدرن» و منفعت بردن از مزایای تبدیل شدن به قشر بالائی جامعه، از کودتای دن سیائو پین و شرکایش و احیای سرمایه داری توسط آنان حمایت کردند. اما اکنون حتی برخی از این نیروها، منجمله بعضی ازدانشجویانی که برای بعهده گرفتن پستهای مهم در حکومت پیراسته شده بودند، علیه میوه های گندیده سرمایه داری سر به طغیان برداشتند. جوهر مشکل جامعه چین را یکی از کارگران تظاهر کننده در میدان «تین آن من» که مدال مائو بر سینه داشت، اینگونه به خبرنگاران توضیح داد: «مسئله آنست که توده ها دیگر سروران جامعه چین نمیباشند.»

بمدت سی سال توده های چین دارای حق حاکمیت بودند، یعنی بقول مائوتسه دون دارای حق دخالت در امور دولت و تعیین جهت گیری جامعه. این دمکراسی است که گردن کلفتهائی مانند دن سیائو پین و همقماشان او که بدنبال کسب قدرت برای خود بودند، از آن محروم گشتند. آنان حق «دمکراتیك» استثمار کردن کارگران و دهقانان را نداشتند؛ این حق «دمکراتیك» برای سرمایه داران جهان بسیار عزیز است. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی دست توده های کارگران و دهقانان را تقویت کرد؛ آنان را قادر ساخت که دست به مبارزه ای حیاتی برای مغلوب کردن رهروان سرمایه داری بزنند و پیروزمندانه چین را بر جاده سوسیالیسم و بسوی جهانی که در آن طبقات یا استثمارگران وجود نداشته باشند، برانند.

امروز حکام رویزیونیست چین غرق در بحرانند و علیرغم بمیدان آوردن نیروی نظامی عظیمی، دورنمای استقرار «نظم» برایشان تیره و تار است؛ این کابوسی واقعیست که خواب از چشمان امپریالیستهای غربی ربوده و رژیمهای طرفدار شوروی مانند کوبا، جمهوری دمکراتیك آلمان و ویتنام همگی از رژیم چین پشتیبانی کرده و گورباچف بوضوح در مورد این قتل عام سکوت اختیار کرده است.

مائو تسه دون اوضاع کنونی حکام چین را زمانی پیش بینی کرده بود؛ او در نامه ای بسال ۱۹۶۶ در نامه ای خطاب به رفیق و همسرش چیان چین نوشت: «اگر راستها در چین دست به

کودتائی ضد کمونیستی بزنند، من مطمئنم که روی آرامش بخود نخواهند دید و به احتمال، قوی حاکمیت آنان عمری کوتاه خواهد داشت، زیرا انقلابیون که منافع اکثریت مردم (۹۰ درصد اهالی) را نمایندگی می کنند این امر را تحمل نخواهند کرد.»

نتایج فی الفور خیزش کنونی میلیونها تن از مردم چین هنوز معلوم نیست، اما آنچه مسلم است فرصتهای نوینی برای دست زدن به انقلاب سوسیالیستی دیگری بوجود آمده است. اینکار باید با سرنگون کردن رژیم کنونی و برقراری مجدد دیکتاتوری پرولتاریا متحقق شود. این امری ساده نخواهد بود و راهیست مشکل و پر پیچ و خم. اما توده های چین دارای میراث دهها سال جنك خلق تحت رهبری مائوتسه دون، علیه مرتجعین گومینداان و امپریالیستهای آمریکائی و ژاپنی هستند. آنها همچنین دارای میراث مبارزه علیه رویزیونیسم روسی و از همه مهمتر میراث دار انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی هستند. فقط راه مائو منتهی به رهائی واقعی توده های چین خواهد شد و تحقق این امر جهشی بیسابقه در رهائی کلّ بشریت خواهد بود.

اما برای آنکه چین رها شود، باید حزب مائوئیستی دیگری بوجود آید، حزبی که بتواند توده ها را بجلو هدایت کرده و خط تمایز روشنی را با راههای توهم آمیز اتکاء به این یا آن مقام حزبی ترسیم کند. مسئولیت ساختن چنین حزبی بر دوش هسته ای از انقلابیون مسلح به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون میباشد. این چیزیست که مرتجعین در چین و تمام قدرتهای امپریالیستی با تمام قوا سعی خواهند کرد از تحققش ممانعت بعمل آورند. حزب حاکم بر چین حزبی بورژوائیست و علیرغم نامش هیچ ربطی به کمونیسم ندارد. «ارتش رهائیبخش خلق» دیگر ارتش خلق نمیباشد و از سال ۱۹۷٦ که دست به سرکوب طرفداران مائو زد ارتش خلق نبوده است. همچنین هیچیك از مقامات بالای حزب که اختلافاتی با دن سیائو پین دارند و یا هیچیك از فرماندهان ناراضی ارتش توده ها را در راه برقراری مجدد قدرت سیاسیشان یاری نخواهند کرد. اما سرپیچی بسیاری سربازان از گشودن آتش بروی توده ها تحسین انگیز است و ضدیتشان با اربابان سیاسی خود که بر ماشین نظامی ارتجاعی چین فرمان میرانند امر خوبیست.

کمونیستهای اصیل چین و توده های کارگران، دهقانان و دانشجویان انقلابی که عزم دارند در این راه پرپیچ و خم گام بگذارند تنها نیستند. مائو به کمونیستهای اصیل جهان نیز گفته بود که در صورت «غصب قدرت توسط راستها در چین» چه باید بکنند. او گفت: «اگر در آینده در چین، رهبری توسط رویزیونیستها غصب شود، مارکسیست ـ لنینیستهای همه کشورها باید بطور خستگی ناپذیری آنها را افشا کنند و علیه شان بمبارزه برخیزند و به توده های چین در نبردشان علیه رویزیونیستها یاری برسانند.»

از زمان کودتا در چین در سال ۱۹۷٦، مارکسیست ـ لنینیستهای جهان از این رهنمود مائو پیروی کردند. مائوئیستها در سطح جهانی گرد آمده و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را برپا کرده اند و در کشورهای مختلف مشغول پیشبرد جنك انقلابی بوده (مانند پرو) و یا در حال تدارك آن میباشند. و همه در حال پیشروی در راهی هستند که توسط مائوتسه دون ترسیم شده است. ما اطمینان داریم که انقلابیون اصیل در چین گامهای عظیمی را در مبارزه برای سرنگونی حاکمیت سرمایه داری در چین به پیش برداشته و بار دیگر چین را به مسیر مائو رهنمون خواهند شد. و ما از هیچ کاری در یاری به آنان فروگذاری نخواهیم کرد. باشد تا انقلاب پرولتری جهانی یکبار دیگر بزبان چینی سخن بگوید.

انقلاب پرولتری انتقام خونی که در میدان «تین آن من» بر زمین ریخته شده را خواهد گرفت!

همدستان امپریالیست دن سیائوپین، در غرب و شرق را افشاء کنید!

چیان چین و چان چون چیائو را آزاد کنید!

مائوتسه دون شکست ناپذیر است، انقلاب پیروز است!

این اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است که بتاریخ ۱۲ ژوئن ۱۹۸۹ از سوی دفتر اطلاعاتی این جنبش منتشر گشت.



کادرهای مائوتسه دون
پاك و منزه بودند،
کادرهای گروه چهار نفره
شجاع بودند،
کادرهای هوا کوفن را نمی
شد پیدا کرد،
کادرهای دن سیائو پین
همه میلیونرند.
ـ شعری از میدان
تین آن من،
بهار ۱۹۸۹

این شعر نه از بی بی سی و اخبار CNN آمریکا پخش شد و نه در تایمز، لوموند، پراودا یا سایر روزنامه های برجسته شرق و غرب چاپ گشت. با این شعر هم مانند باقی تمایلات مائوئیستی که بخشهایی از توده های چین در طول خیزش اخیر از خود نشان دادند، رفتار شد: یا از آن اجتناب کردند یا آنرا سرکوب کردند.

آنچه اعتراض کنندگان چین می خواستند، با آنچه در مورد خواست آنان به مردم جهان گفته شد، یکی نبود. رسانه های غربی تمایلات غرب گرایانه و هوادار دموکراسی پارلمانی که در رهبری دانشجویان پکن قوی بود را بطور یك جانبه برجسته کردند. آنان کارگران را بعنوان یك نیروی مستقل سیاسی جدی نگرفته و به آنان صرفاً بمثابه حامیان نیرومند دانشجویان برخورد کردند و به جوانان پرولتر و رادیکال تر حمله کرده و آنان را «بزهکاران عادی» که فرصت را برای شلوغ بازی غنیمت شمرده اند، قلمداد کردند.

رسانه های رژیم چین هم با وقاحت اعتراض کنندگان را عوامل ضد انقلابی و مزدور بیگانه، وطن فروش، اوباش، ته مانده های گومیندان و غیره نامیدند. مثلا آنها نیز مانند رسانه های غربی توجه خود را روی چند نفری که بر تصویر عظیم مائو در میدان تین آن من رنگ پاشیدند متمرکز کردند و به روی خودشان نیاوردند که نه تنها دانشجویان بسرعت مقصرین را گرفتند بلکه اصولا حامیان آشکار چنین اعمالی در میان مبارزه کنندگان تقریباً دیده نمی شد.

نتیجه سیاستهای گوناگون رسانه های غربی و چینی، ارائه یك تصویر ناقص و تحریف شده از طغیان بود و در نهایت برجسته ترین بخش رهبری دانشجویان پکن بعنوان تنها روند سیاسی مهم معرفی شد. اما در حقیقت چنین نبود.

جهانی برای فتح در موقعیتی نیست که تمامی نیروهای درگیر در خیزش توده ای چین و چگونگی تحول آنها را دقیقاً توصیف نموده و از نیروی نسبی روندهای گوناگون جمع

میدان تین آن من

آنچه رسانه‌ها سرکوب کردند



بندی کند. اما با اتکاء به شماری منابع، از جمله رسانه ها، چین شناسان و از افرادی که قبلا و در طول خیزش توده ای در چین بودند، میتوان برخی نتایج مقدماتی را بیرون کشید. یك بخش مهم از این نتایج آن است که یك گرایش گسترده هواداری از مائوئیسم ظاهر گشت که بطور سیستماتیك توسط گزارشات بورژوایی، صرفنظر از منابع شان، لاپوشانی شد؛ این مسئله بدین معنا نیست که تمایل عمده در میان دانشجویان، هواداری از مائوئیسم بود.

* * *

قبل از نظر افکندن به این نیروهای رادیکال، لازم است چند کلامی درباره رهبری دانشجویان گفته شود. رسانه های غربی تصویری از یك توده عظیم جوان چینی که «دموکراسی غربی» را پرستش میکنند، خلق کردند. با این وجود خود رسانه ها تصاویری را به نمایش گذاشتند که ناقض این مسئله بود؛ از آن جمله صحنه های مکرر دانشجویان در حال خواندن انترناسیونال، سرود انقلابی کمونیستی بود. یك حکایت کوتاه بعنوان طنز حاشیه ای در هرالد تریبون بین المللی بچاپ رسید که می گفت شمار انبوهی از جوانان دوچرخه سوار «فرمان چرخهای خود را به مدتی نسبتاً طولانی رها میکردند تا در حالیکه دوچرخه خود را پا میزنند و سرود انترناسیونال میخوانند پرچم های سرخ را به اهتزاز درآورند.»

نکته این نیست که گرایش غالب در میان رهبری دانشجویان مائوئیسم انقلابی بود. قطعاً چنین نبود.

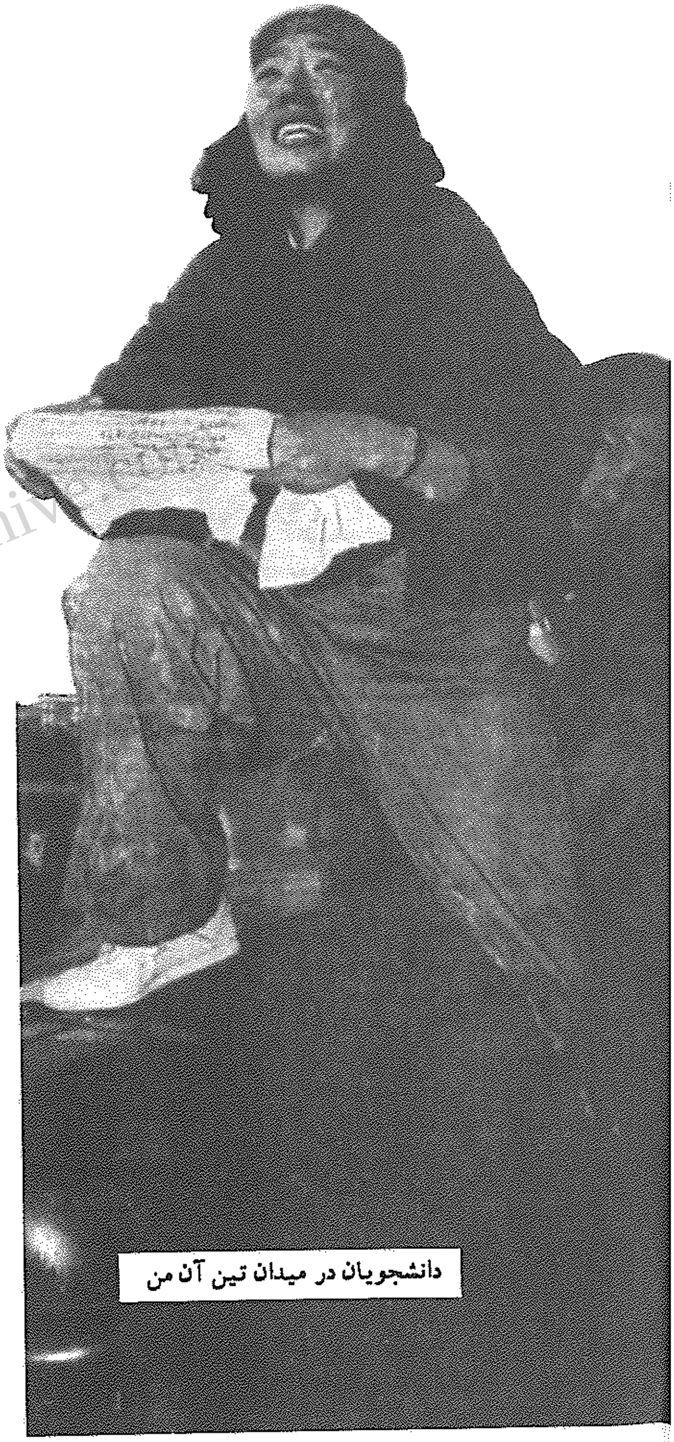
بسیاری از دانشجویان پذیرای این نظریه بودند که چین به دموکراسی پارلمانی نیازمند است و اغلب این نظرات را با مقداری از سموم گلاسنوست گورباچف و انواع دیدهای دیگر ترکیب میکردند. اما درك آنان پرتناقض بود: برخی دانشجویان به گورباچف سمپاتی نشان داده و در عین حال حامی برخی جوانب دوران مائو بودند؛ یا در عین آنکه خواستار دمکراسی پارلمانی بودند، سرود انترناسیونال هم میخواندند.

بعلاوه همراه با تکوین و توسعه نبرد، دیدگاه های آنان نیز اغلب بسرعت و شدیداً تغییر میکرد. بنابر یك گزارش، برخی از دانشجویان که اینقدر شانس داشتند بی بی سی گوش کنند یا اخبار CNN را، که برای استفاده خارجیان در هتلها پخش میشود تماشا کنند، شدیداً گیج و عصبانی شده بودند. زیرا می دیدند رسانه های «دنیای آزاد» مسائل را تحریف کرده و دانشجویان را عاشق آمریکا می نمایانند. برخی برای اولین بار فهمیدند که «آزادی بیان» نوع غربی یعنی چه و این یك درس آموزی بود.

اما این رژیم دن سیائوپین بود که براترین درسها را داد. آن کسانی که [هنگام کودتا ـ م] فریب خورده و به حمایت از دن یا جهتگیری عمومی رهبری ح.ك.چ برخاستند، اکنون بیرحمانه با ثمره این موضعگیری خود روبرو شده اند. یك گروه از دانش آموزان حامی فان لیژی، متخصص فیزیك نجومی که به سفارت آمریکا در پکن پناهنده شده، نوشتند: «...زمانیکه دن سیائو پین برای اولین بار رهبر شد، ما فکر کردیم که وضعیتمان بهبود خواهد یافت. هرگز در دورترین واحه های خیال خود تصور نمیکردیم که روزی اوضاع به این بدی شود.» و تازه این نامه اندکی قبل از قتل عام نوشته شده بود. برخی از دانشجویان با بنزین به میدان آمده بودند و میخواستند بعنوان اعتراض خودسوزی کنند ـ بیش از چند روز نگذشت که آنها از بنزین برای ساختن کوکتل مولوتف جهت مقابله با حمله ارتش «رهائیبخش» خلق، استفاده کردند. اکنون میلیونها چینی میکوشند آنچه در میدان تین آن من گذشت را درك کنند. آیا کسی واقعاً انتظار دارد آنان فراموش کنند که غرب سالها دن سیائوپین را «اصلاحگر بزرگ» و «مرد سال» خود (مجله آمریکایی تایم او را چنین تجلیل کرد) میخواند؟

با توجه به موقعیت ممتاز دانشجویان در جامعه چین جای شگفتی نیست که در آغاز مبارزه تمایل به این یا آن جناح رهبری کنونی چین و ضدیت با انقلاب فرهنگی در میان رهبری دانشجویان در میدان تین آن من پایه وسیع داشته باشد. در طول مبارزه حادی که در دوره انقلاب فرهنگی بر سر گسترش و یا کاهش امتیازها بمشابه بخشی از پیشروی بسوی جامعه ای بدون نابرابری و استثمار جریان داشت، کم نبودند روشنفکرانی که بطور واقعی و با علاقه برای خدمت به انقلاب کوشیدند. اما عده ای دیگر که در ابتدا برای انقلاب فرهنگی شوق داشتند همینکه ماهیت طولانی مبارزه حاد طبقاتی روشن گشت از پای افتادند و با نغمه های اغواگرانه رویزیونیستها در مورد لزوم «ثبات و اتحاد» به نوسان افتادند. و عده ای هم چهار چنگولی به امتیازات ویژه خود چسبیده بودند و بشدت از تلاش برای کاهش نابرابری اجتماعی، اظهار تنفر کرده و در اشتیاق انتقام می سوختند. بدین ترتیب بسیاری از روشنفکران در ابتدا از کودتای سال ۱۹۷۶ علیه رفقای انقلابی مائو استقبال و با آن همراهی نمودند، اما این حرکت با درکها و مقاصد مختلف صورت گرفت.

رخدادهای کنونی بسیاری از توهمات را از بین برده است. ممکن است روشنفکران بسیاری صاحب امتیازات ویژه شده باشند، اما این در



دانشجویان در میدان تین آن من



جوانی ژنرالهای ارتش «رهائیبخش»
را به سخره می گیرد

سرکوب دست یازد، چراکه
رژیمی ارتجاعی بوده و از
حمایت توده های وسیع
برخوردار نیست.
این واقعیت که رژیم
اکنون بسیاری و حتی اقشار
نسبتاً ممتاز را به صف
اپوزیسیون سوق داده، یك
موقعیت عالی برای یك
پیشاهنك انقلابی راستین، یك
حزب مائوئیستی بوجود
آورده است تا از این فرصت
سود برده و یك اتحاد نوین از
نیروها را علیه رژیم ارتجاعی
دن حدادی نموده و از اغتشاش
درون اردوگاه دشمن سود برد.

* * *

یکی از اختلافات بزرگ
میان جنبش چین و جنبشهای
سایر نقاط جهان این بود که
توده ها مبنا و نقطه رجوعی
برای مقایسه رژیم بورژوائی
دن و جامعه سوسیالیستی
راستین تحت رهبری مائو را
داشتند. لطیفه ای که در چین
دهان به دهان می گشت چنین
میگوید که دن به مقبره مائو
میرود و بر سر مزار او
ایستاده و التماس کنان
میپرسد که «اکنون چکار
کنم» و مائو پاسخ میدهد،
«بیا جایمان را عوض
کنیم». یك روزنامه نگار
آمریکایی گزارش میدهد که



مورد خود چین صدق نمیکند
ـ چین بار دیگر کشوریست
که اساساً توسط امپریالیسم
کنترل و استثمار میشود و
تمامی قولها و وعده های
رویزیونیستها مبنی بر
بوجود آوردن یك چین غنی،
قدرتمند، مدرن و از نظر
تکنولوژی پیشرفته به چنین
واقعیتی تبدیل شده است:
یعنی به تورم سرسام آور،
حلبی آبادها، ریکشاها،
حقارت ملی، گرسنگی و
کشتن اولاد دختر و به یك
کلام به کابوسی دردناك.
اکنون عمل سرکوب
وحشیانه دن معنای حاکمیت
بورژوایی را برای چین و از
آنجمله برای روشنفکرانش،
عریان ساخته است.
جهان از قتل عام میدان تین
آن من به خشم آمد ـ ولی
اینکه بسیاری از رهبران
دانشجویان با دیرباوری و
سراسیمگی شدید با این
واقعه روبرو شدند، نشان داد

که چقدر در مورد ماهیت
واقعی رژیم در اشتباه بودند.
موقعیت نسبتاً ممتاز آنان در
جامعه چین آنان را لای پنبه
گذارده و چشم بسیاری از
آنان را بمفهوم واقعی احیای
سرمایه داری بست. آنان درك
نکردند که با کودتای سال
۱۹۷۶ یك جهش کیفی صورت
پذیرفته و در نتیجه بسیاری
از آنان دلیلی نمی دیدند فکر
کنند برخورد رژیم دن به
تظاهر کنندگان تا این حد با
برخورد رژیم انقلابی ـ که به
این شیوه های سرکوب
خونین متوسل نمیگشت ـ
متفاوت باشد. طنزی که
بسیاری از این افراد قادر به
درکش نشدند این بود که
هرچند رژیم دن روشنفکران
را بخشی از پایه اجتماعی
خود میداند، نهایتاً ناچار
است برای تحمیل حاکمیتش
به وحشیانه ترین انواع



چین، ۱۹۸۹. بر روی پرچمهای این رفتگران نوشته است: «دیکتاتورها را جاروب کنید.»

قبل از آغاز طغیان بهار، وقتی هنوز دن تا این حد افشاء نشده بود، تصنیف کوتاهی را در روستاها شنید؛ تصنیف چنین میگوید: «مائوتسه دون خوب بود، یك قران، یك قران بود. دن سیائو پین شاید بد نباشد، اما حالا یك تومان باندازه یك قران هم نیست.» پوسترهای مائو و سایر شخصیتهای برجسته قبل از سال ۱۹۷٦ بکرات در میدان تین آن من دیده میشد، و این خود نشان دهنده آن بود که زندگی برای توده های تحتانی سخت تر شده و آرزوی بازگشت به گذشته ای که بهتر بود فراگیراست.

چنین احساساتی صرفاً نمایانگر احساس دلتنگی برای گذشته نیست، بلکه گذشته چین، آینده آن نیز می باشد؛ حمایت از چین دوران مائو در ارتباط لاینفك با این مسئله است که امروز چه باید کرد. زنی تعریف میکرد که دهقانان در طول مبارزه رهائیبخش برای سربازان از علف و نی و هر چیزی که دم دستشان میرسید صندلی درست میکردند، و این شیوه آنان برای شرکت در جنك خلق بود؛ اما حالا سربازان پوتین های ساخت آمریکا می پوشند و بجای رهانیدن خلق آنان را بگلوله می بندند، این زن می گفت که احساس میکنند بهشان خیانت شده و این خیانت نتیجه خط دن سیائو پین است.

این جنبش بطور موقت یك فضای سیاسی بوجود آورد تا کسانی که از قبل درك روشنتری نسبت به خطوط مختلف داشتند بطور علنی از مائو دفاع نمایند. جریان طرفداری از مائو وسیع و ناهمگون بود و جناحهای پیشروتر درون آن عموماً با برافراشتن سمبلهایی که مشخصاً انقلاب فرهنگی را تداعی میکرد، خود را بروز میداد، سمبلهایی نظیر مدالهای مائو و کتاب «نقل قولهای صدر مائو» (کتاب سرخ معروف که توده های انقلابی سراسر چین و میلیونها نفر در اطراف جهان آنرا مطالعه کرده اند). بگفته ناظران در سال ۱۹۸۸ تقریباً هیچکس علناً با مدال مائو دیده نمیشد. به سینه زدن مدال مائو کاری جسورانه و حتی خطرناك و به معنی مخالفت علنی با رژیمی بود که خط مائو را مورد حمله قرار داده و بطور سیستماتیك دستاوردهای دوران مائو و بخصوص انقلاب فرهنگی را از بین برده بود.

در ماههای قبل از آغاز

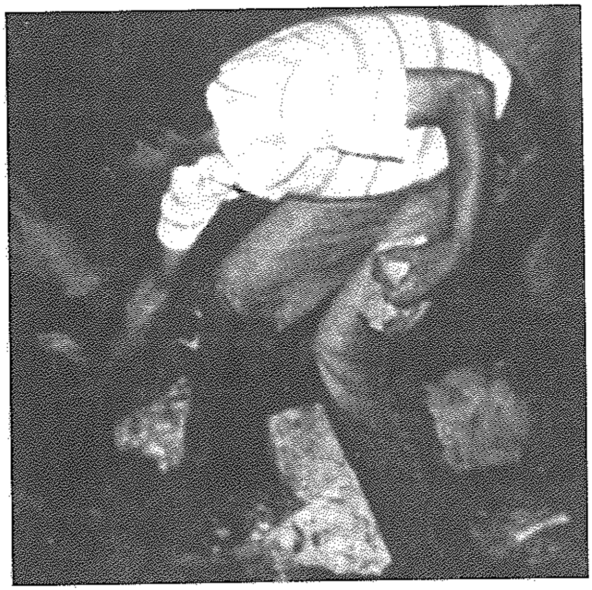
چین ۱۸ مه ۱۹۸۹، «دانشجویان: کارگران سر رسیدند!»

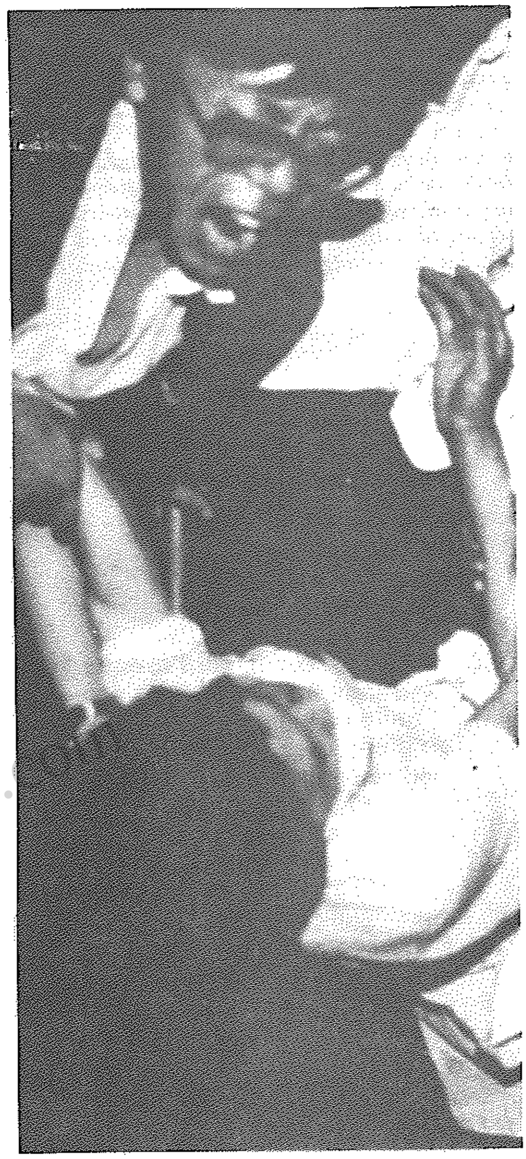


جنبش دانشجویی، ناظران گزارش میدادند که در پکن مردم مدالهای مائو را بطور پنهانی پشت یقه کت خود می زدند. بعداً در جریان اعتراضات تین آن من و بویژه در نیمه دوم ماه مه، یعنی وقتی کارگران بطور توده ای به دانشجویان پیوستند، احساسات طرفداری از مائو غلیان یافت و مردم مدالهای مائوی خود را گردگیری کرده به سینه می زدند. (البته ظاهراً رسانه های غربی که با تك تك چینی های هوادار آمریکا مصاحبه کرده و صبح تا غروب تصاویر «الهه دموکراسی» را بنمایش میگذاشتند، «قادر نبودند» هواداران مائوئیسم را بیابند و کسی که به امید دیدن مصاحبه ای با کارگران کتاب سرخ بدست، جلوی تلویزیون می نشست باید تا ابدالدهر منتظر میماند ـ در واقع رسانه های غرب تنها چیزی را یافتند که علاقمند به یافتنش بودند، چیزی که در جهت منافعشان بود.)

برخی از ناظران صحنه از مباحثه های حاد بر سر آثار مائو در میدان تین آن من گزارش دادند؛ بنا بر این گزارشات مردم بخشهایی از کتاب سرخ و منتخب آثار مائو را با صدای بلند برای یکدیگر میخواندند. در حال حاضر یافتن این کتابها در کتابفروشیها بسیار مشکل است (بسیاری از آنها سالها در انباری ها و اتاق های زیرشیروانی نگهداری شده بود) ـ احساس عمومی این است که رژیم خواهان توقیف آثار مائو است، بنابراین باید حقایقی در این آثار نهفته باشد. برخی از جوانان که در این بحثها شرکت داشتند، وقتی با تاریخی که خود بخشی از آن نبودند آشنا میشدند، صحبت از رجوع به مائو می نمودند.

برخی بحث را پیشتر برده میگفتند چین به یك انقلاب





سوسیالیستی دیگر نیاز دارد، چنین انقلابی قبلا در تاریخ چین بوقوع پیوسته و مائو رهبری بود که توانایی انجام این کار را داشت. آنها تاکید داشتند که مسئله فقط خلاصی از شر دن سیائو پین نیست بلکه باید از خط او که یك دهه بر چین تسلط داشته، خلاص شد.

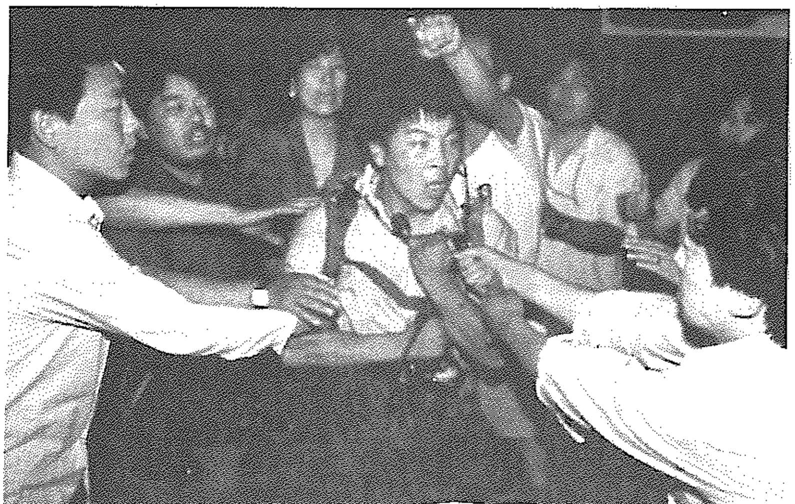
این آگاهی برخی اوقات قهرمانی گری های شگفت انگیزی را می آفرید که البته به مطبوعات غرب راه نیافت. بگفته یکی از ناظران، درست بعد از قتل عام، وقتی سربازان ارتش «رهائیبخش خلق» به هر کسی که مظنون بنظر میرسید شلیك میکردند، زنی سوار بر دوچرخه و بلندگو در دست فریاد میزد «این رژیم فاشیست است. اکنون دیگر مثل روز روشن است. این رژیم فاشیستی است. ما یك انقلاب سوسیالیستی دیگر لازم داریم . دارند بچه های ما را میکشند. نمی بینید دارند بچه هایمان را می کشند؟» و درحالیکه از این خیابان به آن خیابان میرفت، مردم را جمع کرده و وقایع را توضیح میداد، اشك از چشمانش سرازیر بود.

* * *

هرچند کارگران کمی دیرتر بشکل توده ای وارد میدان شدند، از همان اواسط ماه مه آشکار گشت که درك و فهم آنان از ماهیت اوضاع، خطرات، و اینکه این اوضاع انجام چه کارهائی را طلب می کند، واقع بینانه تر است: بقول یکی از روزنامه نگاران، همه می دانستند که



«سنگرهای خیابانی، سخنرانیها و پوسترهای ضد حکومتی توسط دانشجویان سازماندهی و برپا شد، اما آن کسانی که به قهر آشکار روی آوردند... کارگران بودند.» رژیم چین سعی نمود میان دانشجویان و کارگران شکاف بیاندازد. برای مثال درست بعد از قتل عام و اعلام اسامی اعدام شدگان روشن کرد که تنها کارگران و بیکاران اعدام شده اند. رژیم از یکطرف می ترسید مبارزه دانشجویان جرقه ای باشد برای کارگران و خیل عظیم

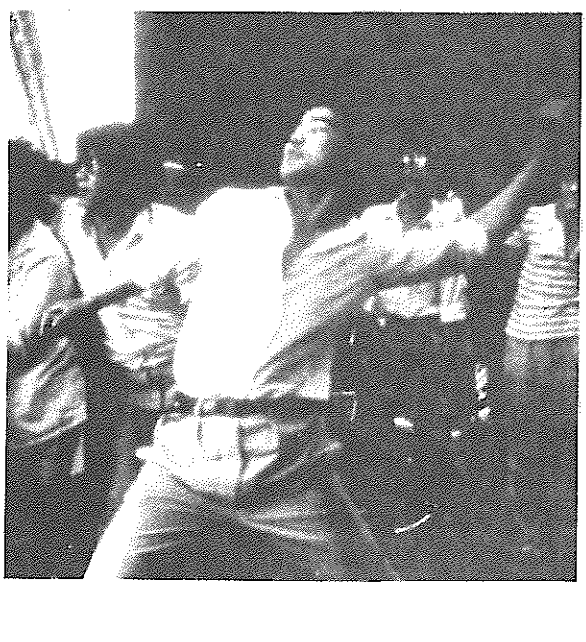


توده ها سربازی را خلع سلاح می کنند.

بیکارانی که از روستاها به شهرها سرازیر شده اند ولی مهمتر از این، از آنچه که کارگران می توانند برای هر جنبش توده ای بهمراه آورند هراس داشت. درست قبل از وقایع بهار، نشریه رسمی «روزنامه دهقانان» چین به کادرهای خود در مورد خطر «خداسازی دوباره از مائو» (به ادعای اینان اولین بار اینکار در انقلاب فرهنگی انجام شد) هشدار داده، نوشت که در سراسر کشور مردم عکسهای مائو را به در و دیوار می چسبانند. و آواز «شرق سرخ است» را می خوانند و تصنیفهایی در ستایش از دورهٔ مائو ترنم میکنند. این روزنامه گزارش داد، این پدیده بطور خود بخودی در میان دهقانان و کارگران فقیرتر در حال گسترش است. هرالد تریبون بین المللی نوشت: «روشنفکران و کارگران ممکن است در تنفر از رهبران فاسد و بی رحم چین شریك باشند اما تصاویر بزرگ مائو تسه دون که کارگران صنعتی در روزهای قبل از حکومت نظامی در پکن بنمایش گذاردند یادآور این مسئله بود که اکثریت توده های چین در آرزوی یك امپراطور روشن بین هستند و نه نهادهای دموکراتیك.» در حقیقت امر کارگران و دهقانان آرزوی حاکمیت پرولتاریا و انقلاب متداومی که مائو تجسم میکرد را درسر دارند.

تحولات اخیر چین یادآور نکته ایست که مائو البته در زمینه متفاوت انقلاب فرهنگی، مطرح میکرد: «با وجود اینکه ابتدا روشنفکران و توده های وسیع جوانان دانشجو انتقاد از خط ارتجاعی بورژوایی را آغاز کردند، معهذا هنگام بقدرت رسیدن «توفان







ژانویه»، صاحبان دوران، یعنی توده های وسیع کارگران و دهقانان و سربازان بودند که بمثابه نیروی اصلی، انقلاب را تا به آخر به انجام رساندند. روشنفکران همیشه در تغییر درك خود از امور، سریع می باشند، اما بخاطر محدودیتهای قوهٔ درکشان و بعلت دارا نبودن کاراکتر کاملا انقلابی، برخورد روشنفکران گاهی اوقات اپورتونیستی است.»

یکی از اهداف دن از در هم کوبیدن وحشیانه اعتراضات بهار ممانعت از تجدید حیات یافتن نیروهای مائوئیست و ضربه زدن به طغیان و شورشی بود که چنین نیروهایی در آن قدرت میگیرند. روحیه انقلابی و سازش ناپذیر انقلاب فرهنگی هنوز در خاطره حکام چین زنده و مخاطره انگیز است. یادداشتهای یك نشست حزبی در اواخر آوریل که بطور مخفیانه خارج شده، حاکی از آن است که دن به هم قطارانش گفته: «این یك جنبش دانشجوئی معمولی نیست. یك اغتشاش است ....اینها همان کارهایی را میکنند که شورشگران در طول انقلاب فرهنگی میکردند. فقط میخواهند همه جا را به هرج و مرج بکشند.»

البته وقایع بهار تکرار انقلاب فرهنگی نیست. امروز رهبران بالای حزبی بجای تشویق شورش و دگرگونی انقلابی از پایین - یعنی کاری که مائو در دوران حکومت پرولتاریا کرد - هر مخالفتی را در هم میکوبند. یك مفسر بورژوا در رابطه با این تفاوت فاحش، دیدگاه تمامی طبقه خود را بطور دقیق ارائه داد: «بیست سال پیش نسل دیگری از دانشجویان مخالف همان سه نکته بودند: سازش، نابرابری، فساد. آنان خود را گارد سرخ نامیدند و خواستار «نابودی شیاطین و اهریمنان رویزیونیسم شدند. آنان یك رهبر داشتند، آنان با ایمان مسیح وار [اشتباه نمی کنید] به مائو تسه دون سالخورده، بحرکت در آمدند. خدا را شکر امروز مائویی وجود ندارد.» با این وجود بذری که مائو و انقلاب فرهنگی کاشت بسیار واقعی است. آن بذرها سبب برخاستن نیروهای مائوئیستی در سراسر جهان شده است، نیروهایی که از پرو تا جنوب آسیا و تا کشورهای امپریالیستی و همچنین چین در حال مبارزه اند؛ در چین نیروهای کوچك اما مهمی پرچم مائو و یك انقلاب سوسیالیستی دیگر را برافراشته و دن و مرتجعین را به کابوسی دائم فرو برده اند و برای این رژیم خونخوار «درهمه جا هرج و مرج» می آفرینند. ●



پس از قتل عام تین آن من، هزاران نفر برای عزاداری شهدا جمع شده و رژیم جنایتکار را محکوم کردند. بر روی دسته گلهای عزاداری اشعاری از مائو تسه دون نگاشته شده بود.

طغیان در چین:

بحران رویزیونیسم یا.... چرا حق با مائو بود

نوشته: ریموند لوتا

چین در گیر طغیانی عظیم بوده است. تظاهراتهایی تحت رهبری دانشجویان در شهرهای عمده کشور براه افتاد. چندین تلاش جهت راندن دانشجویان از تین آن من با شکست مواجه شد. سربازان علناً از اجرای دستورات افسران ارشد خود سرباز زدند. کارگران در بیشترین تعداد به جنبش اعتراضی پیوستند. نارضایتی عمیق شده بود. مردم از همه اقشار و طبقات وارد بحث و مجادله در مورد بیماری جامعه چین شده اند. این طغیان نه تنها رهبری حزب «کمونیست» رویزیونیست را غافلگیر کرد، بلکه توانایی و مشروعیت حاکمیتش را نیز به زیر سوال برد. اینکه مارکسیست ـ لنینیست های واقعی، بر پا دارندگان بیرق مائو تسه دون، تا چه حد سعی کنند و بتوانند تاثیرات انقلابی خود را بر این روند بر جای نهند، نیز نا روشن است. اما تا این حد مشخص است که رویاهای شیرین دن سیائو پین در مورد سر به زیر بودن مردم، با ثبات بودن جو سیاسی، و قابل کنترل بودن سرمایه داری بر هم خورده است.

آنچه در چین می گذرد محصول دوازده سال حاکمیت رویزیونیستی است. متعاقب درگذشت مائو تسه دون در ۱۹۶۷، یك طبقه استثمارگر نوین از طریق کودتایی ارتجاعی به قدرت رسید. از آنزمان تا کنون چین دستخوش تغییرات عظیمی شده است ـ در اقتصاد، در نهادهای سیاسی، در سیستم آموزشی، در زندگی، و در ارزشهایی که ترویج می کند. غرب و بلوك شوروی این تغییرات را تحت نام پیشرفت ستوده اند. از همین جا می توان به واقعیت این اصلاحات پی برد. آنچه که احیای عقل سلیم خوانده می شود، در حقیقت احیای سرمایه داری است. آنچه کارشناسان امر مایلند آنراجامعه ای بنامند که دستخوش مشکلات رشد بوده و در جستجوی اصلاحات سیاسی است، در حقیقت جامعه ای غرق بحرانی عمیق است: بحران اقتصادی، بحران اجتماعی، و بحران در اعتماد به نهادهای حاکمیت. قصد این مقاله بررسی برخی ویژگیهای پایه ای جامعه چین است که باعث بروز چنین نارضایتی بوده، و نیز مطرح کردن آنچه که در پرتو آن بنظر می رسد معضلات موجود در چین تحت حاکمیت رویزیونیستی باشد.

۱ ـ چین جامعه ای سوسیالیستی نیست. سرمایه داری در آن احیاء شده و به کشوری تحت سلطه بدل گشته است

سود در فرماندهی

اقتصاد چین حول اصل «سود در فرماندهی» سازماندهی شده است. خود تئوریسینهای چینی گفته اند که سود بهترین معیار سنجش عملکرد اقتصاد است. آنها می گویند که رقابت میان بنگاهها چیز خوبی است، چرا که ضامن اینست که «تنها بهترینها سر پا بمانند». فی الواقع، ورشکستگی بنگاهها در چین اکنون پدیده ای رایج میباشد. (۱) بنگاهها بخاطر حصول سود بیشتر جایزه میگیرند، و سرمایه گذاری اکنون بیشتر و بیشتر به وسیله اعطای وام صورت می پذیرد تا اعطای اعتبار. سود راهنمای سرمایه گذاری است. یك مثال ذکر می کنیم. یکی از سیاستهای مائو پراکنده ساختن کارخانجات در سراسر کشور و تلاش در جهت رشد مناطق فقیر و عقب مانده تر بود. امروزه این امکانات در ایالات ساحلی چین تمرکز یافته اند. این مناطق از قدیم مناطق ثروتمندی بوده اند. برنامه از این قرار است که این ایالات به مناطق تولید صادراتی تبدیل شوند. نتیجه این سیاست اینست که ثروتمند، ثروتمندتر می شود و فقیر، فقیرتر. چرا که منابع مالی و سرمایه گذاری در خدمت عرصه هایی که سود آوری بسیار بالا دارند قرار می گیرند.(۲) این سوسیالیسم نیست.

وضعیت کشاورزی

درچین زمان مائو، سیستم کشاورزی کلکتیوی بوجود آمده بود. احتیاجات غذایی چین بر آورده می شد. و عرصه روستا ها دستخوش تحولات اجتماعی عظیم شده بود. در سال ۱۹۷۵، متعاقب سرنگونی قدرت سیاسی انقلابی، سیستم کشاورزی خانواری در چین بر قرار گردید. مزارع به قطعات تقسیم شدند و هر قطعه به یك خانواده روستایی تعلق گرفت. یك رشته دستورالعملهایی در سالهای ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ صادر شد که طی آنها، مالك زمین مجاز بود کارگر استخدام کند، ماشین آلات کشاورزی خریداری کرده و در تملك داشته باشد، و مازاد محصول خود را در سایر مناطق به فروش برساند. مالکان قطعات حاصلخیزتر، تشویق می شدند تا بامالکان قطعات کم بازده، وارد معامله شوند. بدین ترتیب، مالکیت زمین در دست تعداد کمی تمرکز می یافت.

ویلیام هینتون، این پروسه اضمحلال کلکتیوها را چنین توصیف می کند: «هنگام توزیع دارایی های کلکتیو، افراد دارای نفوذ و رابطه می توانستند تراکتورها، چاههای آب، پمپها، وسایل کار و سایر مایملك تولیدی که حاصل



(بنقل از کارگر انقلابی، صدای حزب کمونیست آمریکا، مورخ ۲۹مه۱۹۸۹)

قبلا تخته های اعلانات بزرگ پوسترهایی را مانند آنچه در بالا دیده می شود را حمل می کردند؛ بر روی این پوستر نوشته شده است: «جرات مبارزه بخود دهید»، «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید». در دروان رژیم دن تبلیغات کمپانیهای گوناگون امپریالیستی جای این پوسترها را بر روی تخته های اعلانات گرفته است؛ در زیر، تبلیغی از یك کمپانی ژاپنی دیده می شود.



چندین دهه کار سخت همه اعضای کلکتیو بود را با تخفیفهای بسیار زیاد خریداری کنند. این خریداران نه تنها می توانستند قیمتهای بسیار نازلی بر این دارایی های سرمایه ای بگذارند... بلکه غالباً آنها را به کمك اعتبارات سهل الوصول از بانکهای دولتی خریداری می کردند. شاید در تاریخ سابقه نداشته باشد که گروهی ممتاز تا بدین حد در برابر بیشترین امتیازات کمترین بها را پرداخته باشد.» (۳) آنچه اکنون در عرصه روستاهای چین وجود دارد رشد یك سیستم مدرن کشاورزی تجاری سرمایه داری، که غالباً دارای ارتباطات بین المللی است، در کنار یك اقتصاد پراکنده و وابسته دهقان فقیر، می باشد.

رهبران چین منافع کوتاه مدت را ترغیب می کنند. هر چه که مولد بیشترین درآمد باشد، به اصطلاح به حال کل اقتصاد سودمند خواهد بود. دن سیائو پین می گوید، «ثروتمند شدن شکوهمند است.» این شیوه ای سرمایه دارانه است. برخی از نتایج این شیوه چه بوده است؟ نخست، محصول گندم طی چهار سال اخیر افزایش نداشته است. علتش آن بوده که نفع کشاورزان در کشت سایر محصولات قابل فروش در بازار بوده است. همچنین قیمت کود، سموم ضد آفت، و ماشین آلات کشاورزی در نتیجه کاهش سرمایه گذاری دولت در عرصه کشاورزی و صنایع مرتبط بدان، افزایش یافته است. میزان واردات گندم چین اکنون بسیار زیاد است. دوم، بعلت افزایش بی رویه مزرعه داری تجاری و گله داری برمراتع وجنگلها وسیستم آبیاری و آبرسانی آسیب فراوان وارد آمده است. سوم، تجزیه دهقانی در عرصه روستاها، اعمال مجدد حق وراثت که قطعه زمین هر خانوار را به واحد های بسیار کوچك که کشت در آنها مقرون به صرفه نیست تقسیم می کند، و از بین رفتن خدمات اجتماعی کلکتیو، باعث مهاجرت خیل عظیم روستائیان از روستا به شهر شده است. تا سال ۱۹۸۸ شمار روستائیانی که به شهر های بزرگ هجوم برده بودند به رقم پنجاه میلیون بالغ گشته است. (٤) اکثر آنها بیکار و بی سرپناه اند. بسیاریشان در ایستگاه های راه آهن، پارکها و یا کپرهای اطراف شهرها شب را به صبح می رسانند. تاریخ، مهاجرت چنین خیل عظیمی از مردم روستا به شهر را، طی چنین مدت کوتاهی به یاد ندارد. این سوسیالیسم نیست.

وضعیت کارگران در صنایع

رهبران چین می گویند که می خواهند جامعه را مدرنیزه کنند. آنها مدعیند که راه نیل بدین هدف عبارت است از دستیابی به حداکثر کارآیی. وراه نیل به حداکثر کارآیی، دستیابی به حد اکثر سود است. هر چه که بارآوری را افزایش دهد خوب است. فی الواقع، ژائوزیان، دبیر کل حزب کمونیست چین، طی یك

سخنرانی بسیار مهم در اکتبر ۱۹۸۷ گفت که افزایش نرخ بارآوری تنها محك اقتصاد است.(۵) یعنی مهمترین اصل از نظر حکام چین اینست که چقدر می توانند شیره کارگران را بکشند.

بارآوری تولید به طرق سرمایه دارانه افزایش داده می شود. کارگران کارخانجات دولتی مشمول مقررات انضباطی بسیار شدید و کنترل مدیران در مورد عملکرد و سازمان کار می باشند. آنان بر خلاف چین انقلابی سابق دیگر اربابان جامعه نیستند. آنها دیگر درگیر زندگی و مبارزه همه جانبه سیاسی نیستند. آنان صرفاً عناصری از پروسه تولید به شمار می آیند. در سال ۱۹۸٤، «سیستم دستمزدهای انعطاف پذیر» وضع شد. قصد این سیستم بیرون کشیدن کار بیشتر از افراد از طریق، گذاشتن تمایزات بیشتر در دستمزدها و برقراری سیستم پاداش بود. طبق این اصلاحات، مدیران نیز از «انعطاف» بیشتری در استخدام و اخراج کارگران برخوردار شده اند. در سال ۱۹۸۵، حکومت مقررات مربوط به استخدام کارگران جوان در بنگاههای دولتی را تغییر داد. این مقررات، «سیستم کار قراردادی» است. کارگران بجای تمام عمر، برای مدت معین و محدودی استخدام می شوند. بدین طریق، آنها از مزایای بیمه و امکانات رفاهی همچون سایر کارگران برخوردار نمی شوند.(٦) در برخی موارد، این قراردادها شفاهی هستند و کارگران را به «دستمزدهای شناور» بر مبنای بازدهی و سود، مقید می سازند.

دولت چین دیگر تامین کار را تضمین نمی کند. در شهر صنعتی شنیان، ٦۳ هزار کارگر در سال ۱۹۸۸ ازکار اخراج شدند. تنها ۱٦ هزار نفر از آنها توانست طی همان سال کار جدید بیابد. (۷) این اصلاحات تحت عنوان «آزادی انتخاب» به خورد مردم داده می شوند ـ یعنی هر جا که می خواهی می توانی کار کنی. اما حقیقت امر اینست که تهدید به کاهش دستمزد، اخراج و بیکاری، و سیستم رقابت در استخدام همانند چماق استثمار عمل می کنند. در عین حال، نیروی کار باثباتی در حال شکل گیری است. این نیرو بر مبنای تمایزات فزاینده در سطح دستمزدها، موقعیت شغلی و امنیتی، و وجود ذخیره عظیمی از کارگر ارزان مهاجر که از مناطق روستایی هستند، شکل می گیرد. این سوسیالیسم نیست.

سلطه بیگانه

دن سیائوپین و دارودسته اش ، چین را دوباره در چنگال قدرتهای غربی انداخته اند. هنگامی که مائو در قید حیات بود، چین منطقه پایگاهی انقلاب جهانی بود. امروزه چین منبع نیروی کار ارزان برای امپریالیسم و دلال غیر رسمی اسلحه برای سازمان سیا است.

مبالغ هنگفت سرمایه خارجی طی ده سال گذشته به چین سرازیر شده است. از سال ۱۹۷۹ تا کنون، چین طرف معامله سرمایه گذاری خارجی به ارزش ۲۵ میلیارد دلار بوده و قراردادهای دریافت وام به ارزش ٤۷ میلیارد دلار را به امضاء رسانده است.(۸) صنایع سنگین چین بطور روز افزونی بر تکنولوژی وارداتی متکی می شود. چین غالباً مجبور است از تولیدات پروژه های مشترکش با شرکای تجاری و سرمایه گذاریش، برای باز پرداخت به آنها استفاده نماید. مثلا در حفاریهای دریایی که به کمك خارجیها صورت میگیرد، وضع چنین است. چین مجبور است برای از عهده برآمدن پرداختهای روزافزون وارداتی خویش، مرتباً بر صادراتش بیفزاید. اگر از عهده این کار بر نیاید مجبور است قرض کند. بدهی خارجی چین اکنون در حدود ٤۰ میلیارد دلار میباشد. عملکرد اقتصاد چین بسیار متاثر از ادغامش در اقتصاد جهانی است. واردات بالا درسالهای ۸۵ ـ ۱۹۸٤ باعث رشد صنایع شد. در حالیکه کاهش اخیر در واردات باعث بروز نایابی اجناس و بدتر شدن تورم گشته است.

در بسیاری موارد سیستم قدیمی که بر مبنای آن دول خارجی مناطقی را تحت کنترل گرفته و از آنها امتیاز به چنك می آوردند، در حال باز گشت است. این امر به بهترین وجه در «مناطق اقتصادی ویژه» که توسط حکومت چین در طول مناطق ساحلی جنوب شرقی این کشور ایجاد شده، به چشم می خورد. این مناطق شبیه «مناطق تولیدات صادراتی» هستند که در دهه های شصت و هفتاد در تایوان و کره جنوبی ایجاد شدند. حکومت چین در زمینه حمل و نقل و ارتباطات سرمایه گذاری کرده، یك نیروی کار تامین، و نرخهای مالیاتی مساعد به سرمایه های خارجی پیشنهاد کرده است. این سرمایه های خارجی اکنون می توانند بنگاههایی تحت مالکیت کامل خود تاسیس نمایند. در سال ۱۹۸۸، بیش از یك میلیون کارگر در جنوب چین به قرارداد های تولیدی با سرمایه های هنك کنگی وابسته بود.

وجود کارگران شاغل، حتی کودکانی، که ۱۲ ساعت در روز و ۷ روز در هفته به قطعه کاری که حدود سی سنت در ساعت دریافت می کنند، امری معمول است. (۹) بعلاوه چین دارد، قطعات بزرگی از«جزیره هانیان» را که یك «منطقه اقتصادی ویژه» می باشد به مدت هشتاد سال به ژاپن اجاره می دهد. (۱۰)

برنامه اصلاحات اقتصادی رویزیونیستهای چینی در عین حال برنامه گشایش درها به روی سرمایه خارجی بوده است. لیکن بخاطر عقب افتادگی تاریخی چین، این گشایش به مناسبات وابستگی میان دستگاه بوروکراتیك دولت و سرمایه خارجی منتهی شده است. و به علت ضعف ساختار حکومت مرکزی چین، سرمایه خارجی توانسته وارد معامله با ایالات شده و مناطق و نواحی مختلف را در رقابت با یکدیگر به بازی بگیرد.(۱۱) چین بار دیگر به یك کشور تحت سلطه امپریالیسم تبدیل شده است.

یك لجنزار اجتماعی

ضد انقلاب در چین کلیه عرصه های اجتماع را آلوده کرده است. در حالیکه تحصیلات عالی به تقلید از نخبه پروری غربیها سازماندهی مجدد شده، بیش از سی میلیون کودك و جوان مدارس ابتدایی و متوسطه را ترك کرده اند. با احیاء کشت خانواری، سنتها و عملکردهای وحشیانه فئودالی نیز، در مناطق روستایی ظهور مجدد یافته اند. در نظام کشت خانواری، کارگران و وارثین مذکر بیش از جان و حقوق زن ارزش دارند. به پسرها بیش از دخترها ارزش داده می شود. بدین جهت پابپای ظهور قطعات زمین خصوصی خانواری، کتك زدن زن، آزار زنانی که نوزاد دختر بدنیا می آورند، و کشتن نوزادان دختر، بمشابه مسائل عمده اجتماعی مجدداً تظاهر یافته اند.

جنایت در شهرها افزایش پیدا کرده است. دزدی، رشوه خواری، پارتی بازی جهت دستیابی به شغل و یا کالاهای مصرفی نایاب ـ اینها بخشی از بازی مبارزه برای بقاء و پیش افتادن است. فلاکت در شهرها درحال رشد است. بیست میلیون دهقان در روستاها طی امسال در معرض قحطی قرار دارند.(۱۲) و این در حالی است که مقامات حزبی آشکارا ثروت خود را به نمایش می نهند. مائو تسه دون در چین انقلابی، مردم چین را به کارکردن برای رهایی

تمام مردم جهان تشویق می نمود. درحالیکه امروزه، حکام چین مردم را به کارکردن برای خرید تلویزیون رنگی ساخت ژاپن ترغیب می کنند. این سوسیالیسم نیست.

۲ـ بحــران جــاری

اقتصاد

نرخ رشد اقتصادی در دهه هشتاد بطور متوسط ۹ در صد در سال بوده است. این نرخ رشد بسیار بالا است، لیکن از خصلتی ناموزون برخوردار بوده است. و امروزه، اقتصاد در وضعیت بی نظمی است.

در سال ۱۹۸۸، بانك مرکزی کنترل خود را بر عرضه پول و اعتبار از دست داد، نرخ تورم بین ۱۰ تا ۲۰ در صد بود، و افراد برای بیرون کشیدن پول خود به بانکها رجوع می کردند. سرمایه گذاری از کنترل خارج شده بود: پول وارد عرصه های غیر مفید و پروژه هایی که از آنها انتظار بازگشت سریع سرمایه می رفت، میگشت.این درحالی بود که برخی صنایع اصلی بفراموشی سپرده شده بودند، و استانها بر سر تصاحب مواد خام در رقابت بوده وبرای احتکار این مواد به جنك قیمتها دست می زدند. نوعی جنك سالاری اقتصادی به چشم می خورد. سفته بازی بی رویه شده بود. حکومت با ارائه برنامه جهت آرام کردن اقتصاد و کسب مجدد کنترل مرکزی بیشتر، از خود واکنش نشان داد. اما این امر تنها باعث فعالیتهای مالی سفته بازی و غیر قانونی در سطوح محلی و بروز مشکلات جدید گردید.(۱۳) بطور مثال، بخاطر تنك شدن مجرای عرضه پول، حکومت نتوانسته است قیمت کامل غلات را طبق قرارداد به کشاورزان بپردازد. در نتیجه کاهش سرمایه گذاری های دولتی، نرخ رشد بیکاری به ۸/۵ درصد افزایش یافت، که نرخ واقعی بیکاری بسیار بیش از این است. تورم اکنون در حدود ۳۰ در صد است. رفرمهای پراغتشاش، عقب نشینیهای پراغتشاش تر بدنبال داشت.

فســاد

رویزیونیستهای چینی اگر چه نتوانسته اند به اهداف خود در عرصه بین المللی دست یابند، لیکن بدون شك به استانداردهای بین المللی سرمایه داری در عرصه فساد دست یافته و حتی احتمالا از آنها پیشی گرفته اند. فساد در تمامی سطوح حزبی و دولتی ریشه دوانده و باعث انزجار شدید توده ها گشته است. بوروکراتهای محلی قدرت سیاسی را در دست داشته و کنترل بر منابع کمیاب و سرمایه دولتی را در اختیار دارند که از آنها در موقعیتهای مختلف استفاده می کنند. به جهت دستیابی به محصولات قیمت گذاری شده دولتی، آنها بطور مثال یك تن فولاد را به قیمت ۲۰۰ یوان (واحد پول چین) خریداری کرده و آنرا در بازار به قیمت ۷۰۰ یوان به فروش می رسانند. آنها در معاملات سود جویانه کالاهای وارداتی در «مناطق اقتصادی ویژه» جهت فروش مجدد در سایر نقاط چین، دست دارند، اینگونه فعالیتها باعث شده که بسیاری از مقامات یك شبه میلیونر شوند، رفیق بازی هم گسترده است. بطور مثال، چهار کمپانی بزرگ دولتی دارای شاخه های متعددی در سراسر کشور بوده و دارای ارتباطات مهم با جهان خارج می باشند. وزرای اسبق، شهردارهای اسبق، دبیران ارشد و اسبق حزبی، و وابستگان اعضای دفتر سیاسی حزب، در راس این کمپانیها جای دارند. این افراد به ثروت اندوزی کلان مشغول بوده و توسط مقامات عالیرتبه حزبی حمایت می شوند. دانشجویان حق داشتند که خواستار علنی شدن در آمدها و دارایی های مقامات حزبی بودند.

بحران ایدئولوژی و مشروعیت

حزب کمونیست چین دیگر سرمشق مردم این کشور نیست. همانگونه که یك آموزگار اهل پکن گفت: «اعضای حزب سابقاً نخستین کسانی بودند که سختی ها را متحمل می شدند و آخرین کسانی بودند که از آسایش بهره مند می گشتند. اما وضع حالا درست برعکس است. تنها کاری که میکنند مال اندوزی، و مال اندوزی است.» (۱٤) اما مسئله بسیار عمیق تر از این حرفها است. این حزب را کاری باانقلاب نیست. کاری با عقاید متعالی کمونیسم و نیل به هدف یك جامعه بی طبقه ندارد. این حزب مردم را به ایدئولوژی منافع شخصی ترغیب کرده و حول هدف یك چین مدرن و صنعتی گرد میآورد. این حزب قول یك اقتصاد کارآمد و سطح بهتر زندگی را می دهد، لیکن در عمل استثمار، بی کفایتی و فلاکت به ارمغان می آورد. این حزب یك صد هزار دانشجو را به خارج می فرستد تا در رشته های مدیریت و مهندسی غرب آموزش ببینند. هنگامی که باز می گردند در می یابند که این اقتصاد قادر به جذب مهارتهای آنها نیست. این حزب در مورد دموکراسی گنده گویی می کند، لیکن یك نهاد مطلقه با مراکز فئودال منش قدرت، و خارج از حیطه انتقاد و تغییر توسط توده ها می باشد. چرا مردم چنین حزبی را باور کنند؟ چرا مردم به چنین حزبی اعتقاد داشته باشند؟

۳ ـ تنها یك انقلاب سوسیالیستی دیگر میتواند چین را نجات دهد

برای اینکه علت وقوع چنین اتفاقاتی در چین را دریافت، باید به مائوتسه دون رجوع کرد، این مائو بود که در مورد خطر احیاء سرمایه داری تحت سوسیالیسم هشدار داد. این مائو بود که خاطر نشان ساخت افرادی که تنها با هدف ایجاد یك چین مدرن و مرفه به حزب کمونیست می پیوندند، وقتی که به قدرت برسند به بورژوازی نوین تبدیل می شوند. این مائو بود که پیش بینی نمود، اگر رهروان سرمایه داری به قدرت برسند برده وار در برابر امپریالیسم کرنش می کنند. این مائو بود که یك رشته سیاستها و اصول برنامه ریزی اقتصادی سوسیالیستی را دقیقاً به قصد جلو گیری از نتایج زیان بار آنچه که تا کنون بر چین وارد آمده، ارائه داد. و بیش از همه، این مائو بود که انقلاب فرهنگی را به قصد سرنگونی افرادی نظیر دن سیائو پین و سایر نیروهای بورژوازی نوین درون حزب کمونیست چین که هدفشان احیای سرمایه داری بود، براه انداخت. مائو به انقلابیون سراسر جهان آموزش داد که انقلاب با کسب قدرت سیاسی به پایان نمی رسد، بلکه پس از آن نیز باید ادامه یابد.

یك انقلاب سوسیالیستی دیگر، تنها راه برون رفت از این لجنزار جامعه چین است. رویزیونیستها باید ساقط گردند. سرمایه خارجی باید از چین رانده شود و این کشور خود را از چنبره مناسبات اقتصادی امپریالیستی رها سازد. صنعت و کشاورزی باید مجدداً سازماندهی شوند. قطب بندی شدید اجتماعی باید برطرف گردد. نهادهای نوین سیاسی حاکمیت توده ای باید ایجاد گردند. تفکر و ارزشهای متاثر از منافع شخصی باید جای خود را به اصل «در خدمت

توده ها» ی مائو بدهند.

اوضاع چین پیچیده است. بنظر نمی رسد یك حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست که مبارزه انقلابی را رهبری نماید در صحنه حضور داشته باشد. لیکن نفوذ مائو و انقلاب کبیر فرهنگی در شورش اخیر محسوس بود. نیاز شدید به ارائه یك تحلیل از اقتصاد سیاسی و ساختار طبقاتی چین، علاوه بر فرموله کردن استراتژی و تاکتیکها، ملموس است. انقلابیون راستین همچنین با یك مسئله عمده رویاروبند: چگونگی فراگیر کردن ایده سوسیالیسم حقیقتاً انقلابی در کشورهای رویزیونیستی. بسیاری از جوانانی که جسورانه در برابر رژیم ایستادند و احساس نداشتن قدرت سیاسی مردم را بنمایش گذاردند، خود نسبت به سوسیالیسم دچار توهم هستند. تحصیلات آنها سراپا آلوده به تبلیغات ضد مائو و ضد انقلاب فرهنگی بوده است. اکثراً بدین باورند که این تجربه و طغیانشان علیه سوسیالیسم است. از نظر بسیاری از آنان، و نیز بسیاری از جوانان اروپای شرقی، سوسیالیسم غالبا مسئله ای از دور خارج شده است که دیگر مناسبت و ضرورت ندارد.

لیکن حال که تحلیل مائو از رهروان سرمایه داری صحت خود را به اثبات رسانده، دیدگاه وی در مورد سوسیالیسم نیز از صحت برخوردار است. سوسیالیسم یك نظم برتر اجتماعی است اما خود مرحله گذار به کمونیسم می باشد.

سوسیالیسم از بین بردن استثمار و غلبه بر تفاوتها و نابرابریها در جامعه است؛ مرحله تحول دائمی جامعه از سر تا بپا می باشد. سوسیالیسم زمان تغییر نهادها و عقاید است. آیا این امکانپذیر می باشد؟ اینها واقعیاتی بودند که در چین زمان انقلاب فرهنگی رخ دادند. یك میلیارد انسان بسوی آینده گام بر می داشتند. انقلاب فرهنگی، خلاف ادعای دشمنانش، عقیم نماند و مضمحل نشد ـ بلکه توسط همین حکام کنونی چین مغلوب شد. اما این پایان ماجرا نبود. درسها و میراث مائو زنده اند. رویزیونیستها ممکن است در قدرت باشند، لیکن بحرانی را که با آن روبروبند یك چیز را بوضوح نشان میدهد: این رویزیونیست است که اساسا آینده ای ندارد.

پانویس ها

۱ـ درباره ورشکستگی رجوع کنید به هاری هاردینك، «انقلاب دوم چین، اصلاحات پس از مائو» (واشنگتن دی سی، بروکینگز، ۱۹۵۷) صفحات ۱۷ ـ ۱۱۶. درباره ورشکستگی و بیکاری در کانتون رجوع کنید به آلن سیلم، «پولی در بانك نیست»، مجله بررسی اقتصادی خاور دور، ٤ ماه مه۱۹۸۸، صفحات ۷۰ ـ ٦۹.

۲ ـ بطور مثال رجوع کنید به ادوراد گارگان، «در طول خط ساحلی چین، هیولای اقتصادی بیدار می شود»، نیویورك تایمز، ۱۳ اوت ۱۹۸۸.

۳ ـ ویلیام هینتون، پاسخ به هافدین، مانتلی ریویو، مارس ۱۹۸۹، صفحات ۲۱ ـ ۲۰.

٤ ـ اکونومیست، ۱۸ فوریه ۱۹۸۹، صفحه ۳٤.

۵ ـ رجوع کنید ژائوزیان، «در مسیر سوسیالیسم با ویژگی های چینی»، گزارش ارائه شده به سیزدهمین کنگره سراسری حزب کمونیست چین در ۲۵ اکتبر ۱۹۸۷، پکن ریویو ۱۵ ـ ۹ نوامبر ۱۹۸۷، و روزنامه چین ۲٤ نوامبر ۱۹۸۸.

٦ ـ رجوع کنید به کارل ریسکین، «اقتصاد سیاسی چین» (آکسفورد: انتشارات دانشگاه آکسفورد ۱۹۸۷) صفحات ٥٦ ـ ۳۵۲، و هاری هاردینك صفحه ۱۱۹.

۷ ـ ربرت دلفس، «جام آهنین می شکند»، مجله بررسی اقتصادی خاور دور، ۱۹ ژانویه ۱۹۸۹، صفحات ٦٤ ـ ٦۳.

۸ـ لیوسان دون، «تجارت و مناسبات اقتصادی خارجی چین: ۸۹ ـ ۱۹۸۸»، پکن ریویو ۱۲ ـ ٦ مارس ۱۹۸۹، صفحه ۲۲.

۹ ـ نیکلاس کریستف، «چین: کارخانه هنك کنك»، نیویورك تایمز، ٤ سپتامبر ۱۹۸۷.

۱۰ ـ جان گیتینگز، «نگاهی تازه به مسائل کهنه چین»، گاردین منچستر، ۱٤ مه ۱۹۸۹.

۱۱ ـ برای مطالعه بحث در اینمورد رجوع کنید به میشل چسودوفسکی، «آیا بسوی احیای سرمایه داری است؟» (نیویورك: انتشارات سن مارتین، ۱۹۸٦)

۱۲ ـ ویلیام هیتنون، پاسخ به هافدین، صفحه ۱۲.

۱۳ ـ رجوع کنید به آلن سیلم، «همه چیز از هم می پاشد؛ محور بیش از این استقامت ندارد»، مجله بررسی اقتصادی خاور دور، ۲۷ اکتبر ۱۹۸۸.

۱٤ ـ بنقل از رابرت دلفس، «موقعیت از دست رفته هلمزمان»، مجله بررسی اقتصادی خاور دور، ۲۷ اکتبر ۱۹۸۸، صفحه ۳٦. ●

راه چین

لیولین ـ

نوشته: سون لیلجسون



شهرهای بزرگ چین پر از روستائیانی است که دنبال کار می گردند.

در سال ۱۹٦۳ جان میردال که همراه همسرش گون کِسِل در دهکده لیولین زندگی کرده بود کتاب خود بنام گزارشی از یك دهکده چینی را منتشر نمود. در این اثر و دیگر آثار میردال، دهقانان لیولین بطرز هیجان انگیزی در مورد اینکه چگونه انقلاب زندگی آنان را متحول کرده است، سخن گفتند. میردال تاکید کرد که، «آینده واقعی چین نه در سنگاپور، هنك کنك و یا در تایوان و شانگهای و نه در میان کارمندان و اقشار ممتاز دانشگاهی پکن نهفته است، بالعکس، آن را باید در میان چندین میلیون که در روستاها و شهرهای کوچك خاکستری و زاغه های شهرهای بزرگ جستجو نمود.

بسوی سرمایه‌داری

دهکده‌ای در چین

۲۵ سال بعد لیلجسون جهت تحقیق پیرامون تاثیرات اوضاع سیاسی جاری در چین بر اهالی «ساده» آن، از دهکده لیولین دیدن کرده است. لیلجسون اولین بار هفت سال پیش در لیولین بود، گزارش او تصویری زنده از زمینه های اتفاقات اخیر چین بدست می دهد. رپرتاژ لیلجسون قبلا در مجله کینا رپورت به چاپ رسیده است. مسئولیت ترجمه آن از سوئدی به انگلیسی با جهانی برای فتح است.

یك صبح زود پائیزی ما پیاده به لیولین می رسیم. دهکده ای در شمال استان شانگهای که با گزارشات مستند Gun Kessles و Jan Myrdals معروف شده است.

دوست چینی من Ying Duo و من هتل لوکس و فروشگاههای تازه پر از کالا شدهٔ پکن را ترك کردیم. ما از ساحل شرقی چین جائی که هوای صبحگاهی بوی صنعتی شدن را به مشام می رساند و جائی که تغییر مسیر چین، حالا به شرکتهای خارجی اجازه دائر شدن در پشت «پرده خیزران» را میدهد، گذشتیم.

ما می خواستیم به مناطق روستائی جائی که ۸۰ درصد جمعیت میلیاردی چین زندگی می کنند برویم و آن روی سکه رفرمها را هم ببینیم. راجع به افزایش قحطی در سال شوم اژدها (۱۹۸۸) شنیده ایم. رگبار در چند استان زمینهای کشاورزی را از آب پوشانیده و در استانهای دیگر خشکسالی و آتش سوزیهای جنگل خرمن را از بین برده است. اخبار بسر بردن ۸۰ میلیون نفر در قحطی و گرسنگی شنیده شده است.

پس از طی چندین روز سفر در مسیری که اکنون پراز دست انداز و خاکی است، و در برخی نقاط حتی نمی شود آن را راه خواند، حالا رسیده ایم به شهر قدیمی انقلاب، یعنی «ینان». مائو در دهه ۳۰ نیروهای شکست خورده خودش را طی راهپیمائی طولانی افسانه ای به اینجا رهبری کرد تا اینکه زخمهایشان التیام پیدا کرده و مبارزه علیه نیروهای متجاوز ژاپنی و ارتش چیان کایچك را از سر بگیرند. در اکتبر ۱۹۴۹ چیانکایچك با بقایای ارتش گومیندان به تایوان ـ چین «دوم» ـ فرار کرد و مائو جمهوری خلق چین را اعلام کرد.

هفت سال از اولین باری که از لیولین در نزدیکی ینان دیدن کردم می گذرد. لیولین یك دهکده نمونه نبود، اما اهالی این جامعه کوهستانی لم یزرع از طریق سازماندهی نوین، مکانیزه کردن کشاورزی و کار طاقت فرسا در تیمهای کار کلکتیو (جمعی ـ م) هر ساله محصول غلات را ۲۰ ـ ۳۰ درصد افزایش داده بودند.

اغلب اهالی معتقد بودند که کشاورزی کلکتیو بیشتر مناسب حال منطقه است: زمینهای قابل کشت در دره، کوچك و باریك است و فقط می توان سالی یکبار محصول از آن گرفت؛ در مقایسه با جنوب چین که زمین سالی سه بار محصول می دهد، نیاز به ایجاد هم آهنگی و همطرازی در اینجا بیشتر بود.

اما سومین جلسه کمیته مرکزی منتخب کنگره یازدهم حزب کمونیست چین در سال ۱۹۷۸ جهت را تغییر داد و گفت: سیستم مسئولیتی و قرارداد تحویل به دولت در تمام کشور به اجراء درخواهد آمد؛ قطعه زمینهای خصوصی دهقانان تقویت شده و گسترش خواهد یافت؛ بازار آزاد آغاز به کار می کند و قیمت خرید دولتی بر محصولات کشاورزی افزایش خواهد یافت.

مبارزه طبقاتی دیگرخط راهنما نبود، بلکه شعار «ثروتمند شوید» چنین نقشی داشت. جائی را که ما از آن دیدن می کنیم جائی است با تاریخ انقلابی، منطقه ای است که طی سالهای پر جنب و جوش انقلاب فرهنگی (۱۹۷۶ ـ ۱۹۶۶) جوانان داوطلب گارد سرخ را از شهرهای میلیونی سواحل چین به اینجا کشید. پلیسی که ما در نزدیکی هتل خلق در ینان ملاقات کردیم، شرح میدهد:

ـ حالا همه آنها می خواهند برگردند خانه شان. کسانی هستند که برای گرفتن اجازه برگشت به پکن ۶۰۰۰ یوان رشوه میدهند.

یك ین به قیمت رسمی برابر با ۱/۷۰ کرون سوئدی، یك چهارم دلار است؛ مبلغی که این از خواب و خیال بیدارشدگان و دلتنگان بازگشت به خانه می پردازند، چندین برابر حقوق سالانه یك دهقان چینی است.

ینان شهری بود که توریستهای خارجی هرازگاهی به دیدن آن می آمدند؛ اما امروز بندرت کسی به اینجا می آید. ولی این باعث نشده که شهر از دنیای خارج ایزوله شود. بفاصله یك بلوك از خانه موقتی که مائو در آنجا اعلامیه می نوشت و مبارزه دهه ۳۰ را برنامه ریزی می کرد حالا فیلم «رامبو» با شرکت «سیلوستراستالون» نشان داده می شود که آن هم همیشه پر از آدم است (!!) در عوض دیرزمانی است که کتابفروشی شهر دیگر کتاب سرخ مائو را نمی فروشد.

ما از میان لیولین می گذریم و چند فرد کنجکاو به ما نزدیك می شوند و سلام علیك می کنند. یك تب خانه سازی در جریان است و مردم با کمال میل می ایستند و در مورد خانه جدیدشان که بر روی یك قطعه زمین زراعتی ارزشمند در حال ساختمان است، صحبت می کنند. این خانه ها قرار است جانشین خانه های غارمانند قبلی شود ـ خانه های مخصوصی که طی نسلها ساکنینش را از گرمای تابستان و سرمای زمستان حفظ می کرد.

خانه آجری قرمز یك طبقه اضافه نیز دارد. بنا و نجار در گرما عرق می ریزند. چندتا بچه دماغو با کنجکاوی چگونگی مخلوط کردن خشت را دنبال می کنند.

لیوشوون ۷۰ ساله می گوید از موقعی که سیستم مسئولیتی به اجرا درآمده خیلی بهتر شده است، به ما نگاه کنید، ما حالا ثروتمندتر شده ایم.

خانواده ۵ نفری لیو مجموعاً ۱۰۰۰۰ یوان بروی یك خانه با هشت اتاق سرمایه گذاری می کنند. خانواده از کار

کشاورزی دست کشیده، پسر خانواده که نان آور اصلی است در یك انبار در ینان کار می کندو بعلاوه در کار حمل و نقل کالا نیز هست.

در یك قطعه چند دهقان در میان مزارع ذرت و گوجه فرنگی و ارزن کار می کنند. قبلا اینجا یك قطعه بزرگ بود که تیم کار کلکتیو شماره ۳ به اتفاق از زمین بهره برداری می کردند. حالا زمینها به قطعات کوچك تقسیم شده و شبیه تجمعی از باغچه ها است.

کائوشی شان دهقان ۳۹ ساله مشغول بیل زدن در زمین سیب زمینی خودش است. امسال باران زیاد آمده و زمین فرسایش یافته و شیارهای عمیقی، مزرعه ذرت او را شکاف داده است. ساق و برگهای زرد ـ قهوه ای رنك آویزان هستند.

«ظرف چند هفته محصول ذرت را برمیدارم ولی امسال خرمن خوب نمی شود. باران خیلی باریده»، آهی می کشد و وقفه ای در بیل زدن می دهد.

او با یك زن و سه بچه و مادرش در یك جفت غار زندگی می کنند. خانواده سه راس خوك دارد و وقتی که تیمهای کار در پائیز ۱۹۸۲ منحل شد، به او ۵/۵ مو زمین دادند که رویش کار کند. هر مو برابر با یك شانزدهم هکتار یا یك ششم آر است.

محصول غلات خانواده کائو در سال پیش ۲/۲ تن غلات بود که ۵۰۰ کیلو را طبق قرارداد تحویل دولت دادند و بقیه را در بازار آزاد فروختند.

«امسال نمی توانیم چیزی در بازار آزاد بفروشیم. در آنصورت چیزی برای خوردن باقی نمی ماند.»

کائو معتقد است که دوره تیمهای کار خیلی بهتر بود.

«قطعه زمینها بزرگتر بودند و کشاورزی مکانیزه تر بود، ما در عرق جبین و محصول شریك بودیم. البته بودند کسانی که تنبل بودند و ما باید دنبالشان می دویدیم اما درکل، لیولین دهکده خوبی بود. او می گوید حالا همه چیز رو به زوال گذاشته است و خیلی ها هستند که بسختی می توانند غذای کافی برای خانواده تهیه کنند و خیلی ها هم گرسنه هستند!».

در مسیر سربالائی دهکده یك دختر کوچك ایستاده است. او می بیند که ما عرق می ریزیم و می پرسد که آیا در این گرما تشنه هستیم. ما با سر می گوئیم آری و بدنبال او به غاری که در ارتفاع بالاتر قرار دارد روان می شویم.

دو نفر مرد روی Kangen ـ تختخواب آجری بزرگ همه خانواده که توسط دهانه های بخار اجاق گرم می شود ـ نشسته اند و قلیان می کشند. کائو ما را به آب داغ و شکر دعوت می کند. شکر نشانه مهمان نوازی است و خانواده علیرغم فقرش میخواهد مهمان نوازیش را به ما نشان دهد.

در مساحتی که حداکثر ۲۴ متر مربع است، دو نفر بالغ و دو کودك زندگی می کنند. بعلاوه پدر مرد خانه هم بعد از مدتی بستری بودن در بیمارستان اینجا پیش آنها دوران نقاهتش را می گذراند. خانه خیلی ساده اما منظم است و در یك طاقچه چند عکس فامیلی دیده می شود. خانواده چندسال پیش به علت فقر مجبور شد از ینان به این غار دورافتاده نقل مکان کند.

کائو قبلا در ینان کارگر بود، اما از ده سال قبل به این طرف بخاطر آسیب دیدگی پایش هنگام کار، دیگر توانائی کار را از دست داده است. هم او و هم همسرش بیسواد هستند اما از اینکه دخترانشان به مدرسه دهکده می روند به خود می بالند. دختر بزرگشان Guanlian آرزو دارد که در علوم تحصیل کند و وقتی که بزرگ شد بتواند همه چین و حتی تمام دنیا را ببینند.

از آنجایی که خانواده بعد از تقسیم اراضی به اینجا آمدند، در حقیقت هیچ حق و حقوقی و منبع درآمدی ندارند و دولت هم هیچگونه کمك اقتصادی به آنها نمی کند. بیرون در ورودی بوته های گوجه فرنگی و سیر از در و دیوار بالا رفته اند و روی قطعه زمینی که از همسایگان با محبت قرض کرده اند سبزیجات بعمل می آورند. صدای یك خوك هم کمی آن طرفتر به گوش می رسد.

«آن خوکها تنها منبع درآمد ماست. آنرا در بازار خواهیم فروخت تا یك مقدار پول نقد دستمان بیاید و بتوانیم غله و یك بچه خوك بخریم. ما هرگز گوشت نمی خوریم.»

Yan Guilan همسر کائو می گوید که «فقط در مواقع سال نو چینی است که حقیقتاً می توانیم تا حدی غذا بخوریم که سیر شویم.»

من و دوست چینی ام دوباره از کوه بطرف پائین سرازیر می شویم. از میان باغ سیبی که اولین محصولش در سال ۱۹۸۱ روانه بازار آزاد ینان شد می گذریم. اما حالا بیش از نصف باغ خشك شده و درختها مرده اند. مابقی درختها خصوصی هستند و یك نفر نگهبان با دقت تمام از آنها در مقابل پرنده ها و سیب دزدان مراقبت می کند.

در اطراف درخت دوستی (که بین سوئد و دهکده در اواسط ۱۹۷۰ کاشته شد) ورقه های فلزی زنك زده ریخته و علف هرز روئیده است. ما از مقابل ساختمانی می گذریم که قبلا محل کارگاه مکانیکی بود. در سال ۱۹۸۱ این کارگاه امید آینده دهکده محسوب می شد. این کارگاه به ساختن سیستم آبپاشی جهت آبیاری زمین، تعمیر ماشین آلات کشاورزی اشتغال داشت و چندین نوآوری کوچك هم کرده بود. حالا این کارگاه تعطیل شده و محل آن دراجاره مدرسه تاتر ینان می باشد. ما از مقابل محلی که مهدکودك و نیمچه کارخانه ماکارونی قرار داشت، می گذریم. هر دو متوقف شده اند. در انتظار آماده شدن شام مان در رستوران کوچك و تازه باز شده پسر Feng Changye نشسته ایم؛ او ما را به چای سبز دعوت می کند و می گوید «از آخرین دفعه ای که تو اینجا بودی خیلی اتفاقات افتاده.»

Feng در دیدار قبلی من دبیر حزب در دهکده بود. حالا ٦٤ ساله شده و دارای موقعیتی مبهم و پشت پرده در دهکده و در انتظار بازنشسته شدن در سال بعد است.

سال ۱۹۸۱ میان اهالی دهکده یك بحث علنی در مورد آینده دهکده و کمبودها و اشتباهات مائو گذارده شد. در لیویان اغلب بر این اعتقاد بودند که باید تیمهای کار حفظ شود. Feng هشدار داد که از بین رفتن تیمهای کار به مفهوم ضربه ای سخت به برنامه تنظیم خانواده با هدف یك بچه برای هر خانواده خواهد بود. چرا که در آن صورت هر فرد قادر به کار بمشابه درآمد اضافه برای خانواده محسوب خواهد شد.

اما بعنوان دبیر حزب همچنین گفت که تصمیم حزب باید به اجرا دربیاید. و در اواخر سال ۱۹۸۲ کمون خلق و تیمهای کار در دهکده منحل شد و زمین بین خانوارها تقسیم گشت.

امروز در حالی که نوه اش روی زانویش نشسته و خودش سیگار می کشد می گوید که «متاسفانه هشدارهای من درست از آب درآمد.»

محصول غلات در مقایسه با سال ۱۹۸۱ از ٤٧٣٠٠٠ کیلو به ٤٠٠٠٠٠ کیلو تقلیل یافته است، در حالی که شکمهایی که باید سیر شوند بیشتر شده است.

جمعیت دهکده از هزار نفر در ظرف هفت سال علیرغم مبارزه فعال جهت



زیرسازی اولیه مزارع بزرگ در کمون دهکده شکوفه آلو ـ ۱۹۷۶

محدود کردن میزان موالید و حتی وضع جرایم سنگین از ۵۰۰ یوان تا چندین هزار یوان برای آنهایی که تقلب می کنند، به ۱۲۰۰ نفر افزایش یافته است اما دهقانان اهمیتی به جریمه نمی دهند.

علیرغم ساختمان سازی بیشتر و بالا رفتن استاندارد زندگی، تمایزات میان خانوارها افزایش یافته است. Feng می گوید اهالی را می توان به چهار دسته تقسیم کرد: ۱۰ درصد خیلی ثروتمندتر شده اند و درآمد سالانه و فردی برابر با ۲۰۰۰ یوان یا بیشتر دارند. عبارت «خانوار ۱۰۰۰۰ یوانی» که امروزه به وفور در چین استفاده می شود به خانواده هایی اطلاق می شود که بعد از انحلال کلکتیوها موفق بوده اند. ۲۰ درصد از اهالی دهکده درآمد سالانه ای برابر با ۸۰۰ یوان دارند. ۳۰ درصد درآمد سالانه ای برابر با ۵۰۰ یوان دارند که با توجه به سطح بالای تورم در همان سطحی زندگی می کنند که قبل از سیستم مسئولیتی زندگی می کردند. ۴۰ درصد از اهالی لیولین وضعشان بدتر شده است. نصف شان می توانند شکم سیر غذا بخورند اما نصف دیگرشان گرسنه هستند. ـ در درجه اول ضعیفها هستند که وضعشان بدتر شده است ـ پیرها، معلولین و آنهایی که بیمار می شوند از پای در می آیند. Feng می گوید در دوره کلکتیو در لیولین نه تنها همه می توانستند شکم سیر غذا بخورند بلکه یك کمی پول اضافه هم داشتند که خرج کنند.

«پس وضع چه کسانی بهتر شده است؟»

بخصوص وضع بوروکرات سابق حزب بهتر شده است. خانواده رئیس سابق بریگاد سرخ یك کامیون خرید و از حمل و نقل ۲۴ ساعته کالا توانمند شده است. دبیر حزبی دهکده بعد از Feng حالا مدیر یك کارخانه جدیدالتاسیس مواد غذائی است. رئیس دهکده پزشك درمانگاه خصوصی دهکده است که بسیاری از اهالی دهکده دیگر توانائی مالی مراجعه به آن را ندارند.

حتی وضع خانواده Feng هم بعد از انحلال نظام کلکتیوی بهتر شده است. آنان در سال ۱۹۸۲ به یك خانه جدید نقل مکان کردند و پسر خانواده بغیر از رستورانی که ما در آن نشسته ایم و از گوشت و نان تنوری آن لذت می بریم، بتازگی یك مغازه خواروبارفروشی نیز باز کرده است. پسر خانواده درآمد سالانه ای معادل با ۵۰۰۰ یوان دارد. آنان امیدوارند زمین از دولت بخرند و موقعی که راه آهن سیان (مرکز استان) به ینان، که همه انتظارش را می کشند، در سال ۱۹۹۰ آماده شد، در آن زمین به کسب و کار بپردازند. چون آن موقع یك ایستگاه در اینجا ایجاد خواهد شد.

«با کشاورزی نمی شود ثروتمند شد؛ آنهایی که موفق شده اند به این جهت است که به چیزهای دیگر رو آورده اند.»

رشوه دهی در اینجا هم مانند بقیه کشور در حال گسترش است. جعبه های مخصوصی نصب شده و از مردم خواسته شده تا کارمندان و مدیرانی که رشوه می گیرند و از موقعیتشان سوءاستفاده می کنند را معرفی کنند.

«من از حزب ناامید هستم. شاید من أمل باشم، اما معتقدم که آدم بعنوان عضو حزب باید صادق و شریف باشد. من کماکان عضو حزب هستم اما امید زیادی برای آینده نمی بینم.»

«در سال ۱۹۸۹ چین چهلمین سالگرد جمهوری توده ای را جشن می گیرد. آیا فکر می کنی که شما می توانید بعنوان یك کشور سوسیالیستی این جشن را برگزار کنید؟» Feng با امتناع جواب می دهد که «من جرات نمی کنم دیگر به چنین واژه های بزرگی فکر کنم.»

من و دوست چینی ام مشوش و بهت زده در طول رودخانه جایی که زنان لباس می شویند و مردان جهت سنگفرش خیابان شن الك می کنند به ینان باز می گردیم.

دهقانانی که ما در طول سفرمان در مغولستان داخلی و استان واقع در شرق Shaanxi برخورد داشتیم، دوره جدید و قرارداد خانواری را تحسین می کردند: آنها سطح زندگی شان را بالا برده اند و پول بیشتری دارند که خرج ماشین لباسشوئی، تلویزیون، رادیو و ضبط صوت، چرخ خیاطی و دوچرخه بکنند.

آنها با خوشحالی مزارع کوچك خودشان را که بخوبی از آن مواظبت می کنند و محصول خوب می دهد به ما نشان می دهند.

در عوض در استان لم یزرع Shaanxi اینطور بنظر آمد که تیمهای کار بیشتر مناسب حال دهقانان بود؛ اما بجای اینکه جمعیت دهقانی ۸۰۰ میلیونی کشور را دعوت به انتخاب آزاد میان ابقای تیمهای کار یا بستن قراردادهای خانواری کنند، تمام کلکتیوها و کمونهای خلق منحل گردید.

مزارع کوچك اطراف ینان خیلی کوچکتر از مزارعی است که سوئدی ها در سالهای ۱۸۰۰ رها کرده و به آمریکا مهاجرت کردند.

در چین خیلی ها مجبور یا اغوا می شوند که کشاورزی را ترك کنند، به شهرهای بزرگ استان مهاجرت کنند و به صنعت و بخش خدمات روی آورند یا خودشان بطور خصوصی در این رشته ها شروع به کار و سرمایه گذاری کنند. این احتمالا عظیم ترین مهاجرتی است که در تاریخ بخود دیده است. ●

چین: دولت فاشیستی در انتهای جاده سرمایه‌داری



نوشته نویل مکس ول

«خوکی بود که روی پاهای عقبش راه میرفت. بله، خود «سکوئید» بود. کمی عجیب راه میرفت، تو گویی هنوز عادت نداشت هیکل بزرگش را در موقعیت ایستاده حفظ کند، ولی با تعادل کامل در طول حیاط قدم میزد. لحظه ای بعد از در خانه روستایی صف طویلی از خوکان خارج شدند که همگی روی دوپای عقب راه میرفتند... و بالاخره صدای وحشتناك زوزه سگان بگوش رسید... و خود ناپلئون بیرون آمد، بطرزی شاهانه قد راست کرده بود، متکبرانه به اطراف خود نظر می انداخت و در کنار او سگانش به جست وخیز مشغول بودند. او شلاقی در سمش داشت.»

ـ جرج اورول، قلعه حیوانات

هیچ واقعه سیاسی بیشتر از تظاهرات تین آن من و سرکوب خونین آن توسط حکومت چین، در غرب تحریف نشده است. ناظران و تحلیل گران غربی، سیاستهای انقلاب چین را بفراموشی سپرده و فرض را بر آن گذاردند که «رفرمهای» دن سیائو پین برای مردم چین بسیار سودمند بوده است و چینی ها خواستار مقدار بیشتری از آن هستند و سپس آنچه را که میخواستند ببینند دیدند: یك صحنه از همان چیزی که در اروپای شرقی بصورت رد کمونیسم در جریان است اما به سبك خاور دور.

ورشکستگی تحلیل های غرب را میتوان در استعمال افسارگسیخته لغاتی که اکنون دیگر به سطح قرقره کردن خزعبلات تنزل پیدا کرده است، مشاهده نمود؛ مثلا جناحهای سیاسی در چین بعد از دوره انقلابی [پس از کودتای دن و شرکاء در سال ۱۹۷۶ ـ م] اینگونه توضیف میشوند: «رادیکال ها»، «محافظه کاران»، «مرتجعین»، «سرسختها»؛ این القاب و افرادی که به آنها ملقبند مرتباً و بطرز گیج کننده ای جا عوض کرده، تغییر میکنند. البته جناح حاکم در چین که در بهترین حالت دن ـ ایست [منتسب به دن سیائو پین ـ م] نامیده میشود، عملا توسط قایم باشك بازی لغتی و آفتاب پرست وار بر این گیجی و سردرگمی افزوده است: اول در مقابل مخالفینش که بر آنان نام «باند چهار نفره» گذارده، خود را طرفدار مائوتسه دون و آنان را دشمنان مائو معرفی کرد؛ و سپس به پشتوانه قدرتی که از طریق کودتای سال ۱۹۷۶ بدست آورده و تحکیم کرده بود، وارد فاز تقبیح انقلاب فرهنگی گشت و بزودی

به نفی خود مائو رسید ـ بما گفتند مائو در ۱۹ سال آخر عمرش «دیوانه انزوا طلب» بوده است؛ و بالاخره اکنون دن برای توجیه سرکوبگری اش طوطی وار به تقلید از ادبیات مخالفین خودش در انقلاب فرهنگی پرداخته و قربانیان خود را «ضدانقلابی» می خواند.

کلید از بین بردن این گیجی در دسترس هست. مشروح ترین، دقیق ترین و مفصل ترین جواب را در نوشته های «مائوئیست» های چینی میتوان یافت، ولی برای آنها که به این منابع مشکوک اند «قلعه حیوانات» کفایت میکند. اخلاقیات اُرْوِلی این حکایت بزرگ سیاسی دوتاست: انقلابات وقتی بدنیا می آیند به ویروس ضدانقلاب آلوده اند، یعنی آنهایی که ساختمان جامعه انقلابی را رهبری میکنند امکان دارد خود به طبقه ای تبدیل شوند که منافعش با از بین بردن آن انقلاب تامین شود. دیگر اینکه ضدانقلاب در این مرحله [از تکوین انقلاب ـ م] همیشه خود را ادامه انقلاب معرفی میکند. بزبان اورول، «خوکها» ی انقلاب چین قدرت را در اواخر دهه ۱۹۷۰ غصب کرده، سیاست احیاء و عقبگرد را پیاده کردند و بتدریج دستاوردهای سه دهه قبل را از بین بردند؛ و البته در جهان «انسانی» خارج از قلعه، این «رفرمها» و حرکات انسان وار این خوکها بر عرصه زمین گلف و سوار به ارابه های اسبان وحشی، مورد تشویق فراوان قرار گرفت.

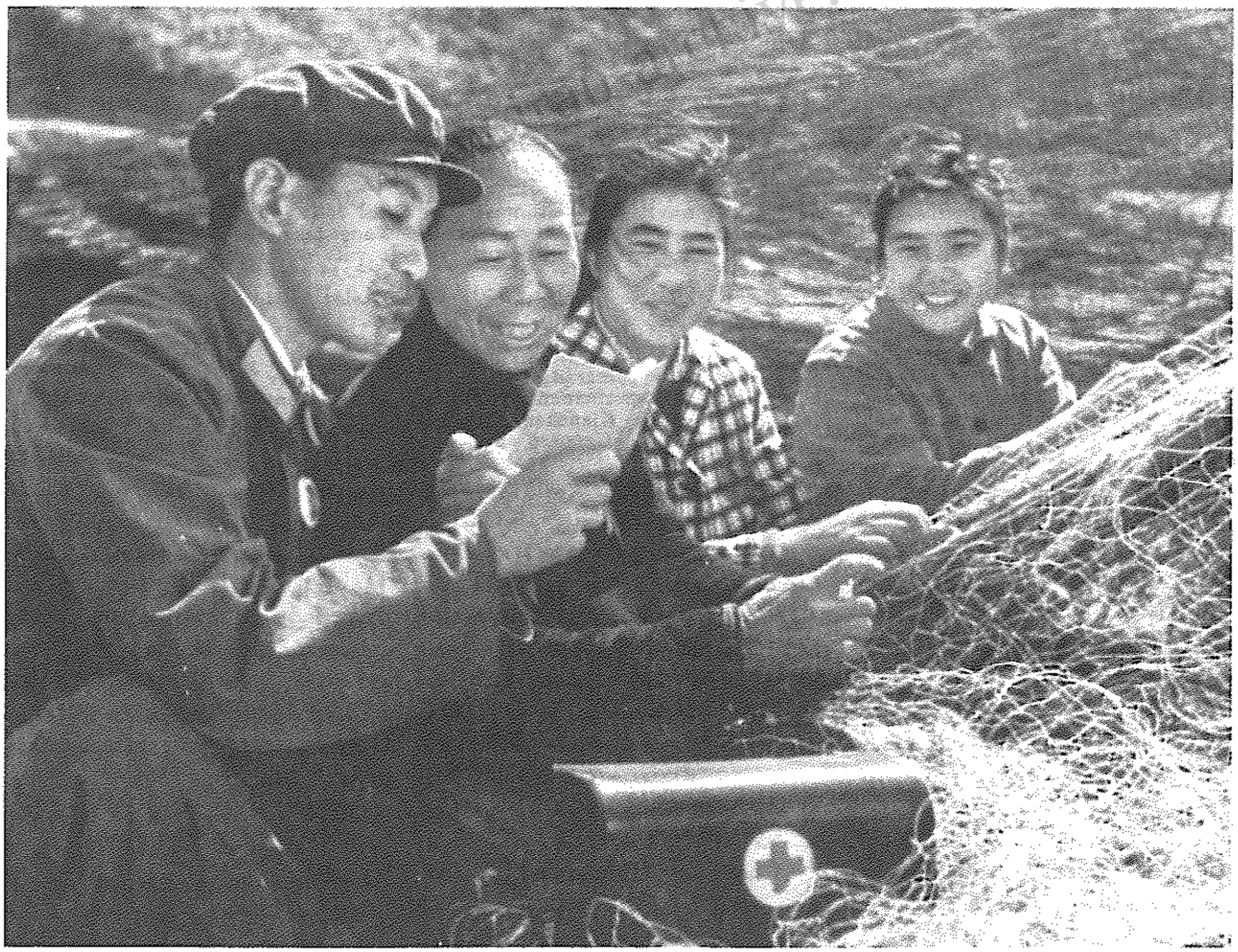
اینکه مائو کتاب «قلعه حیوانات» را خوانده یا نه معلوم نیست، ولی مسلماً در زندگی خود تجربه اش کرد.

حزب کمونیست چین تقریباً به محض پیروزی انقلاب ۱۹۴۹ چند شقه شد. آن اتحاد طبقاتی که مائو برپا کرده و بر رژیم فاسد گومیندان چیره گشته بود، بر سر اینکه چین چه راهی را بسوی آینده بپیماید برهم خورد. این در ابتدا فقط اختلافی ساده بر سر تعیین اولویت ها بنظر میرسید. ولی اختلافات درواقع از ریشه بود. دن ـ ایست ها (که اولین رهبرشان لیو شائو چی بود) مهمترین وظیفه را ساختمان یك دولت مدرن و قدرتمند در چین می دانستند؛ روندی که رهبران طبیعی ـ و منفعت بران اصلی ـ آن، بطور غیر قابل اجتنابی، کسی نمی بود مگر: بوروکراسی در اتحاد با روشنفکران؛ که توسط عواملی از نظم قدیم تقویت شده و از طرف هر دوستی که میتوان در خارج پیدا کرد مورد حمایت واقع می شد. به عبارت دیگر یك بورژوازی نوین ـ اما بورژوازی که تحت کنترل حزب کمونیست (و در موقع مقتضی تحت کنترل شدید آن) باشد.

طبق این سناریو دهقانان اسلحه هایی را که از طریقش انقلاب را به پیروزی رسانده بودند بزمین گذاشته، دوباره داس و خیش بدست گرفته و طبق معمول کار

عکس بالا، دست راست: دن در حال تبریك گفتن به ژنرالها پس از قتل عام سوم ژوئن.

عکس پائین: سال ۱۹۷۶؛ یك دکتر ارتش رهائیبخش خلق آثار مائو تسه دون را با زنان یك دهکده ماهیگیری مطالعه می کند.



میکنند تا وقتی که مزایای مدرنیزاسیون قطره قطره به بخش روستایی برسد ـ حتی آن موقع هم این مزایا باید از سلسله مراتب رد شده و اول قشر معینی منتفع گردد: دهقان ثروتمند نوین و احتمالا یك طبقه ملاك در اتحاد با منافع شهری باید اول از همه به این مزایا دست یابند تا کشاورزی بتواند مازاد لازم برای مدرنیزه کردن صنعت را ایجاد کند.

از نظر مائوئیستها، وظیفه عبارت بود از ساختمان جامعه در جهت منافع دهقانان و کارگران که تعدادشان با صنعتی شدن چین رو بفزونی می رفت. تا آنجا که به دهقانان مربوط است، درستی اعتماد مائو مبنی بر اینکه دهقانان بطور بالقوه دارای اشتیاقی پایان نیافتنی برای سوسیالیسم هستند در حماسه فشرده و خارق العاده سالهای ۱۹۵۰ به ثبوت رسید. در این سالها روستای چین از کشاورزی خرده مالکی که با تقسیم زمین توسعه یافته و زنده شده بود ـ و مائو تشخیص داد که ادامه آن بازگشت بسوی رکود و فقر اکثریت است ـ از مراحل ابتدایی و سپس پیچیده کئوپراتیو گذر کرد و سپس با سرعتی شتاب یابنده به کلکتیو و شکل نوین کمون های خلق که دارای پتانسیل عظیم برای تکامل همه جانبه، متداوم و انعطاف پذیر بودند، رسید.

دن ـ ایست ها مجبور شدند این پیروزی را که با رشد مادی در تولید کشاورزی و نجات اکثریت دهقانان ـ حدود ۶۰ درصد ـ از فقر در کمتر از ۲۵ سال همراه بود، انکار کرده و در موردش دروغ بگویند تا بتوانند ادعاهای دروغشان مبنی بر اینکه یك استراتژی کشاورزی شکست خورده از مائو به ارث برده و رفرمهایشان برای نجات اقتصاد از ورشکستگی لازم است، را توجیه کنند. متخصصین ساده لوح در غرب به این «رفرمگرایی» که مشتاقانه خواهان یادگیری از ایشان بودند علاقه نشان میدادند، و با خوشحالی این فرمولبندیها را پذیرا میشدند. در اوایل سالهای ۱۹۵۰ روشن شد، استراتژی «رشد بهر قیمتی» که نتیجه اش واژگون کردن خصلت مساوات خواهانه انقلاب و به خطرانداختن استقلال اقتصادی تازه بدست آمده کشور می بود، در رهبری کمونیستی طرفداران محکمی دارد. مائوئیستها قبول داشتند این استراتژی که به آن، «راه سرمایه داری»، می گفتند رونقی سریع را به روستا تزریق کرده و نتیجتاً مورد استقبال بسیاری از دهقانان قرار میگیرد؛ اما همچنین میدانستند که اثرات پرمنفعت این استراتژی کوتاه مدت بوده و به قیمت از دست رفتن عواملی که کلکتیویزه کردن برای رشد دراز مدت در اقتصاد روستایی ایجاد کرده بود، تمام میشود.

در طول سالهای ۱۹۵۰ و بخصوص بعد از چند سال اول دهه ۱۹۶۰، وقتی جناح دن ـ ایست در حزب فرصت یافت تا سیاستهای خود را (که بعداً دن سیائو پین همانها را تحت لوای «رفرم» تحمیل کرد) مطرح سازد، مائو تحلیلی از سیاستهای مخالفین خود ارائه داد و تعلقات طبقاتی آنان را روشن کرد. اواسط سالهای ۱۹۶۰ مائوئیستها به این نتیجه رسیده بودند که یك بورژوازی نوین در چین در حال سربلند کردن است؛ و دهقانان و کارگران که اکثریت عظیم جامعه را تشکیل میدهند در یك رابطه تخاصمی ـ تخاصم طبقاتی ـ با بوروکراتها که سیاستهای حاکم بر زندگیشان را فرموله می کنند، و با گروههائی که با این بوروکراسی رابطه متقابل داشته یا منافع مشترك دارند (مانند متخصصین، روشنفکران، کادرهای حزبی ـ بخصوص آنهایی که در درجات بالا قرار دارند ـ و با خانواده اینها) قرار دارند. انقلاب فرهنگی ضد حمله مائوئیستی علیه این طبقه در حال رشد بود؛ سیاستهای اینان ضدیتشان را با انقلاب نشان میداد، هرچند که در حرف منکر این مسئله بودند. اگرچه در ابتدا بنظر می آمد که انقلاب فرهنگی در تثبیت و پیشبرد اصول و پراتیك مساوات گرایی که در خدمت به سوسیالیسم بود موفق بیرون آمده است، اما قدرت جناح راست در حزب کمونیست شکسته نشد؛ راست فقط به عقب نشینی تاکتیکی دست زد. در اواسط سالهای ۱۹۷۰ انقلاب فرهنگی در موضع دفاعی و راست در حال سربلند کردن بود. نقل قولی از مائو در دست است که در سال ۱۹۷۶ یعنی سال مرگش به کادرهای چین گفت «شما دارید انقلاب سوسیالیستی می کنید و هنوز نمیدانید بورژوازی کجاست. درست در حزب کمونیست است ـ آنان که در قدرت هستند و راه سرمایه داری را در پیش گرفته اند. رهروان راه سرمایه داری هنوز در راه سرمایه داری هستند.»

و اینطور هم بود. فقط یکماه بعد از مرگ مائو دست به کودتای کلاسیك پراتوری (Praetorian) زدند. واحد ۸۳۴۱ ارتش رهائیبخش خلق که مسئول حفظ امنیت رهبری بود علیه چپ بپاخاست و عقبگرد عظیم چین، و احیاء سرمایه داری آغاز گشت. هماطور که مائو پیش بینی کرده بود، وقتی راست قدرت کامل را در رهبری حزب بدست بیاورد، تصفیه چپ آسان بوده و «تغییر رنك»، چین ممکن خواهد بود. مائو این را نیز پیش بینی کرده بود که سیاستهای «راه سرمایه داری» میان بُر مصیبت باری برای کشور بوده و به ورشکستگی اقتصادی و بی نظمی اجتماعی می انجامد. این امر در طی ده سال به تحقق پیوست.

اگر از حزب کمونیست برای دفن سوسیالیسم استفاده شود به چیزی کاملا متفاوت تبدیل شده و به حزبی استالینیست و یا حتی حزبی فاشیستی تغییر شکل میدهد ـ این مشکل دن بود. دانشجویانی که در تین آن من بودند، و همینطور اغلب چینی ها میدانستند که حزب فاسد و بیگانه شده و فکر میکردند شاید ناتوان هم شده است. آنها فراموش کردند که بخش بزرگی از هدف دن از «تخصصی کردن» ارتش برای آن بود که این ارتش دیگر «ارتش رهائیبخش خلق»، حافظ وجدان و ارزشهای اجتماعی نباشد، بلکه مانند سایر نیروهای مسلح جهان سوم رژه رفتن و فرمان بردن را بیاموزد.

«رفرمهایی» که مرتباً توسط دارودسته غربی دن سیائو پین تشویق شده، چین را در مقابل یك دوره طولانی از هم گسستگی و اغتشاش قرار داده است. ارتش مدل جدید دن بعنوان ابزار دست حکومتی سرکوبگر موفقیتی نخواهد داشت و پروسه فروپاشی سیاسی که آغاز شده براحتی قابل برگشت نیست. مشکلاتی که در مقابل پکن قرار دارد حتی قبل از اینکه دانشجویان به میدان بیایند عظیم و غیر قابل حل بود: یك اقتصاد خارج از کنترل، پولی که توسط تورم شتاب یابنده تهدید میشود و مهلك تر از همه کمبود جدی غلات که نتیجه مستقیم انهدام سیستم کشاورزی کلکتیو است. چین به یك دولت یکدست و موثر با حمایت مردمی متحد نیاز دارد تا در راه بقاء ملی و خروج از چاهی که توسط «رفرمها» در آن افتاده، هدایتش کند. در حال حاضر آلترناتیوها عبارتند از رژیم سرکوبگر نظامی و یا مصاف های قهرآمیز که میتواند به جنك داخلی بیانجامد، در چنین شرایطی چین بطور اجتناب ناپذیری دوباره در باتلاق آشفتگی، از هم گسستگی و فقر توده ای فرو میرود ـ باتلاقی که انقلاب یکبار از آن نجاتش داد. ●

کنفرانس مطبوعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رژیم دن را محکوم کرد

آنچه در پیش رو دارید منتخبی است از کنفرانس مطبوعاتی دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و مصاحبه هائی که رسانه های مختلف، منجمله BBC، با لوئیس آرسه بورخا، کارل دیکس و لیلی ر. انجام دادند. این کنفرانس و مصاحبه ها جهت محکوم کردن قتل عام میدان تین آن من بدست رژیم سرمایه داری دن سیائوپین، و به تاریخ ۱۴ ـ ۱۲ ژوئن در لندن انجام شد. ج ب ف

مجری: سخنران اول امروز رفیق کارل دیکس است. او یکی از سخنگویان حزب کمونیست انقلابی آمریکا می باشد. کارل دیکس یك انقلابی قدیمی است. در دوره جنك ویتنام، سرباز بود و بخاطر سازماندهی سربازان دیگر در سرپیچی از جنك با خلق ویتنام، بزندان افتاد.

کارل دیکس: می خواهم صحبتم را با محکوم کردن کشتار تبهکارانه دانشجویان و کارگران معترض بدست حکام چین برهبری دن سیائوپین آغاز کنم. انقلابیون و ستمدیدگان سراسر جهان از مشاهده مقاومت گسترده علیه رژیم دن سیائوپین، لی پن و سایر رهروان سرمایه داری حاکم بر چین شادمان گشتند. این تحولات که شبح سرنوشت شوم را بر سر مرتجعین گسترد، آنان را بهراس افکند و به کشتار، دستگیری و اقدامات خشونت بار دیگر سوقشان داد. دست این قصابان بخون آلوده است و می باید بهای این جنایت حیوان صفتانه را بپردازند.

بعلاوه، می خواهم از تحریفاتی که پیرامون اوضاع چین اشاعه یافته صحبت کنم. حکام امپریالیستی غرب می کوشند تحولات جاری را بعنوان جزئی از بحران کمونیسم معرفی کنند. اما در حقیقت این بحران سرمایه داری احیاء شده است. دن سیائوپین و شرکاء حاکمیت طبقه کارگر در چین را بعد از مرگ مائو و دستگیری رهبران انقلابی نظیر چیان چین و چان چون چیائو، و حبس و اعدام بسیاری از کمونیستهای اصیل که خواهان پیروی از خط مائو بودند، سرنگون نمودند. همچنین آنان سریعاً به نابود کردن سیستم سوسیالیستی که بدست خلق چین بنا گشته بود، پرداختند؛ اصل سود را مجدداً برپا داشتند؛ کلکتیوهای کشاورزی را بر هم زدند؛ و دروازه های

چین را بروی نفوذ اقتصادی امپریالیستی گشودند. اینست سرچشمه امراض عظیم اجتماعی که در مقابل چین امروز قرار دارد ـ امراضی نظیر فساد مقامات عالیه حزبی، تورم و سیل مهاجرت میلیونها دهقان بی زمین بسوی شهرها.

عوامفریبی امپریالیستها درباره همه این موضوعات نیز باید محکوم شود. آنطور که من خبردار شدم، رونالدریگان امروز در سخنرانی خود، گریزی هم به تحولات چین زده و از این دوره بعنوان ایام پیروزی آزادی یاد کرده است. اما تنها نوع آزادی که این امپریالیستها و سخنگویانشان دنبال می کنند، آزادی نفوذ در چین و کشورهای بیشمار دیگر در سراسر جهان است؛ آزادی برای تحمیل سلطه سیستم جهانیشان. رسانه های گروهی امپریالیستی و حکام آن برای یك دهه بحداعلی به ستایش از دن سیائوپین و شرکایش پرداخته و آنها را مردان دوراندیش و اصلاح طلب لقب دادند. آنها بندهای اقتصادی و نظامی با حکام چین برقرار ساختند. اما امروز تلاش دارند خود را از کشتاری که دوستانشان در چین براه انداخته اند، مبری جلوه دهند.

مخالفت این امپریالیستها با استفاده از نیروی قهر در چین، ادعای پوچی بیش نیست. آنها خود در سراسر جهان سلطه شان را با اعمال قهر حفظ می کنند و امروز بهمراه نوکرانشان از بمیدان آوردن ارتش و پلیس برای درهم شکستن خونین مقاومت مردم هیچ ابائی ندارند.

مائوتسه دون ده ها سال پیش شعار «فقط سوسیالیسم می تواند چین را نجات دهد» را پیش گذاشت. امروز بازتاب آن گفته مائو چنین است که فقط یك انقلاب سوسیالیستی دیگر می تواند چین را نجات دهد. اطمینان داریم که در بحبوحه شورش کنونی در چین کسانی هستند که این حقیقت را درك کرده و از فرصت هایی که بواسطه تحولات کنونی شکل گرفته، برای ترویج این مسئله استفاده می کنند. خلق چین تحت رهبری مائو و خصوصاً در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی گامهای بیسابقه ای بر جاده گسست از هرآنچه متعلق به حاکمیت سرمایه داری است، به پیش برداشت. احزاب و سازمانهای متحد تحت درفش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، عهد می کنند که هرآنچه در توان دارند را در خدمت ایجاد یك پیشاهنك مائوئیستی در چین بکار گیرند ـ پیشاهنگی که خلق چین را باردیگر به گام زدن در مسیر مائو رهنمون سازد.

مائوتسه دون شکست ناپذیر است، انقلاب پیروز خواهد شد!

مجری: متشکریم. سخنران بعدی رفیق لیلی ر. میباشد. او یك مائوئیست افغانی و هوادار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. رفیق لیلی، همسر یکی از مائوئیستهای بنام افغانستان است که توسط نیروهای شوروی بقتل رسید. خود او دوسال را در زندانهای کابل گذرانده است. رفیق بزبان افغانی صحبت می کند و یکی از رفقا در خاتمه، کل سخنرانی را ترجمه می نماید.

لیلی ر : اندیشه مائوتسه دون هزاران نکته را در بر میگیرد، که یکی از آنها آموزه زیر است: شورش علیه مرتجعین برحق است. بعنوان یك مائوئیست افغانی، آرزو دارم حمایت کامل خود را از جنبش های اخیر خلق چین اعلام کنم. من تنفر عمیق خود از رژیم ارتجاعی دن سیائوپین، این رهرو سرمایه داری که وقیحانه به غصب قدرت سیاسی و احیای دیکتاتوری بورژوازی در پی مرگ مائو پرداخت را ابراز میدارم. این تنفرانگیزترین موجود، رفیق چیان چین و رفیق چان چون چیائو را بمدت ۱۳ سال به بند کشیده است ـ این دو، از رفقای نزدیك مائوتسه دون بوده و خدمات بیشماری به امر کمونیسم، خصوصاً در جریان انقلاب فرهنگی نموده بودند.

نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی و دستگاه خبرپراکنی آنها، علیرغم عوامفریبی هایشان در باب حقوق بشر، حتی یکبار هم اشاره اعتراض آمیزی به دستگیری این رفقا ابراز نداشته اند. آنها حتی از بردن نام این رفقا وحشت دارند. ما بعنوان مدافعان افغانی اندیشه مائوتسه دون و برخلاف مائوئیستهای دروغین که از رژیم ارتجاعی چین حمایت می کنند، بخوبی می دانیم که چگونه دن سیائوپین ـ این رهرو ارتجاعی سرمایه داری ـ به مائوئیستها، انقلابیون و خلقهای افغانستان پشت کرد. این رهروان سرمایه داری، چین سوسیالیستی را نابود ساختند، سنگر سرخ انقلاب را واژگون کردند و آن را به جولانگاه لاشخورها تبدیل کردند، بیشرمانه به اندیشه مائوتسه دون حمله برده و تئوریها و برنامه سرمایه دارانه دن سیائوپین را جانشین ساختند. ما بخوبی میدانیم که اگر دن سیائوپین و شرکاء ماهیت چین را بعنوان یك پایگاه انقلاب جهانی نابود نکرده بودند، سوسیال امپریالیستها جرات تجاوز به افغانستان با ۱۲۰ هزار سرباز را بخود نمی دادند. بنابراین دست دن سیائوپین نه فقط بخون توده های چین که بخون خلق افغان و انقلابیون سراسر جهان آغشته است.

همین دن سیائوپین در همکاری با امپریالیسم آمریکا نیروهای ارتجاعی واپسگرا در افغانستان را مسلح می کند. این نیروها نیز بعوض، اسلحه خود را برای سرکوب انقلابیون مائوئیست و توده های افغان بکار می گیرند. این رهرو فاسد سرمایه داری که از لحاظ ارتداد بعد از خروشچف در مقام دوم قرار دارد، بدون شك جنایات بیشماری مرتکب شده است. احیای سرمایه داری در چین نه فقط دمکراسی برای اکثریت را به دمکراسی برای اقلیت حاکم تبدیل ساخت، بلکه ارتش سرخ را نیز به یك ابزار خونخوار جهت سرکوب توده ها بدل نمود؛ و از حزب کمونیست چین یك حزب بورژوایی ساخت.

بعنوان یکی از نتایج احیای سرمایه داری در چین، شاهد آنیم که بیکاری گسترده، مشکل شدید مسکن، فحشاء و معامله مواد مخدر، و همه پدیده هایی که در چین دوران مائو جایی نداشت، بوجود آمده است. زنان باردیگر به موقعیت تحتانی رانده شده اند؛ حال آنکه در زمان مائو براین نکته تاکید می شد که نیمی از آسمان بر دوش زنان قرار دارد. اقتصاد سوسیالیستی و شیوه سوسیالیستی تولید نابودگشته و بجای آن مالکیت خصوصی و سود در مقام فرماندهی اعمال میشود.

دن سیائوپین این رهرو سرمایه داری، که خلاف جریان تاریخ حرکت می کند و از هیچ کاری برای بعقب باز گرداندن عقربه تاریخ فروگذار نمی نماید؛ بدون شك باید با قدرت خلق سرنگون شده و چین سوسیالیستی مجدداً بظهور رسد. ما به آینده ای می نگریم که در آن باردیگر روشنفکران انقلابی دست در دست توده های دهقان و کارگر بسوی محو تضاد میان کار یدی و فکری، میان کارگر و دهقان و میان شهر و روستا حرکت کنند. ما به آینده ای می نگریم که در آن دانشجویان انقلابی کتاب کوچك سرخ را بالا بگیرند و فریاد برآورند:

پیش بسوی کمونیسم!
سرنگون باد دن سیائوپین!
سرنگون باد امپریالیسم آمریکا!
سرنگون باد سوسیال امپریالیسم شوروی!
افتخار بر شهدای میدان «تین آن من»!

مجری: سخنران بعدی، رفیق بورخا خواهد بود. او سردبیر روزنامه پرفروش ال دیاریو در پرو می باشد. بورخا اخیراً با صدر گونزالو رهبر حزب کمونیست پرو مصاحبه کرده و روزنامه اش بخاطر «دفاع از تروریسم» و حمایت آشکار از حزب کمونیست پرو، تحت حملات شدید حکومت قرار گرفته است. رفیق ما در اینجا به قرائت اطلاعیه اش می پردازد و ما بند به بند، مطلب را ترجمه می کنیم.

لوئیس آرسه بورخا: با توجه به مبارزه درچین، در پرو ما با خشنودی اظهار می کنیم که انقلاب جهانی با گام هایی غول آسا به پیش می رود. نبرد میان انقلاب و ضدانقلاب، نبردی حیاتی است. وقایع چین تائید می کند که گرایش عمده در جهان، انقلاب است.

جنبش دانشجویان و کارگران در نبرد علیه دن سیائوپین از مبارزه ضد رویزیونیسم در سطح بین المللی مجزا نیست. ما می توانیم برخی نتیجه گیریهای اولیه را از این پدیده ارائه دهیم.

این جنبش از یکطرف نشانگر اعتبار آموزه های صدر مائو در علم مارکسیسم است؛ اینکه باند دن سیائوپین مجبور شد بسوی شیوه هایی بس جنایتکارانه جهت حفظ قدرت خود چرخش کند و همان شیوه ای را برگزیند که مرتجعین در سیستم سرمایه داری در پیش می گیرند.

این جنبش از طرف دیگر نشان داد که توده های چین نیز می باید چرخش کرده و بقول صدر مائو، به مبارزه مسلحانه جهت از میان برداشتن رویزیونیستها دراین کشور آسیائی رو آورند.

برای ما دلائل بسیاری وجود دارد که در پرو به وقایع چین با انتظار بسیار نگاه کنیم؛ چرا که حزب کمونیست پرو تحت رهبری کبیر صدر گونزالو یك جنك عظیم انقلابی را به پیش می برد.

قدرت حزب طبقه کارگر در بکاربست صحیح مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم، و در حرکت قدرتمند توده های ستمدیده پرو نهفته است. حزب کمونیست پرو جهانشمول بودن مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم، را به دنیا نشان میدهد. این صحیح و ممکن است که انقلاب را بدون حمایت یك پشتوانه بین المللی به پیش رانیم؛ بنابراین مهمترین مسئله آنست که در پی کسب حمایت توده های ستمدیده و انقلابیون جهان باشیم.

حزب کمونیست پرو که مبارزه خلق پرو را رهبری می کند، این انقلاب را بمثابه جزئی لاینفك از انقلاب پرولتری جهانی به پیش می راند. این یك خدمت مشخص به مبارزات رهائیبخش در کشورهای ستمدیده جهان است. ما بعنوان پرولتاریای بین المللی می خواهیم همبستگی خود را با خلق چین ابراز داریم و جنایات عظیم رژیم رویزیونیستی و ارتجاعی تحت سرکردگی دن سیائوپین را تقبیح نمائیم.

مائوئیسم می باید سلاح نبرد برای نابودساختن مرتجعین چین، پرو، و سراسر جهان گردد.

** ** **

سوال: اهمیت سیاسی وقایع اخیر چین را چگونه تحلیل می کنید؟

لوئیس آرسه بورخاLAB: ما در پرو از موقعیت خوبی برای تحلیل از ماهیت وقایع سیاسی اخیر چین برخورداریم. چرا که حزب کمونیست پرو که قریب به ۹ سال است انقلاب را رهبری می کند، حزبی است با استراتژی، ایدئولوژی و خط سیاسی متکی بر آموزه های مائو تسه دون. بعبارت دیگر، حزبی است مائوئیستی و در جهان امروز فقط انقلاب مائوئیستی می تواند به پیروزی برسد.

سوال: آیا شما به توافق و نوعی همگونی، در مورد وقایع اخیر چین، در مورد روندهای سیاسی جاری، و اهمیت آن برای انقلاب جهانی رسیدید؟

LAB: درباره این مسئله نظرات متفاوتی موجود است؛ ما امروز کمی در مورد آن حرف زدیم. موضع ما آن است که اولا، حوادث چین نشان می دهد که دارودسته دن سیائوپین که قدرت سیاسی را در چین غصب کرد در بحران عمیقی دست و پا می زند و آنطور که تا کنون قادر بوده، دیگر نمی تواند مردم چین را کنترل کند. مضافاً، این حوادث نشان میدهد که گرهگاه جهانی با پیشروی انقلاب در کشورهای تحت ستم مشخص می شود. و بالاخره آنکه، حوادث اخیر درستی و اعتبار آموزشهای صدر مائو را نشان میدهد و تلاشهای دن سیائوپین برای محو آنهابجائی نرسید.

سوال: یعنی شما جنبش دانشجویان برای دمکراسی را بازتابی از آموزشهای مائو می دانید؟

LAB: خیر، ما معتقدیم وقتی توده های مردم چین صحبت از دمکراسی می کنند، منظورشان همان دمکراسی منظور نظر بورژوازی نیست. چرا که خلق چین از طریق آموزشهای مائو تسه دون در مورد دمکراسی آموخته است. می توانم بگویم، هرچند جنبش دانشجویان و خلق از داشتن رهبری انقلابی محروم است، اما جنبش آنان بازتاب نارضایتی شان از دیکتاتوری و از دارودسته ارتجاعی دن سیائوپین است. مضافاً، باید تاکید کنیم، این حوادث نشانگر آن است، تنها راهی که خلق چین یکبار دیگر می تواند قدرت سیاسی را کسب کند و قدرتی را که از آن ربوده شد دوباره به کف آورد، آن است که به آموزشهای مائو تسه دون تکیه کند و یکبار دیگر راه و استراتژی و خط جنگ خلق را دنبال کنند.

سوال: ولی جنبش دانشجوئی که عناصری از طبقه کارگر از آن حمایت می کنند، جنگ خلق را موعظه نمی کند، بلکه طرفدار دمکراسی آمریکائی یعنی طرفدار چیزی که جوانب گوناگونش را بطور خلاصه می توان دمکراسی بورژوائی خواند، است و نه طرفدار جنگ خلق یا بازگشت به روزهای صدر مائو.

LAB: فکر می کنم گفتن اینکه مردم چین بطور خودبخودی سر به شورش برداشته اند یك چیز است، و گفتن اینکه آنان خواهان دمکراسی بورژوائی اند کاملا چیز دیگر. در عمل، خلق چین هیچوقت دمکراسی بورژوائی را تجربه نکرد. چین کشوری نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره است، با یك میلیارد جمعیت که هزاران سال تحت استثمار بودند. در عمل، مبارزه آنان برای آن نوع دمکراسی است که در چین مائو تسه دون برقرار بود. این درست است که همه پوسترهای صدر مائو را حمل نمی کردند، اما شواهد روشنی، حتی در مطبوعات بورژوازی، در تلویزیون و در رسانه های دیگر، موجود است که این جنبش علیه ایده های صدر مائو نبوده است... جنبش علیه صدر مائو نبود... جنبش علیه دن سیائوپین بود. این واضح است...

نتایجی که ما از مسئله چین بیرون می کشیم این چنین است: اول، نشانگر بحران ساختاری ستم و استثماری است که بر خلق چین روا می شود. دوم، خلق چین ضد دن سیائوپین است. سوم، آموزه های مائو زنده است و مائوئیسم مرحله سوم مارکسیسم است. بالاخص، آموزه های مائو و خدماتش به جنگ خلق یعنی استراتژی نظامی پرولتاریا، را زنده نگاه میدارد. ما مطمئنیم که خلق چین قدرت را مجدداً کسب خواهد کرد؛ آنان مجدداً اسلحه بدست گرفته و جنگ خلق را آغاز خواهند کرد. نتیجه گیری آخر آنکه رژیم رویزیونیستی دن که قدرت را غصب کرده، آماده است خونین ترین روشها را برای حفظ قدرت خود بکار بندد. اینها نتایج عمومی است که می توان از وقایع اخیر چین بیرون کشید... طبعاً و مسلماً وقایع اخیر چین در پرو هم بازتاب خواهد داشت.

این وقایع را همچنین باید در پرتو بوجود آوردن احزاب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی در تمام کشورهای جهان همچنین پتانسیل آغاز جنگ خلق در پیشرفته ترین کشورها دید، چرا که جنگ خلق، که یکی از خدمات مائو است، یکی از عالیترین استراتژی های پرولتاریا است. جنگ خلق از نظر نظامی برتر، و بسیار برتر، است و پرولتاریا را قادر می سازد که ارتجاعی ترین حکومتها و نیروهای مسلح جهان را شکست دهد.

ما در پرو می خواهیم که همبستگی خود را به توده های ستمدیده در چین نشان دهیم. بین حوادث چین و پرو رابطه دیالکتیکی موجود است. چرا که انقلاب پرو همچنین با خط اپورتونیستی احزابی که ادعا می کنند مائوئیستند، روبروست... بنابراین ما معتقدیم در این مرحله ای که هستیم باید دست به تشکیل یك جنبش بین المللی بزنیم و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وظیفه عظیمی را بدوش گرفته است، چرا که ما معتقدیم پراتیك انترناسیونالیستی انقلاب برای نابود کردن امپریالیسم و سرمایه داری در جهان اساسی است.

در پرو طی ۸ سالی که گذشت بیش از ۱۴۰۰۰ نفر در جنگ در برخورد با نیروهای مسلح و پلیس کشته شده اند، ۵۰۰۰ نفر زندانی و یا «مفقودالاثر» شده اند. یکی از مهمترین وظایفی که ما در پرو داریم آن است که با جنبش انقلابی در چین و در سراسر جهان همبستگی نشان دهیم.

** ** **

سوال: می توانید بگوئید آیا اوضاع داخلی کنونی چین است که می تواند شرایط را برای یك انقلاب در آنجا خلق کند یا فاکتورهائی خارج از چین، مثلا افغانستان و غیره؟

لی لی ر.: ما مائوئیستها معتقدیم شرایط داخلی تعیین کننده است ـ این یك نکته تئوریك است. اما، به آن معنا نیست که شرایط خارجی بر این پروسه تاثیر نمی گذارد. مثلا، جنگ خلقی که هم اکنون در پرو جاری است بر مائوئیستها و جنبش مائوئیستی در افغانستان و دیگر نقاط جهان تاثیر می گذارد و این به معنای آن است که شرایط خارجی بر شرایط داخلی تاثیر می گذارد. یا مثال دیگری را در نظر بگیرید: اگر در افغانستان انقلابی رخ دهد و مائوئیستهای واقعی قدرت را بگیرند،این واقعه شرایط را در چین و نقاط دیگر برای انقلاب مساعدتر خواهد کرد. بنابراین شرایط خارجی می تواند کمك زیادی کند، اما شرایط داخلی تعیین کننده است.

** ** **

سوال: شما می گوئید یك انقلاب سوسیالیستی در چین لازم است که پرولتاریای شما مجدداً به قدرت برسد ـ اما رهبری آن در کجاست؟

کارل دیکس CD: ما معتقدیم که دورنمای این امر پس از وقایع اخیر بهتر شده است. آنطور که در سخنان مقدماتی خود گفتم، ما در مورد گسترش آموزه های مائو در تحولات کنونی چین مطمئنیم. این اطمینان بر دو چیز استوار است: اعتماد استراتژیك به این موضوع که خط مائو و بالاخص انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی تاثیرات عمیقی در چین داشته است و

هنوز بسیاری از مردم بر آن استوارند. اما فقط این نیست؛ ما نشانه های آن را تا حدی در مطبوعات دیده ایم و همینطور از صحبت با کسانی که در بحبوحه این وقایع به چین سفر کرده و در آنجا بودند این را دریافته ایم. بالاخص یکی از کسانی که سال قبل نیز در آنجا بود از مشاهده یك گرایش چپ رادیکال که تا حدی در میان دانشجویان، اما بسیار قوی تر از آن در میان کارگرانی که آشکارا از مائو دفاع می کردند موجود بود، متعجب شده بود. البته باید خاطرنشان کنیم که این گرایش بهیچوجه گرایش اکثر رهبران صاحب نظر در میان دانشجویان نبود، اما کسانی بودند که مدال مائو را بر سینه زده و نه تنها ضد حکومت دن سیائوپین بودند، بلکه این ضدیت را به تمام دوران پس از مرگ مائو تسه دون و سرنگونی افرادی که خط مائو را دنبال می کردند، تعمیم می دادند. در چین مردم مخالفان حکومت را به دو دسته تقسیم بندی می کنند: عده ای علیه حکومت بوده ولی طرفدار «رفرمها» می باشند و عده دیگر (که بنظر من اقلیت قابل توجهی می باشند) هم علیه حکومت می باشند و هم علیه «رفرمها»؛ به این گروه دوم نام طرفداران انقلاب فرهنگی داده شده است.

سوال: یعنی می گوئید ما باور کنیم که تمام جنبشهای دانشجوئی و طغیانها و غیره در چین به طرفداری از مائوئیسم صورت می گیرد؟

CD: من چنین چیزی نگفتم، در واقع...

سوال: اگر مردم طرفدار مائوئیسم بودند می گفتند...

CD: گوش ندادی من چه گفتم، من گفتم اقلیت قابل توجهی از مردم ضد حکومت دن سیائوپین و ضد «رفرمها» و طرفدار انقلاب فرهنگی بودند و بنظر ما در حال حاضر این دیدگاه اکثریت نمی باشد. اما معتقدیم که تحولات چین گشایشی را برای ابراز وجود چنین احساساتی بوجود می آورد، بالاخص آنکه زشتی سرکوب سوزنی است بر حباب توهم کسانی که فکر می کنند می توان بر یك بخش از رهبری چین علیه بخش دیگر تکیه کرد. عده ای چینی از چیزی که فکر می کنند دمکراسی نوع غربی است و غیره و ذالك دفاع می کنند. و نمود آن را در مصاحبه هایی که در رسانه های ایالات متحده انجام شد دیده ایم و هم چنین دیدیم که برخی از دانشجویان کپیه ای از مجسمه آزادی ایالات متحده را ساختند.

آنچه که در جواب می توانم بگویم آن است که تاریخ، منجمله تاریخ چین، بوضوح نشان داده است که دمکراسی بورژوائی چه چیزی برای مردم جهان در انبان دارد. این کشورهای دمکراتیك امپریالیست بودند که برای تقسیم چین جنگیدند، این بریتانیای دمکراتیك بود که با چین جنگید تا در نتیجه پیروزی بر آن امتیاز فرو کردن تریاك در حلق مردم چین را برای خود حفظ کند ـ ما ساعتها می توانیم در مورد آنچه که این امپریالیستهای دمکراتیك در حق ستمدیدگان و استثمار شوندگان جهان روا داشتند، صحبت کنیم. ما حتی می توانیم در مورد ایالات متحده صحبت کنیم: وقتی که دانشجویان علیه جنك ویتنام دست به تظاهرات زدند و یا سیاهان در گتوها علیه محرومیت های خود سر به طغیان برداشتند، این حکام آمریکا که اکنون در مورد استفاده از نیروی ارتش علیه دانشجویان ابراز تاسف می کنند، نیروهای پلیس خود را به میدان آورده و بر روی دانشجویان و سیاهان آتش گشودند. این است دمکراسی امپریالیستی.

ما معتقدیم اگر برخی از دانشجویان چینی که از دمکراسی غربی حمایت می کنند از نزدیك آن را مشاهده کنند وحشتزده خواهند شد. پس ما امیدواریم که توده ها به ماهیت توهم انگیز اعتقاد به دمکراسی غربی پی ببرند و فکر می کنیم که دن سیائوپین و شرکاء به آنان درس دیگری در این زمینه داده اند ـ این درسی است که ما با خون خود بهای آن را پرداختیم، اما درسی است که فراموش نخواهد شد.

سوال: شما انقلاب فرهنگی را دوست دارید، اما بنظر می آید سرکوب فعلی زیاد با آنچه در آن زمان اتفاق افتادمتفاوت نیست...

CD: در دوران انقلاب فرهنگی مائو تسه دون و انقلابیون، همانند دن سیائوپین مخالفین خود را کنار دیوار نگذاردند و به آنان شلیك نکردند، بروی آنان آتش نگشودند، بلکه به توده های چین فراخوان دادند که پا به میدان گذارده و علیه آنان به مبارزه سیاسی بپردازند و نشان دهند که تفکر سیاسی آنان چین را به سراشیب راه سرمایه داری خواهد انداخت، به آنچنان مبارزه ای بپردازند که آنان را از جایگاه قدرت پائین بکشند. و حتی وقتی که از جایگاه قدرت پائین کشیده شدند، کشتن و یا از این قبیل چیزها در کار نبود؛ بلکه آنان را مجبور کردند که در کنار مردمان عادی کار کنند ـ این برخورد مائو تسه دون و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بود. علت این کار آن بود که آنان سعی می کردند کسانی که می خواستند چین را به راه سرمایه داری بکشانند (راهی که دن سیائوپین و شرکاء در مقابل مردم چین گذاردند) افشا کنند و دوماً توده های چین را در مورد اینکه چه نوع خط و مبارزه ای برای پیشروی چین لازم است، آموزش دهند. شما می توانید بگوئید انقلاب فرهنگی برحسب آنکه رهروان سرمایه داری توانستند قدرت را بگیرند و چین را به راه سرمایه داری بکشانند، شکست خورد؛ اما باید گفت که انقلاب فرهنگی خط تمایز روشنی بین انقلاب و کمونیسم از یکسو و رویزیونیسم و تسلیم طلبی در مقابل امپریالیسم از سوی دیگر کشید. رفقایی که امروز در اینجا هستند و بسیاری رفقای دیگر در سراسر جهان، از آن جمله رفقا در پرو که در آنجا مبارزه مسلحانه را رهبری می کنند، ثمره انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و رهبری مائو تسه دون بوده و تاثیرات بین المللی مائوئیسم را منعکس می کنند. بنوعی اکنون ما داریم سعی می کنیم این خدمت را با حمایت از آنان در چین و پیش گذاردن اینکه فقط انقلاب سوسیالیستی می تواند چین را نجات دهد، متقابلا پاسخ گوئیم.



چیان چین

بـــیانیــه انقلابیون احیای سرمایه‌داری

نوشته حزب کمونیست چین (مارکسیست ـ لنینیست)

سـنـد ذیـل را در اصـل «کـارگـر انـقـلابـی» ارگـان حزب کـمـونـیـسـت انـقـلابـی آمـریـکـا در زمـان مـحـاکـمـه چـیـان چـیـن و چـان چـون چـیـائـو دریـافـت، تـرجـمـه و چـاپ کـرده اسـت (اول ژانویه ۱۹۸۱).

رفقای عزیز:

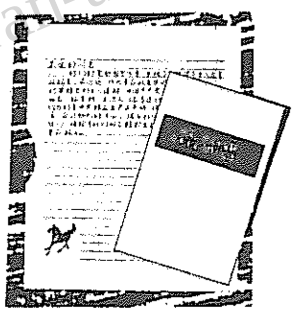
متاسفانه علیه حزب و دولت ما یك کودتای ضد انقلابی برای احیای سرمایه داری صورت گرفته است. اخیراً این دارودسته کودتاچی ضد انقلابی «دادگاهی» فرمایشی برپا کرده تا «محاکمه» ای علیه رهبران برجسته حزب کمونیست چین براه اندازد، علیه رهبرانی که پایبند راه مارکسیستی ـ لنینیستی اند: یعنی رفیق چیان چین و رفقا چان چون ـ چیائو، وان هون ون و دیگران. بدین دلیل، مرکز مارکسیستی ـ لنینیستی حزب یك بیانیه رسمی جهت تاکید بر عزم محکم و راسخ ما برای جنگیدن تا به آخر، منتشر نمود. ما در این زمان این جزوه کوچك را به شما میدهیم. لطفاً حمایت رفیقانه خود را از ما دریغ نکنید.

با درودهای انقلابی

(امضاء)xxx.

کارگری از (یك کارخانه شانگهای) سوم ژانویه ۱۹۸۱

نسخه اولیه جزوه به چینی



نیروی ارتجاعی که راه احیای سرمایه داری را دنبال میکند با دادگاهی کردن حزب، رأی محکومیت خود را صادر کرده است

دارودسته دن، هو، ژائو که با هیاهو، متکبرانه، بطوررسوا و وحشیانه ای سراشیبی راه احیاء سرمایه داری را طی میکنند، پس از یك دوره طولانی برنامه ریزی و نقض مکرر «دادستانی ویژه عالی خلق» و «دادگاه ویژه عالی خلق» که هر دو توسط خودشان دست و پا شده اند، یك سری از ناعادلانه ترین و زشت ترین درام های تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی و جنبشهای انقلابی چین را بنمایش گذارده اند ـ به اصطلاح «محاکمه بزرگ ده تبهکار» در جاده عدالت شماره یك پکن. در میان «ده تبهکار»، چیان، چان، وان، یائو، این فرزندان شایسته حزب و مدافعین مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون که ملقب به «گروه چهار نفر» شده اند، هدف اصلی «محاکمه» و حمله انتقامجویانه میباشند. چن بودا، وان، ویو، لی، کوئی و جیبان عروسك های نمایشی بیش نیستند.

دقیقاً بخاطر آنکه قدرت احیاگری دارودسته دن، ژائو و هو مستقیماً از دست چیان، چان، وان و یائو دزدیده شده بود، بنابراین از همان ابتدا آنان دست به توطئه های سوپر فاشیستی و استفاده از روشهای کودتای درون قصری برای حمله به طرف مقابل که کاملا محروم از قدرت بود، زدند. اگر در پی کلمات مناسبی در ادبیات جنبش بین المللی کمونیستی جهت توصیف آنچه برای چیان، چان، وان و یائو اتفاق افتاد و همچنین برای محکوم کردن دن، هو، ژائو و باند پست و زهرآلود آنان باشیم، درآنصورت صحبت مارکس بر سر جنبه های منفی و مثبت کمون پاریس را میتوان بطور



چان چون چیائو

شانگهای درباره در سال ۱۹۸۰

ـ کمیته مرکزی (انتشار یافته در ژانویه ۱۹۸۱)

کامل و مناسبی بکار برد: «چه انعطافی، چه خلاقیت تاریخی و چه ظرفیتی این پاریسی ها برای فداکاری دارند!... پایان آن هرچه باشد ـ حتی اگر توسط گرگها، خوکها و سگهای فرومایه جامعه کهن در هم کوبیده شود ـ قیام کنونی پاریس باشکوه ترین عمل حزب ما از زمان قیام ژوئن پاریس میباشد. این پاریسی ها، که بر فلك یورش میبرند، را با کسانی که تا مغز استخوان برده امپراطوری آلمانی ـ پروسی مقدس رُم میباشند، مقایسه کنید؛ با امپراطوری ای که بوی تعفن بالماسکه هایش از سربازخانه ها، کلیساها، سرزمین هویج یونکرها و، بالاتر از همه، آدمهای بی فرهنگش بهوا برخاسته است.»

در تحلیل نهائی چیان، چان، وان و یائو چه جرمی مرتکب شده اند؟

هرکسی که غیرقانونی دستگیر و به زندان فرستاده شود و از تمامی حقوق سیاسی محروم گردد میتواند بنابر اراده حاکمان بطور مستبدانه مورد کلی اتهامات بزرگ قرار بگیرد. بطور ساختگی قرار دادن چیان، چان، وان و یائو در میان «ده تبهکار» حاکی از مقاصد شوم آنان است که شبانه روز و با دستپاچگی مشغول فریب مردم میباشند.

بعلاوه، آنچه در اعلام جرم (که «گروه چهار نفر») را در ٤ بخش و ٤٨ اتهام به اصطلاح «مقصر» میداند) برجسته است عبارتست از بینش رفرمیستی خود این دارودسته ـ بینشی که مارکس با تمام قوا و در سراسر زندگیش با آن ضدیت کرد و گفت که اتخاذ اقدامات فوق العاده در یك انقلاب ضروری است. اگر اصرار ورزیده شود که چیان، چان، وان و یائو، بویژه دو رزمنده قهرمان پرولتاریا یعنی چیان چین و چان چون ـ چیائو بواقع «جنایت هائی» مرتکب شده اند که مستحق مجازات میباشند در آنصورت جرم های آنان را میتوان چنین خلاصه کرد:

۱ ـ چیان چین نباید همسر مائوتسه دون میشد و به این ترتیب مسئول جرایم مائوتسه دون میگشت! این یك تفکر فئودالی است که میگوید «زن باید قرضهای شوهر را بازپرداخت کند». رفیق مائوتسه دون بزرگترین مارکسیست ـ لنینیست زمان ماست. رفیق مائوتسه دون در مبارزه با امپریالیسم و طبقات ارتجاعی در جهان، در مبارزه خطی علیه اپورتونیسم چپ و راست در حزب، در مبارزه با انواع گوناگون رویزیونیسم، در تلفیق حقیقت عام مارکسیسم ـ لنینیسم با پراتیك خاص انقلاب چین و همچنین در راه رهایی ملل تحت ستم و مردم تحت ستم تمام جهان، تاریخچه درخشانی بجا گذاشته است که هرگز در تاریخ انقلاب کشور ما و انقلابات مردم جهان از اهمیت آن کاسته نخواهد شد. اما رفیق مائوتسه دون یك انسان بود و نه یك خدا. مائو در مواجهه با حملات و تلافی جویی های امپریالیستها، طبقات ارتجاعی داخلی، اپورتونیستهای چپ و راست درون حزب، رویزیونیستهای همه فن حریف، همچنین آن گرگها، خوکها و سگهای فرومایه، نمیتوانست زیاد ملایم، مهربان، فروتن، خوددار و بزرگوار باشد، یا چنان رفتار کند که گویا گلدوزی میکند، میهمانی شام راه انداخته یا مقاله مینویسد. بنابراین در جاروب کردن ارواح و دیوها، در مبارزه شدید برای حفظ مارکسیسم ـ لنینیسم و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، این اجتناب ناپذیر بود که عده معدودی از «قدیسین و قهرمانان» قلابی همانند ارواح و دیوها در نظر گرفته شده و جاروب شوند، یا به چندتا چهره انسانی به اشتباه مانند سگها برخورد شده و درهم شکسته شوند. این یك قربانی شدن اجتناب ناپذیر در پروسه انقلاب است. اما امروز دارودسته خائن دن، هو و ژائو سرمایه داری را احیاء کرده و به تمامی ارواح و دیوهای سرکوب شده لقب «قدیسین و قهرمانان» را میدهند و به آن سگهای فرومایه که درهم شکسته شده بودند چهره انسانی ارزانی میکنند. آنان نه تنها میخواهند در مورد «دسیسه چینی ها» زوزه بکشند، بلکه همچنین برآنند که از فرصت برای خاك پاشیدن بر چهره رفیق مائوتسه دون

بهره جویند؛ رفیق مائوتسه دون یك شخصیت انقلابی کبیر بود؛ و مورد احترام مردم چین و جهان قرار داشت و در پروسه رهبری کردن حزب کمونیست چین و کسب پیروزی های عظیم برای انقلاب چین، چند اشتباه کوچك و غیرقابل اجتناب مرتکب شد و اکنون دارودسته خائن دن، هو، ژائو میخواهند که همسر مائو یعنی رفیق چیان چین یا به اصطلاح «دارودسته چهار نفر» به تنهایی این اشتباهات کوچك و غیرقابل اجتناب رفیق مائو را بردوش بگیرند. آیا این ایده عادلانه است؟

۲ - رفیق چیان چین و چند رفیق همرزمش بیش از اندازه انسانیت داشتند و از «خوش قلبی و نرمش پذیری بیش از حد» ضررمند شده اند. هدایت مبارزه انقلابی نمیتواند زیاد ملایم، مهربانانه، مودبانه، خوددار و بزرگوارانه باشد؛ انقلاب به لطیفی گلدوزی، میهمانی شام یا نوشتن یك مقاله نیست. بعلاوه نباید در طول دورانی که اوضاع انقلابی مساعد بنظر میرسد بی توجه بود و از برابری طبقات آنتاگونیستی و همزیستی مسالمت آمیز صحبت کرد. «بخشنامه ١٦ مه» که تحت نظارت شخصی رفیق مائوتسه دون صادر گردید بروشنی اشاره کرد: «در مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی، میان حقیقت مارکسیستی و دروغهای بورژوازی و تمامی طبقات استثمارگر دیگر، یا باد شرق بر باد غرب غالب خواهد شد یا باد غرب بر باد شرق خواهد چربید...» بخشنامه همچنین تاکید میکند: «...نوکران وفادار بورژوازی و امپریالیستها بهمراه بورژوازی و امپریالیسم، به ایدئولوژی بورژوائی ستم و استثمار پرولتاریا و همچنین نظام سرمایه داری وفادارند؛ آنان با ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی و نظام سوسیالیستی ضدیت میورزند. آنان یك مشت ضد انقلاب هستند که با حزب کمونیست و مردم ضدیت میکنند. مبارزه آنان علیه ما مبارزه مرگ و زندگی است و بهیچوجه مسئله برابری مطرح نیست. بنابراین مبارزه ما علیه آنان نیز نمیتواند چیزی غیر از یك مبارزه مرگ و زندگی باشد و رابطه ما با آنان نمیتواند بهیچوجه یك رابطه برابر باشد، بالعکس این رابطه ای بر پایه ستم یك طبقه بر طبقه دیگر، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا بر بورژوازی است.» تحت این رهنمود درخشان و قاطع، پرولتاریا دست به انقلاب کبیر فرهنگی زد. رفیق چیان چین و رفقای همرزمش اعتماد کامل و حمایت قدرتمند رفیق مائوتسه دون را کسب کردند. آنان بدون شك قدرت کافی داشتند تا تمامی زنجیرهٔ عناصر ضد حزب و ضدانقلابی در عرصه حزب، حکومت، ارتش و ادبیات (مرکب از لیو شائو چی، دن سیائو پین، پن ژن، لو روی کین، لو دینگی، یان شان کون و دیگران) را در موقعیتی قرار دهند که هرگز نتوانند سر بیرون آورند. رفیق چیان چین و رفقای همرزمش قادر به چنین کاری بودند اما با کمال تاسف چنین نکردند. در دهسال باشکوه انقلاب فرهنگی بطورکلی عناصر ضد حزبی و ضد انقلابی که در راه سرمایه داری قرار داشتند فرصتی برای بازگشت کسب کردند و حتی به آنان یك راه بیرون رفت سیاسی معین داده شد (بجز عده ای که جرمشان خیلی جدی بود و جرات نکردند با حزب و مردم روبرو شوند و خود را به جاده بن بست خودکشی انداختند). با این وجود، از آنجائیکه رفیق چیان چین و رفقای همرزمش از بخاطر سپردن اینکه در کار انقلابی لزومی ندارد از اصل ملایم و مهربان بودن استفاده کرد عاجز ماندند؛ در نتیجه نتوانستند ریشه های عناصر ضد حزبی و ضد انقلابی را از بُن بیرون کشند و حتی به توطئه سران دسته ارتجاعی که اشتباهات خود را پذیرفتند باور کردند؛ مرتجعین با پذیرش اشتباهات خود دوباره ظاهر شدند تا زهر بیشتری بپراکنند و سگها را از خفه شدن در آب نجات دهند. این مسئله به آنها فرصتی داد تا بعدها دست به تلافی بزنند.

۳ - آن رفقایی که رفیق چیان چین میتوانست به آنها اعتماد کند، یعنی کسانیکه تا به آخر به انقلاب وفادار می ماندند و تا دم مرگ تسلیم نمی شدند، تعدادشان بسیار کم بود! حتی در مواردی افراد ناشایسته مورد استفاده قرار گرفتند بطوریکه در مقاطعی برای شکست یا پیروزی انقلاب تعیین کننده بود. برخی از افراد بطور غافلگیر کننده ای ضد ما شدند. در جستجو برای یافتن دلایل این امر، چنین معلوم گردید که در چند دهه گذشته آموزش مارکسیستی - لنینیستی حزب ما و پراتیك بکار بستن اندیشه مائوتسه دون بنظر سطحی می آمد. اکثریت کادرهای حزبی، بویژه بسیاری از کادرهایی که در مقامهای مهم رهبری بودند، بطور محکمی توانائی تشخیص انقلاب واقعی را از دروغین کسب نکرده اند. ما همچنین قادر نبودیم آن چنان روحیه انقلابی رفیع که لازمه انقلابیون حرفه ای است را تکامل دهیم - نهراسیدن از مرگ و یا مورد تفتیش قرار گرفتن. بنابراین در صفوف انقلابیونی مانند ما، لاك پشت هائی رخنه کرده اند که سر خود را بدرون لاك میکشند، خرگوشهای حیله گری که از میدان نبرد فرار میکنند و آن کسانیکه تنها منافع مادی فردی را تشخیص میدهند حتی افرادی مانند وان هون ون و یائو ون یوان که نتوانستند از آزمون سخت مبارزه انقلابی سربلند بیرون آیند. آنان بالاخره تحت شکنجه و تاکتیکهای چماق و شیرینی عناصر ضد حزبی و ضد انقلابی، دست به حمله علیه اقدامات قهرآمیزی که لازمه هر مبارزه انقلابی است و همچنین علیه دفاع از خود که آنهم بدرستی بخشی از مبارزه انقلابی میباشد، زدند. آنان همچنین تحت القائات دشمن همه نوع «جرایم» و «اشتباهات» را تایید کرده اند. «جرایم» و «اشتباهاتی» که دشمن متکبرانه در «دادگاه» کاملا ارتجاعی و بغایت مضحك که برای نشان دادن پیروزی موقت دارودسته ضد حزبی و ضد انقلابی بپاگشته، به آنان نسبت میدهد.

تنها طلای واقعی می تواند آزمایش درون آتش را تاب بیاورد؛ تنها آن کسانی که مانند رفقا چیان چین و چان چون چیائو جرات خوار شمردن دشمن را دارند می توانند روحیه عظیم از خود گذشتگی و نهراسیدن حتی از مرگ را نشان دهند.

٤- عملیات نظامی ما قادر نگردید بسرعت خود را با تغییر در اوضاع سیاسی هماهنك کند. در طول انقلاب فرهنگی با اتکاء به راهنمائی درخشان مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، و با اتکاء به الهامات تئوریك و رهبری عملی و فعال رفقا چیان چین و چان چون چیائو، صفوف انقلابی ما عمیقاً قلوب مردم را فتح کرد و تمام توده های کارگر و دهقان و روشنفکران جوان انقلابی سراسر کشور به گرد ما حلقه زده و باتمام قوا از ما حمایت کردند و برای ما جنگیدند. بویژه ما در ارتش رهائی بخش خلق اکثریت مطلق را پشت سر خود داشتیم، حتی امروز نیز که آرمان انقلابی ما شکست موقتی را متحمل گردیده، نیروی قابل ملاحظه ای که ما عمیقاً در بخشهای گوناگون کاشته ایم، آکادمیهای مختلف نظامی و سطوح مختلف ساختار فرماندهی در این ارتش شکست ناپذیر خلق هنوز یك نیروی قابل اعتماد در مغلوب کردن تمامی مرتدین

ضد حزبی و ضد انقلابی میباشند. گذشته از این، ما در میلیشیای سربازان سراسر کشور، متشکل از کارگران و دهقانان، گسترش یافته بودیم. این یك نیروی مسلح توده ای بود که با رویزیونیسم نبرد میکرد و مانع آن میشد؛ حملات دشمن طبقاتی و مرتدین ضد حزبی و ضد انقلابی را درهم می شکست. اما از یك سو در حالیکه ما فراخوان سیاسی را تعمیق و گسترش دادیم و اوضاع سیاسی مساعدی را برای انقلاب فراهم آوردیم، اقدامی برای ضربه زدن به سنگرهای ضد حزبی و ضد انقلابی بعمل نیاوردیم؛ از سوی دیگر ما گارد خود را نبسته بودیم، یعنی ما درك نکردیم که نیروهای ارتجاعی ممکن است از فرصت مرگ مائوتسه دون، رهبر و آموزگار انقلابی کبیرمان، و دوره ای که تمام حزب، تمام ارتش و تمام مردم کشور در ماتم از کف دادن او بسر میبردند، سود جسته و دست به یك حمله ناگهانی و دستگیری و زندانی کردن برخی از رهبران انقلابی ما و در راس آنان رفیق چیان چین و رفیق چان چون ـ چیائو بزنند. همچنین بعد از این واقعه غافلگیر کننده، ارتش خلق و میلیشیا در مناطق مختلف قادر نگردید ابتکار عمل را بدست گرفته و دست بعملی بزنند که میتوانست اوضاع را برای ادامه انقلاب و گستراندن جنگ مساعد کند. لغو قیام مسلحانه شانگهای درست قبل از موقع، بدین خاطر بود که هشیاری ما در طول دوران عادی کافی نبوده و در تدابیر فوق العاده ای که میبایست اتخاذ میشد، تاخیر گردید. بدین ترتیب فرصت خوبی برای مقاومت از دست رفت.

در میان بسیاری از اتهامات «جنائی» که به چیان چین زده شد چیزهائی بود که خود او تحت شرایط استمرار ایدئولوژی فئودالی در جامعه چین نمیتوانست از آنها اجتناب کند؛ یا بدین خاطر بود که در این مبارزه انقلابی تاریخاً بیسابقه و با مواجهه چنان عناصر خشن، حیله گر، گسترده و مخفی ضد حزبی و ضد انقلابی، رفیق چیان چین بعنوان مرکزیت رهبری این سازمان انقلابی و همچنین رهبری نیروهای تازه تولد یافته انقلابی فاقد تجربه لازم بود. بخاطر این مسئله، ما از صحبت در باره نارسائی ها و اشتباهات که در کار انقلابی ما وجود داشت اجتناب می کنیم و شکست و عقبگرد موقتی خودمان را درك می کنیم؛ یعنی این مسئله نمی تواند مسئولیت منحصر بفرد رفیق چیان چین، رفیق چان چون چیائو و دیگر رفقای رهبری باشد. شکست ما شکست تداوم حزب کمونیست چین در جاده مارکسیستی ـ لنینیستی است؛ این عقبگردی در خط انقلابی تداوم انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا است، خطی که مائو آنرا پیش گذاشت؛ این همچنین عقبگردی در خط انقلابی مردم چین و جهان در ستیز با رویزیونیسم و جلوگیری از آن است. همچنین بخاطر این مسئله، اگر ما بتوانیم بطور آگاهانه هرقدر خطا و اشتباه کشف کنیم و بطور مشخص تر به آنها اشاره نمائیم، در درس گیری از گذشته برای آینده، همانقدر میتواند مفید باشد. بدین ترتیب از این خطاها و اشتباهات میتوان اجتناب کرد و بر تك تك آنها فائق آمده و تصحیح شان کرد تا هدف انقلابی ما بتواند از میان هزاران کوره و صدها طوفان بگذرد و بتوانیم بطور تسلیم ناپذیری در پیشبرد آن تا به آخر ایستادگی کنیم.

مردم قاضی همه چیز هستند

توده ها سازندگان تاریخند. بهمان طریق، هر عنصر ضد حزبی و ضد انقلابی باید مورد قضاوت مردم قرار گرفته و حکم نهایی را دریافت دارد. امروز، قدرت دولتی پرولتاریای چین توسط مشتی مرتجع که قبلا بر زمین کوبیده شده بودند و اکنون سرمایه داری را احیاء کرده اند، غصب گردیده است. ارواح و هیولاها بیرون میآیند؛ گرگها، خوکها و سگهای فرومایه اینسو و آنسو می خرامند و تمام حقوق بورژوایی را احیاء میکنند. آنان در کنار این حرکات یك «دادگاه» فرمایشی دست و پا کرده اند و با بکار گرفتن یك دیدگاه بورژوایی دیکتاتوری مستبدانه بر آن اعمال میکنند و رهبران برجسته انقلابی پرولتاریا را در آن به «محاکمه» میکشند. همانگونه که رفیق چیان چین بدرستی و نیرومندی بیان کرد، این نوع نمایش مسخره و زشت «به محاکمه کشیدن حزب کمونیست چین است»!

دقیقاً بدلیل آنکه این عده مرتجعین، که سرمایه داری را احیاء کرده اند، و گستاخانه فعالیت های ضد حزبی و ضد انقلابی را در «دادگاه» بورژوایی خود پیش میبرند، رفیق چیان چین را از حداقل حق دفاع و مباحثه در دفاع از خط مارکسیستی ـ لنینیستی (که حزب کمونیست چین استوارانه پایبند آن بود) و منافع پرولتاریا و مردم انقلابی چین، محروم میکنند. آیا همین مسئله افشاگر آنان نیست که از روی بیچارگی و وقیحانه حزب را به محاکمه می کشانند و یك دیکتاتوری سبعانه را بر پرولتاریا اعمال میکنند؟

اما این مرتجعین که سرمایه داری را احیاء کرده اند، بدلیل وحشتی که از حقیقت دارند سعی میکنند آنرا مخفی و مخدوش کنند اما حقیقت چون چراغی فناناپذیر در افکار صدها میلیون نفر باقی خواهد ماند، مردم بروشنی نیات شریرانه و چهره های زشت دسته مرتجعین که سرمایه داری را احیاء کرده اند را از گذشته تا بحال خواهند دید. اگر امروز این مرتجعین که سرمایه داری را احیاء کرده اند فریادهای خود مبنی بر به اصطلاح «یافتن حقیقت از میان واقعیت ها» و «پراتیك تنها معیار حقیقت است» را واقعاً «جدی» بگیرند، در آنصورت مردم چاره ای ندارند بجز نگاه کردن به پراتیك چهار ساله آنان که حزب را غصب کردند، دیکتاتوری بورژوایی را احیاء نمودند و بی وقفه «ایدئولوژی بورژوایی را ترویج کرده و ایدئولوژی پرولتری را منحل کردند». مردم میتوانند همه چیز را قلم به قلم کنار هم بگذارند، و با بکار بردن ذره بین مارکسیسم ـ لنینیسم، سترونی را تشریح کنند و امور را بررسی و مقایسه کنند. تمایز قائل شدن میان آنچه ادعا میکنند و آنچه که تا کنون انجام داده اند سخت نیست؛ دیدن اینکه آیا رویزیونیستهای بورژوا، محك مارکسیست ـ لنینیستی برای دریافت حقیقت بکار میبرند یا محکی ضد مارکسیستی ـ لنینیستی، مشکل نمیباشد.

ما با اطمینان خاطر میتوانیم بگوییم: تمامی افتراها، دسیسه ها، ناسزاها و حتی تمام شایعات غیر قابل تصوری که نسبت به کسانیکه در صفوف پرولتاریا هستند و در خط مارکسیستی ـ لنینیستی ثابت قدم بوده اند، یعنی جانشینان آرمان پرولتری انقلابی، راه انداخته شده و به ویژه اکنون مستقیماً بطرف چیان چین و چان چون چیائو نشانه گرفته شده، میتواند بطرف آن عده کوچك و جان سخت گرگها و سگهای پست که سرمایه داری را احیاء کرده اند بچرخد، زیرا که «پراتیك» خودشان و فعالیت های ضد حزبی و ضد انقلابی آنها دلالت بر این چیزها دارد. واقعیت های صریح بدین قرارند:

۱ ـ اعمال دیکتاتوری فئودالی.

هدف انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریا، چنین بود: میدانی برای ابراز

وجود سیاسی مردم باز نماید؛ اجازه دهد که مردم سراسر کشور، به ویژه کارگران، دهقانان و جوانان تحصیل کرده انقلابی آزادانه خود را بیان کنند؛ آنها را علاقمند به مسائل مهم حزب و دولت نموده و خط توده ای حزب را ترویج کنند؛ هرکسی، به ویژه اعضاء و کادرهای حزب را از بکار گرفتن موقعیتشان جهت بدست آوردن امتیازات و منافع شخصی بازدارد؛ پیوند بیشتر با توده برای پیشبرد یك مبارزه قاطع علیه افکار بورژوایی برقرار کند. انقلاب فرهنگی از برای آن بود که به انقلاب و ساختمان سوسیالیستی کمك نماید؛ بعلاوه یك موقعیت سیاسی خلق کند که هم دموکراسی و هم سانترالیسم، هم آزادی و هم دیسیپلین، هم اتحاد اراده و هم راحتی فکری شخصی و شادابی تضمین گردد. بدین ترتیب ما در دومین پلنوم نهمین کنگره حزب یك متمم برای قانون اساسی تصویب کردیم که رسماً و در بالاترین شکل قانونی تضمین نمود که، «مردم دارای حق بیان آزادانه افکارشان، پخش کامل دیدگاهشان، برگزاری مناظره های بزرگ و نوشتن پوسترهای بزرگ دیواری هستند». اما دقیقاً بخاطر آنکه چهار آزادی سلاحی برای پیوند با توده ها، برای پیشبرد مبارزه قاطع علیه بورژوازی است، نمایندگان بورژوازی ـ یعنی مرتجعینی که قدرت سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا را سرنگون کردند و سرمایه داری را احیاء نمودند ـ که ابتدا به سوء استفاده از آن جهت علم کردن به اصطلاح «قانونیت دموکراتیك سوسیالیستی» پرداختند، بسرعت متوجه شدند که چهار آزادی در تحکیم حاکمیت شان برای احیاء سرمایه داری بینهایت مضر است. به این جهت آنان شروع به لجن پراکنی علیه چهار آزادی نموده و گفتند که: این چهار آزادی مسئول «بهم زدن دموکراسی، قانون، نظم و تولید، و اتحاد حزب و توده ها» است و شریرانه آنرا لغو کردند. این نوع گامهای عقبگرا و شرم آور، این فعالیتهای ضد انقلابی و ضد حزبی در تبدیل سوسیالیسم به فاشیسم ما را مجبور میکند که جمله: «از بورژوا دموکرات به رهرو سرمایه داری» را با «از رهرو سرمایه داری به دیکتاتوری فاشیستی» کامل کنیم. این بهیچوجه تهمت نیست بلکه منطبق بر ماهیت ارتجاعی آنان است.

۲ ـ آنان اقتصاد ملی را به اعماق یك «فاجعه وحشت آور» سوق داده اند.

از آنجایی که نزدیك به چهار سال پیش مرتجعین سرمایه داری را احیاء کرده اند، آنان افتراهای بداندیشانه ای علیه دهسال پربار و تابناك انقلاب فرهنگی تحت عنوان «دهسال فاجعه وحشت آور» براه انداخته اند. اما مردم کور نیستند. چه کسی «فاجعه وحشت آور» را خلق کرد؟ خود آنان. زیرا در واقع قبل از کودتای ضد انقلابی اکتبر ۱۹۷۶ کشور ما از نظر مالی سالم و از نظر اقتصادی یك کشور باثبات سوسیالیستی بود که بدهی داخلی و خارجی نداشت و دارای خزانه ای با دهها میلیارد اندوخته بود. با این وجود در سال ۱۹۷۸ بخاطر ولخرجیهای مفرط مرتجعین که سرمایه داری را احیاء کردند، تنها نزدیك به یك میلیارد باقی مانده بود. وقتی وارد سال ۱۹۸۰ شدیم، بخاطر ضدیتشان با اصول صحیح و اثرات جدی این عمل، کشور ما که مازاد داشت به کشوری با کسری موازنه ۱۷ میلیارد دلاری تبدیل گشت. پیش بینی میشود که از ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۲ ما هنوز با ده میلیارد دلار کسری روبرو خواهیم بود. چه چیزی عامل چنین کسری تکان دهنده است؟ این نمیتواند از احیاء سرمایه داری توسط داروسته ضد حزبی و ضد انقلابی جدا باشد. تحت هدایت جنون آمیز یك دسته خوك، سك پست و کسانی که خود را «ابرمرد» میخوانند و مدعی هستند که میتوانند ابر و باران را فرا بخوانند و خود را «ناجیان فروتن» بحساب میآورند، آنان هرآنچه دیگران تف کردند را لیس زدند و «چهار مدرنیزاسیون» را تشعشعات مغزی نابغه خود (دن سیائو پین ـ م)، خوانده اند. بعد از به اصطلاح «برنامه اقتصادی دهساله»، برنامه «هشت نکته ای» را بعنوان ترمیمی علم کردند ـ این تپاله هم تکه تکه شد. به ویژه از زمانیکه برق دلار چشمشان را کور کرده، هرآنچه خارجی است را پرستش میکنند و به اصطلاح «مناطق اقتصادی ویژه» بوجود میآورند، برنامه پشت برنامه با شکست مواجهه شده است. اینها در واقع در خدمت جلب سرمایه خارجی و برای استثمار کلی کار و عرق جبین مردم ما میباشد. آنها میخواهند این مناطق ویژه در یك کشور سوسیالیستی را به «بهشتی» برای جریان یافتن فعالیتهای غیر قانونی، کلاهبرداری، قاچاق، فرار از مالیات و احتکار سرمایه داران تبدیل کنند.

آنان کاملا اعتمادشان را نسبت به سوسیالیسم از دست داده اند. آنان سیاست اتکاء بخود و ساختن کشور از طریق کار سخت و صرفه جویی را زیر پا له کرده اند. آنها با بی پروایی و استیصال جهت واردات ماشین آلات، تجهیزات و وارد کردن به اصطلاح «تکنولوژی پیشرفته» به کشورهای سرمایه داری روی آورده اند. در کمتر از دو تا سه سال مقدار کل واردات به ۱۶ تا ۱۷ میلیارد دلار آمریکا صعود کرد. تمام این کالاهای وارداتی بوسیله وامهایی با بهره بالا خریداری شد. برای مثال فقط در رابطه با یك قلم بگوییم که برای «ذوب فولاد بائوشان» چند میلیارد دلار صرف کردند. آنها واقعاً کسانی هستند که «کورکورانه» اقتصاد را «هدایت» میکنند و به حسابداری اقتصادی بی اعتنا هستند. نتیجه نهائی عبارتست از فقدان مواد خام کافی، جهل در مورد بکاراندازی و نگهداری از ماشین آلات، فقدان لوازم یدکی کافی و مناسب، که در جای خود یك مشکل جدی میباشد. بدین ترتیب عرق جبین و خون توده های وسیع مردم ما بوسیله آنان به هرز میرود! تا آنجاییکه تیغشان میبُرد از کشورهای سرمایه داری کمك گدایی می کنند، و سر خود را هر چه بیشتر در قلاده سرمایه داری محکم می کنند و به «پدر بزرگهای» سرمایه داری اجازه میدهند که با آنها بازی کنند و خنده سر دهند و اینسو و آنسویشان بکشند، و اینها از این بابت یك ذره هم خجالت نمیکشند. این نوع اعمال نه تنها مایه ننگ سوسیالیسم است بلکه برای مردم چین خفت آور میباشد.

۳ ـ بوجود آوردن یك «بحران اعتماد» جدی.

از زمان بنیانگذاری حزب کمونیست چین و ملت چین در چند دهه گذشته، حزب اعتبار عظیمی در میان مردم تمام ملیتهای کشور، به ویژه در دهسال تابناك انقلاب فرهنگی، بدست آورد. توده های جوان با حرص و ولع مارکسیسم ـ لنینیسم و آثار مائو تسه دون را مطالعه کردند. تعداد قابل توجهی از جنگجویان ارتش سرخ و کادرهای قدیمی شور انقلابی خود را تازه کرده و با اشتیاق در جاده خدمت به خلق پیشروی نمودند. جوانان تحصیل کرده به روستاها رفتند، بر طبیعت غلبه کردند و از میان آنان گروه گروه قهرمانی چون لی فان، ژو هاژیا و دیگران ظاهر گشتند.

«کالج ۷۲۱ کارگران»، «کالج ۷ مه»، مدارس سیاسی شبانه دهکده ها، گروههای

مطالعاتی تئوریك، غیره و دیگر روشهای آموزشی در فضای باز، رفرم های آموزشی مهم بوده و همچنین جنبشهای توده ای در کارزار مطالعه مارکسیسم ـ لنینیسم را فراگیر کردند. این مسئله اجازه داد تا کارگران، دهقانان، سربازان به روبنای سیاسی قدم گذارده و برای انقلاب سوسیالیستی و ساختن کادرهای بیشمار انقلابی از طریق «سه جنبش انقلابی بزرگ» تعلیم ببینند و کادرهای انقلابی را چنان رزمنده بار آورند که قابلیت مبارزه و پیروز شدن را داشته باشند. تمام این پیشرفت های خلاق نه تنها پرتو تابناکی به روی مرحله شکوهمند جنبش سوسیالیستی ما افکند بلکه همچنین احترام و اعتماد تمامی احزاب برادر مارکسیست ـ لنینیست و ضد رویزیونیسم جهان را جذب کرد. با این وجود، حتی زمانی که ما یك گام پیش رفتیم، این تبدیل شد به خاری برای دارودسته ضد حزبی و ضد انقلابی. بنابراین همین که توطئه احیاء سرمایه داری موفق شد، آنان مستاصلانه و از روی کینه شروع به خرابکاری و لگد کردن انقلاب فرهنگی نمودند. آنان بطور جنون آمیزی مارکسیسم ـ لنینیسم را تحریف کردند، سوسیالیسم را بد جلوه دادند و به رهبران انقلابی افترا بستند و توده ها و کادر های انقلابی را مورد آزار و پیگرد قرار دادند. آنان عدالت را زیر پا گذاشتند و مردم خوب را رنج دادند. آنان فلسفه نیمه فئودالی و نیمه مستعمره ای تعظیم در مقابل خداوند دلار، سود در فرماندهی همه چیز، «هرکس که تو را تغذیه نمود، مادر توست» و پرستش هر آنچه که «خارجی» است را ترویج کردند. آنان برای بوجود آوردن این جو [illegible] سوسیالیسم را بکلی تیره و تار تصویر کردند. توده های وسیع قشر جوانان کاملا احساس بی هدفی و تهی بودن میکنند؛ کارگران، دهقانان، سربازان هیچ امید و آینده ای ندارند. طبیعتاً این وضع یك «بحران اعتماد» بوجود آورد که از زمان تولد چین سوسیالیستی دیده نشده بود.

امروز یافتن دختران و پسران حقیقی حزب که بطور جدی مارکسیسم ـ لنینیسم را مطالعه کنند بسیار دشوار است. بسیاری از دختران و پسران کارگران، دهقانان و سربازان که در میدان های مختلف نبرد تولیدی خدمت کردند و به موقعیت های مهم رهبری رسیدند، اکنون بیرون انداخته شده و در معرض پیگرد و آزار وحشیانه قرار دارند.

دیگر رفتن به روستاها برای کسانی که خواهان خدمت به انقلاب بودند، هدف نیست. همه چیز بالعکس شده. رویزیونیستها در سوءاستفاده از مقام و موقعیت را کاملا باز کرده اند (مثل پارتی بازی برای وارد کردن یك جوان به کالج ـ موضیح از روزنامه کارگر انقلابی)، گستاخانه در پی کسب امتیازات ویژه بوده و یك فضای خائنانه رقابت برای فرستادن کودکان خود به خارج بوجود آورده اند. در حال حاضر نمایش زشتی توسط قشر وازده اجتماع در جریان است؛ اینان که هر را از بر تشخیص نمیدهند در هجومی دیوانه وار برای رفتن به خارج جهت ادای فریضه «زیارت»، خوردن نان سرمایه داری و امتناع از خوردن کماج و برنج دم کرده چینی، دست به هزار و یك دوز و کلك میزنند! رقت انگیزتر و تاسف آورتر اینکه چگونه این دسته نیمه کودن «خارج رو» ارز خارجی بسختی بدست آمده را که با عرق جبین و خون ملت پس انداز شده خرج میکنند. آنان زمانی که در خارج هستند یا در آغوش «تمدن» جنایتکار سرمایه داری فرو میروند یا کاملا پشت به وطن کرده و برای فرار پاشنه کفش خود را بالا میکشند؛ عده ای حتی دست به خودکشی میزنند. این جریان مواد تبلیغاتی فراوان برای کشورهای سرمایه داری و تایوان گومیندان فراهم آورده است؛ آنان از «پناهندگان آزادی» که از حاکمیت «توتالیتر» چین ناراضی اند صحبت میکنند. اگر کسی احترام خود را نگه ندارد دیگران در بی احترامی به او راحت تر خواهند بود. با قضاوت بر سر این موقعیت جدی، باید گفت که دارودسته ضد حزبی نه تنها «بحران اعتماد» در کشورمان بوجود آورده اند بلکه گرز خود را به هر سو میچرخانند تا هر آجر ساختمان سوسیالیستی ما را نابود کنند.

۴ ـ بسط فرهنك بورژوایی منحط و سم ایدئولوژی بورژوایی:

در ده سال باشکوه انقلاب فرهنگی، مرغهای انجیرخوار آواز خواندند و سارها به گل گشت پرداختند. (از شعری از مائو ـ کارگر انقلابی) هرچه از تحسین دستاوردهای قهرمانانه ادبی کارگران، دهقانان و سربازان گفته شده باز هم کم است؛ آنان در تمامی جبهه های نبرد «سه جنبش بزرگ انقلابی» فعال بودند، عرصه ای که در آن آنقدر شعر حماسی بود که نمی توان آنها را از بر خواند؛ تصاویری که توسعه و پیشرفت کارگران و دهقانان، تکنولوژی و دفاع ملی را شرح میدادند بسیار فراوان بود؛ حتی بیشتر از آن، در جاده ساختمان سوسیالیسم، برای زدن هر آنچه کهنه است و اجازه رشد دادن به چیزهای نو، ما صاحب آثار شاعرانه انقلابی بیشمار، لذتبخش، الهام دهنده و رنگارنك بودیم. با اینحال امروز پرولتاریا نه تنها قدرت دولتی را از دست داده، بلکه قدرت در عرصه ادبیات نیز از دستش خارج گشته است. بنابراین یك ناقوس فولادین بدور افکنده شد و جای آن را همهمه بهم خوردن سفالها و صدای گوشخراش ارواح و هیولاهای هنر و ادبیات گرفت؛ اینان همان ارواح و هیولاهایی بودند که سرنگون شده بودند، اکنون بار دیگر ظاهر می گردند؛ آنان «ادبیات انتقام» و «ادبیات تسویه حساب» تند و متعفن انتشار میدهند. عده ای خودفروش بیشرم که ماتحت لیس میزنند و بوهای گندیده را دنبال می کنند تا مرتجعینی که سرمایه داری را احیاء کرده اند، خشنود گردند، از فرصت بدست آمده استفاده می کنند تا «ادبیات زخم» و «ادبیات توطئه» (۱) خود را بیرون دهند.

آنان فکر کردند که با اشك تمساح ریختن می توانند آسمان روشن انقلاب فرهنگی را تیره قلمداد سازند. اما تشعشع انقلاب فرهنگی چیزی نیست که آنان بتوانند بپوشانند؛ دارودسته ضد حزبی و ضدانقلابی که سرمایه داری را احیاء کرد بطور عمد «ادبیات انتقام»، «ادبیات تسویه حساب»، «ادبیات زخم» و «ادبیات توطئه» را پخت و پیش گذاشت تا آسمان وطن ما را با ابری تیره و هوای کثیف بپوشاند. تحت پوشش این ابر، بدون نوری از خورشید و ماه، برخی سمبلهای زوال سرمایه داری ـ پورنوگرافی، شلوارهای چسبان، موهای بلند، عینکهای تیره، دیسکو، موسیقی منحط و غیره ـ ابتدا بطورقاچاق وارد شد و اکنون آشکارا در معرض فروش قرار داده شده است. آموزش در مورد سنت

۱ـ ادبیاتی است که بر «بدرفتاری» اعمال شده نسبت به اینان در دوره انقلابی فرهنگی افسوس میخورد؛ «ادبیات توطئه» ادبیاتی است که انقلاب فرهنگی را بعنوان جنك جناحهای مختلف دسته رهبری تصویر می کند.

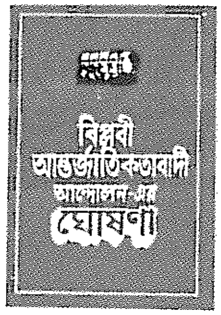
انقلابی، سبك زندگی سخت و ساده بوسیله این دسته گرگها، خوکها و سگهای پست که سرمایه داری را احیاء کردند، بالکل از بین برده شد! با قضاوت در مورد تمام اینها، ما می پرسیم آیا شما می توانید یك جو مارکسیسم ـ لنینیسم در بدن و روح آنان پیدا کنید؟

با بمحاکمه کشیدن حزب، آنچه آشکار گردید چهره زشت گروه حاکم است که راه سرمایه داری را احیاء کرد

آنان برای توجیه توطئه جنایتکارانه شان در غصب حزب و کسب قدرت، درست کردن بهانه ای برای توطئه ضد حزبی، ضد انقلابی و ضد خلقی خود، چیان، چان، وان و یائو ـ این رزمندگان مارکسیسم که با آنها به مخالفت برخاستند ولی بخاطر حمله ناگهانی مرتجعین اکنون در زندان بسر میبرند ـ را بصحنه کشیده و برای برگزاری این نمایش زشت و مضحك ـ به اصطلاح «دادگاه» ـ به کپی بازیهای قانونی بورژوازی پرداختند. اما همه میدانند آنچه چیان، چان، وان و یائو انجام دادند رهنمودهای رفیق مائو تسه دون بود؛ و او کسی بود که مورد حمایت تمامی حزب، ملت و ارتش بود و رهنمودهایش پس از جمعبندی مطرح می گشت و برپایه اراده واحد مرکزیت حزب و مردم سراسر کشور قرار داشت. حتی آن دسته کوچك که اکنون بر مسند قضاوت در «دادگاه» نشسته اند در آن زمان فریاد می زدند، «زنده باد صدر مائو!» و رهبری تابناك صدر مائو را دنبال می کردند. اگر آنان افراد دوروئی نیستند که گفتارشان با رفتارشان متناقض است، مخالف دسیسه و توطئه هستند، در آنصورت چرا زمانی که رفیق مائو زنده بود آشکارا از راه سرمایه داری حمایت نکردند، مستقیما با انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریا مخالفت نکردند، یا حتی این استعداد ویژه حمله ناگهانی برای دستگیری و زندانی کردن رهبر کبیر انقلابی که مورد حمایت تمامی ملیتهای سراسر کشور بود را بکار نگرفتند؟ زیرا مردم علیه آنان بودند و حقیقت نیز در نزد آنان نبود. بنابراین آنها مجبور شدند ماسك تبعیت از صدر مائو و مرکزیت حزب را بر صورت زنند. آنان متعاقب نبردهای مهم اصلاح حزب از طریق انتقاد از رویزیونیسم و لین پیائو و کنفوسیوس، دست به تلاش بیشتری برای کسب اعتماد کاذب زدند. تنها زمانی که رفیق مائو تسه دون فوت کرد و در حالی که مردم تمام کشور در ماتم بودند، آنان حمله ای ناگهانی را شروع کردند و بالاخره کاملا چهره واقعی ضد حزبی و ضد انقلابی و ضد مردمی خود را افشاء ساختند. دقیقا بخاطر آنکه آنان توطئه گران دورو هستند، زمانیکه چیان، چان، وان و یائو را امروز «محاکمه» می کنند در واقع بزرگترین مارکسیست ـ لنینیست زمان ما را، بنیانگذار کبیر جمهوری توده ای چین، یعنی رفیق مائو تسه دون را به «محاکمه» می کشانند. بعلاوه آنان حزب کمونیست کبیر چین را به محاکمه می کشانند، حزبی که تاریخ ۶۰ ساله دارد و ۲۸ سال مبارزه انقلابی برای براندازی حاکمیت ارتجاعی امپریالیسم، فئودالیسم و بوروکراتیسم را از سر گذرانده است.

اما زمانی که آنان این نمایش زشت «محاکمه» آموزگار انقلابی و «محاکمه» حزب کمونیست چین را اجرا می کنند، بالاجبار جاه طلبی های حیوانی دسته کوچك خود را در احیاء سرمایه داری به محاکمه می کشند. دقیقا زیان جدی (که در این جزوه برشمرده شد) به سیاست، اقتصاد و جامعه و همچنین به آموزش و فرهنگ ما از سوی آنان بعد از به کنترل درآوردن حزب و گرفتن قدرت، وارد آمد، همین حالا آنقدر کفایت می کند که هر کدام از ما و به ویژه هر مارکسیست ـ لنینیستی را به پذیرفتن این حقیقت متقاعد کند که جنایتهای ضد حزبی و ضد انقلابی و ضد مردمی آنان هم اکنون بدرجه ای رسیده که مورد تنفر همه مردم هستند. آنچه به ویژه تنفرانگیز می باشد اینست که آنان از خیانت به حزب و کشور شرمگین نیستند بلکه بالعکس مرتب در درام زشت «محاکمه» حزب و محاکمه خود از یك صحنه به صحنه دیگر روی آوردند و فیلمهای تلویزیونی که بیش از هرچیز «تکبر جنون آمیز» آنان را نشان میدهد برای پخش از طریق ماهواره انتخاب کردند. حق پخش فیلمها به مبلغ ۴۰۰۰۰ دلار به شبکه آمریکایی سی.بی.اس فروخته شده است. شبکه ا.بی.سی آمریکا برای اینکه عقب نماند فیلمهایی از طریق ماهواره پخش می کند. وقتی سی.بی.اس متوجه شد که ا.بی.سی بدون پرداخت پولی فیلمهای مربوطه را نمایش می دهد برای جلوگیری از زیان، از پرداخت پول امتناع ورزید. این دسته گربه سفید، گربه سیاه، سگهای حریص، سگهای گرسنه که سرمایه داری را احیاء کردند زمانی که دیدند یك منبع پول مسلم از دستهایشان در میرود مانند دیوانگان فریاد سر دادند و طرف مقابل را متهم به نقض قرارداد کردند. حالا این جنك واقعا در حال داغ شدن است! بعلاوه، این گروه آشغالهای بیشرم، تکه هایی از کار کثیف خود را روی نوار ضبط کرده و هر نوار به ۲۳۰ دلار هنك کنگی می فروشند و در مقیاس عظیم در خارج، هنك کنك و ماکائو به بازار عرضه می کنند. این بار دیگر ثابت می کند این عناصر پست که سرمایه داری را احیاء کردند حاضرند هرکاری برای پول بکنند، حتی خود را بصورت دلقکهای بین المللی درآورند و برای آسیب رساندن به کشور و منافع مردم آماده اند دست به هرگونه جنایتی بزنند.

اما ما بطور جدی به این گروه عناصر پست اخطار میکنیم که نمایش بدترکیب شما در مقهور کردن حزب کمونیست چین هزاران و میلیون ها رزمنده قهرمان که استوارانه از مارکسیسم ـ لنینیسم حمایت مینمایند شکست خواهد خورد؛ در واقع حتی تحت شکنجه و تهدیدات شما، رفقا چیان چین و چان چون چیائو با بی اعتنایی به مسئله مرگ و زندگی خود، جرات کردند نمایش موشها و دلقکهای شما را خوار و تحقیر کنند. جرات رفقا چیان و چان در دفاع از حقیقت و ثابت قدمی در مبارزه، وسیعاً مردم انقلابی کشورمان، رفقای انقلابی حزبمان و تمامی کسانی که در ارتش رهائیبخش به مرتجعین رهرو سرمایه داری اجازه ندادند آنها را بدرون لجنزار بکشند، دلگرم کرده و برای انقلاب و جنك تا به آخر مصممشان ساخته است. کشورها استقلال میخواهند، مردم خواهان انقلابند، و ما خواهان مارکسیسم ـ لنینیسم و نه رویزیونیسم و سرمایه داری، هستیم ـ این راه بسوی آینده را هیچکس نمیتواند سد نماید. تا زمانیکه ما زنده ایم، شما گرگها، خوکها و سگهای پست که سرمایه داری را احیاء کردید، بهتر است زیاد به آینده خود خوشبین نباشید. ما نیز باید فعالیتمان را صد چندان کنیم و توان جنگیدن و استقامت خود را استحکام بخشیم. ما سوگند یاد میکنیم که قدرت سیاسی را کسب کرده و بار دیگر در دست پرولتاریا قرار دهیم. اگر باور ندارید، پس صبر کنید!



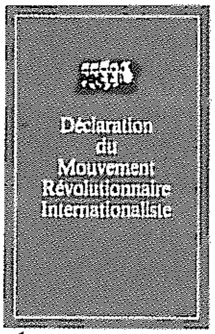
۱



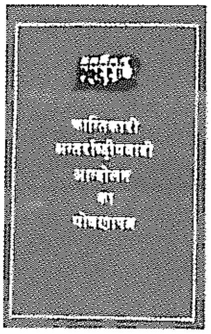
۲.



۳.



٤.



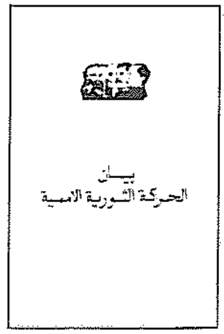
۵.



٦

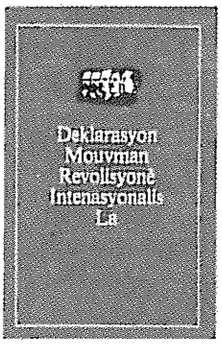


۱۸

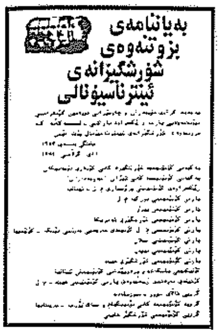


۱۹

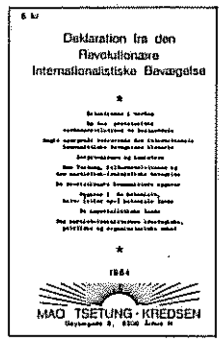
کمیته مرکزی بازسازی
حزب کمونیست هند (مارکیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست سیلان
کلکتیو کمونیستی آژیت/پروپ [ایتالیا]
کمیته کمونیستی تورنتو [ایتالیا]
حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست) [ح ك ب ـ (م ـ ل)]
حزب کمونیست کلمبیا (مارکسیست ـ لنینیست)، کمیته منطقه ای مائوتسه دون
حزب کمونیست پرو
حزب کمونیست ترکیه/ مارکسیست ـ لنینیست
گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی
حزب کمونیست نپال [ماشال]
گروه پرچم سرخ نیوزیلند
سازمان مارکسیست ـ لنینیست های تونس*
گروه انقلابی انترناسیونالیستی [بریتانیا]
سازمان پرولتری کمونیستی، مارکسیست ـ لنینیست [ایتالیا]
حزب پرولتری پوربا بنگلا (ح.پ.پ.ب) [بنگلادش]
گروه کمونیست انقلابی کلمبیا
حزب کمونیست انقلابی آمریکا
اتحادیه کمونیستی انقلابی [جمهوری دومینیکن]
اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران).



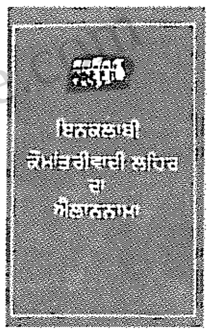
۷



۸



۱۷

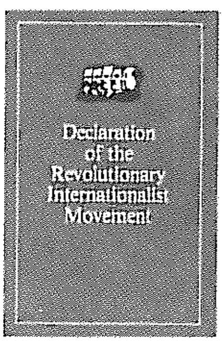


۲۰

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از ۲۰ زبان ترجمه شده است. در اینجا تصویر روی جلد نسخه های گجراتی، نپالی، ژاپنی و کانادایی غایب است.

*دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام کرد که سازمان مارکسیست ـ لنینیست های تونس بعنوان یکی از امضاء کنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و یکی از سازمانهای شرکت کننده در این جنبش پذیرفته شده است.

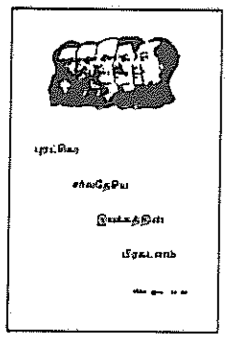
۱ ـ بنگالی ۲ ـ مالایایی ۳ ـ چینی ٤ ـ فرانسوی ۵ ـ هندی ٦ ـ فارسی ۷ ـ کرول ۸ ـ کردی ۹ ـ انگلیسی (چاپ آمریکا) ۱۰ ـ انگلیسی (چاپ هندی) ۱۱ ـ اسپانیایی (چاپ اسپانیا) ۱۲ ـ اسپانیائی (چاپ آمریکا) ۱۳ ـ ترکی ۱٤ ـ اسپانیایی (چاپ کلمبیا) ۱۵ ـ اسپانیایی (چاپ پرو) ۱٦ ـ ایتالیایی ۱۷ ـ دانمارکی ۱۸ ـ آلمانی ۱۹ ـ عربی ۲۰ ـ پنجاب ۲۱ ـ تامیلی



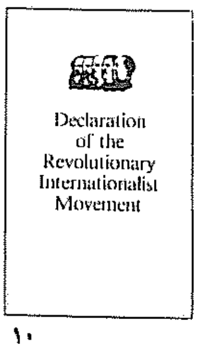
۹



۱٦



۲۱



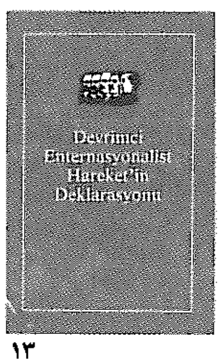
۱۰



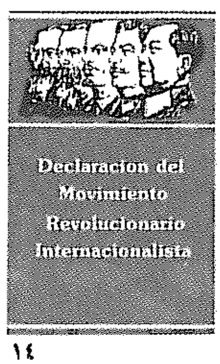
۱۱



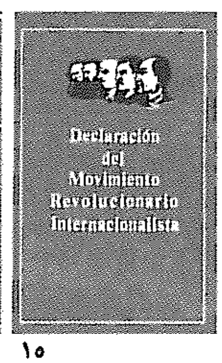
۱۲



۱۳



۱٤



۱۵


گرامی باد پنجمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی !

درباره دیکتاتوری همه

نویسنده: چان چون چیائو

«چرا لنین از اعمال دیکتاتوری بر بورژوازی صحبت نمود؟ روشن شدن این مسئله ضروریست. فقدان درك روشن بر سر این مسئله به رویزیونیسم منتهی میشود. این نکته باید برای همه ملت روشن شود.»

«کشور ما اکنون یك سیستم کالایی را بکار می بندد. سیستم دستمزدی نیز نابرابر است، مثل درجه بندی هشت رتبه ای و غیره. این چیزها تحت دیکتاتوری پرولتاریا صرفاً میتوانند محدود شوند. بنابراین، اگر افرادی نظیر لین پیائو بقدرت برسند، برای آنها استقرار سیستم سرمایه داری کاملا آسان خواهد بود. به این دلیل است که ما باید آثار مارکسیست ـ لنینیستی را بیشتر مطالعه کنیم.»

«لنین گفت که «تولید کوچك، سرمایه داری و بورژوازی را مداوماً، هر روزه، هر لحظه و بطور خود بخودی و در یك مقیاس انبوه بوجود می آورد». آنها در میان بخشی از طبقه کارگر و اعضای حزب نیز بوجود می آیند. در میان صفوف پرولتاریا و در میان پرسنل دولت و سایر ارگانها افرادی وجود دارند که شیوه زندگی بورژوایی را انتخاب می کنند.»

نقل قولهایی از صدر مائو

مسئله دیکتاتوری پرولتاریا از مدتهای مدید کانون مبارزه بین مارکسیسم و رویزیونیسم بوده است؛ لنین تاکید نمود: «فقط آن کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را تا قبول دیکتاتوری پرولتاریا تعمیم دهد.» صدر مائو تمام مردم را فرا میخواند که شناخت روشنی در مورد مسئله دیکتاتوری پرولتاریا بدست آورند تا بتوانند مارکسیسم، و نه رویزیونیسم، را در تئوری و پراتیك بکار برند.

کشور ما در یك مرحله مهم تکامل تاریخی خود قرار دارد. پس از بیش از دو دهه انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم، بویژه بعد از درهم کوبیدن دو ستاد اصلی بورژوائی لیو شائوچی و لین پیائو توسط انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، اکنون دیکتاتوری پرولتاریا در کشور ما بیش از هر زمانی تحکیم یافته و امر سوسیالیسم در حال پیشروی است. اکنون خلق ما ، برخوردار از یك روحیه قوی مبارزاتی، مصمم است که در سده حاضر، چین را به یك کشور سوسیالیستی نیرومند تبدیل نماید. این مسئله که آیا ما در این پروسه و در تمام دوران تاریخی سوسیالیسم، به دیکتاتوری پرولتاریا تا به آخر وفادار میمانیم یا نه، دارای اهمیت اولی برای تکامل آتی کشور ماست. از آن گذشته، مبارزه حاد طبقاتی نیز از ما میطلبد که شناخت روشنی در مورد دیکتاتوری پرولتاریا داشته باشیم. صدر مائو میگوید: «ناروشنی در باره این مسئله به رویزیونیسم میانجامد.» این کافی نیست که فقط

اعمال جانبه بر بورژوازی

محدودی در این مورد روشن باشند. بلکه «همه مردم باید در این باره آگاهی یابند.» اهمیت کوتاه مدت و بلند مدت انجام موفقیت آمیز چنین آموزشی باید درك شود.

در سال ۱۹۲۰، لنین بر پایه تجربیات عملی خود در رهبری انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و اولین دولت دیکتاتوری پرولتاریا، با قاطعیت خاطر نشان ساخت: «دیکتاتوری پرولتاریا مصممانه ترین و بی امان ترین جنك طبقه نوین علیه یك دشمن مقتدرتر، یعنی بورژوازی که بعلت سرنگون شدنش (ولو فقط در یك کشور) مقاومتش ده برابر گشته است، و قدرتش نه فقط در نیرومندی سرمایه جهانی و در نیرومندی و استواری ارتباطات بین المللی بورژوازی، بلکه همچنین در نیروی عادت و در قدرت تولید کوچك نهفته است؛ چرا که متاسفانه، تولید کوچك هنوز بمقدار زیاد و بسیار زیاد هم وجود دارد. همین تولید کوچك است که همواره، همه روزه، همه ساعته، بطور خود بخودی و در مقیاس وسیع، سرمایه داری و بورژوازی را پدید می آورد. بنا به تمام این دلایل، دیکتاتوری پرولتاریا ضروریست. «لنین این دیکتاتوری را مبارزه ای سخت ـ خونین و صلح آمیز، قهری و مسالمت آمیز، نظامی و اقتصادی، تربیتی و اداری ـ علیه نیروها و سنن جامعه کهن یعنی اعمال دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی می خواند. لنین همواره و مکرراً تاکید میکرد که بدون اعمال دیکتاتوری مداوم و همه جانبه علیه بورژوازی نمیتوان بر آن فائق آمد. این گفته های لنین، بویژه بخش مورد تاکید وی، در پراتیك سالهای بعد تایید گشت. در واقع گروه گروه بورژواهای نوین بوجود آمدند که مظهر و نماینده آنها دارودسته خائن خروشچف ـ برژنف است. این افراد عموماً دارای منشاء طبقاتی خوبی [منظور منشاء غیر بورژوایی است ـ م] بوده و تقریباً همگی آنها در زیر پرچم سرخ پرورش یافته بودند. آنها از نظر تشکیلاتی به حزب کمونیست وارد گشته و با گذراندن تحصیلات دانشگاهی به اصطلاح به متخصصین سرخ تبدیل شدند. ولی با اینحال، آنها علفهای هرزه سمی نوظهوری هستند که ریشه در همان خاك قدیمی سرمایه داری دارند. آنها به سردمداران دیکتاتوری بورژوازی علیه پرولتاریا تبدیل گشته و دست به کارهایی زده اند که هیتلر نیز علیرغم تمام تلاشهایش موفق به انجام آنها نشد. ما هرگز نباید این تجربه تاریخی را نادیده انگاریم که «ماهواره ها به آسمان فرستاده شدند، اما پرچم سرخ برزمین افکنده شد.»، بویژه اکنون که قصد داریم کشوری نیرومند بسازیم.

ما باید هوشیارانه این امکان را در نظر بگیریم که هنوز هم خطر رویزیونیستی شدن چین موجود است. این امر نه فقط بدین خاطر است که امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم همواره در صدد هستند علیه ما دست به اقدامات تجاوزکارانه و خرابکارانه بزنند و نه فقط بدین خاطر است که فئودالها و بورژواهای قدیم هنوز وجود دارند و حاضر به قبول شکست نیستند، بلکه بدین جهت نیز میباشد که ـ بقول لنین ـ بورژواهای نوین هر روز و هر ساعت بوجود می آیند. بعضی از رفقا معتقدند که لنین در اینجا در مورد شرایط قبل از کلکتیویزه کردن صحبت میکند. بیشك این تصویری

اشتباه است. گفته های لنین اعتبار خود را از دست نداده اند. این رفقا بهتر است اثر صدر مائو، «در باره حل صحیح تضادهای درون خلق»، را که در سال ۱۹۵۷ منتشر شد، مطالعه کنند. در آنجا او تحلیل مشخصی ارائه میدهد دال بر اینکه، بعد از پیروزی اساسی در تغییر سوسیالیستی مناسبات مالکیت ـ از جمله کشوپراتیوی کردن ـ در چین هنوز طبقات، تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی وجود دارد؛ و اینکه بین مناسبات تولیدی و نیروهای تولیدی و نیز بین زیربنا و روبنا، هم همگونی و هم تضاد موجود است. صدر مائو آخرین تجربیات دیکتاتوری پرولتاریا پس از لنین را جمعبندی کرده، بطور سیستماتیك به مسائل مختلفی که بعد از تحول در سیستم مالکیت بوجود می آیند جواب داده، وظایف و سیاست دیکتاتوری پرولتاریا را تعیین کرده و بدین ترتیب پایه ای تئوریك برای مشی اساسی حزب و برای ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، بنیان نهاد. پراتیك ۱۸ ساله گذشته بویژه طی دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی، ثابت نمود که تئوری، خط و سیاستهای تنظیم شده توسط صدر مائو کاملا درست است.

صدر مائو چندی پیش خاطر نشان ساخت که: «به یك کلام، چین یك کشور سوسیالیستی است و پیش از انقلاب چیزی شبیه سرمایه داری بود. حتی اکنون نیز اعمال سیستم هشت درجه ای دستمزد، اصل توزیع به هر کس بر اساس کارش، و مبادله پولی چندان تفاوتی با آنچه در جامعه کهن انجام می شد، ندارد. آنچه که متفاوت است، سیستم مالکیت میباشد.» برای درك عمیقتر از این رهنمود صدر مائو نگاهی به تحولات در سیستم مالکیت در چین و سهم بخشهای مختلف اقتصادی در صنعت، کشاورزی و بازرگانی چین در سال ۱۹۷۳، می افکنیم.

نخست، عرصه صنعت ـ آن بخش از صنعت که به مالکیت همگانی خلق در آمده، ۹۷ درصد از دارائی ثابت کل صنعت، ۶۳ درصد از نیروی فعال صنعتی، و ۸۶ درصد از ارزش کل بازده صنعتی را شامل میشد. آن بخش از صنعت که بصورت مالکیت جمعی (کلکتیو) اداره میشود، ۳ درصد دارائی ثابت کل صنعت، ۳۶/۲ درصد از نیروی فعال صنعتی، و ۱۴ درصد از ارزش کل بازده را شامل میگردید. بعلاوه پیشه وران کوچك ۱/۸ درصد از نیروی فعال صنعتی را در بر میگیرند.

دوم، عرصه کشاورزی ـ در بخش وسایل کشاورزی، حدود ۹۰ درصد زمینهای زراعی و ماشینهای آبیاری و تقریباً ۸۰ درصد تراکتورها و دامهای بزرگ در مالکیت جمعی (کلکتیو) بودند. سهم بخش همگانی (در مالکیت خلق) در اینجا بسیار کوچك بود. بدینجهت، بیش از ۹۰ درصد غلات و نباتات صنعتی توسط بخش کلکتیوی تامین میشد. بخش دولتی سهم بسیار کوچکی در این تولید داشت. علاوه بر اینها در محدوده ای بسیار کوچك، قطعه زمینهایی جهت استفاده شخصی و تولید کوچك خانگی اعضای کمونها موجود بود.

و بالاخره، عرصه بازرگانی ـ بازرگانی دولتی ۹۲/۵ درصد، بخش مالکیت کلکتیوی ۷/۳ درصد و عناصر خرده پا ۰/۲ درصد حجم کل بازرگانی را تشکیل میدادند. علاوه بر اینها در دهات بمیزان قابل توجهی بازرگانی آزاد وجود داشت.

این ارقام نشان میدهند که در چین مالکیت همگانی سوسیالیستی و مالکیت جمعی (کلکتیو) سوسیالیستی توده های زحمتکش واقعاً به پیروزی های بزرگی دست یافته است. نه تنها مالکیت همگانی خلق برتری قابل توجهی کسب کرده است، بلکه همچنین در اقتصاد کمونهای خلقی در رابطه با سهم مالکیت در سطوح سه گانه ـ کمون ها، بریگادهای تولیدی، و گروه های تولیدی ـ تغییراتی صورت گرفته است. بطور نمونه کمونهای خلق را در حومه شانگهای مورد توجه قرار میدهیم. در سال ۱۹۷۴، سهم درآمد کمونها به ۳۰/۵ درصد کل درآمد (نسبت به ۲۸/۱ درصد در ۱۹۷۳) و سهم بریگادهای تولیدی به ۱۷/۲ درصد (نسبت به ۱۵/۲ درصد در ۱۹۷۳) افزایش یافت. در مقابل، سهم گروه های تولیدی به ۵۲/۳ درصد (نسبت به ۵۶/۷ درصد در ۱۹۷۳) کاهش پیدا کرد. برتری کمونهای خلق که مزیتشان در بزرگتر بودن آنها و برخورداریشان از سهم

بزرگتری از دارائی عمومی است، هر روز عیان تر میشود. با توجه به اینکه ما در طول ۲۵ سال گذشته گام به گام، مالکیت امپریالیستی، حاکمیت سرمایه بوروکراتیك، و مالکیت فئودالی را از بین برده و مالکیت سرمایه داری ملی و مالکیت فردی زحمتکشان را تغییر داده، و این پنج نوع مالکیت خصوصی را با دو نوع مالکیت سوسیالیستی جایگزین ساخته ایم، میتوانیم با غرور بگوییم که سیستم مالکیت در چین تغییر یافته، که پرولتاریا و سایر زحمتکشان کشور ما خود را بطور عمده از زنجیرهای مالکیت خصوصی رها ساخته اند، که زیربنای اقتصادی سوسیالیستی در چین بتدریج مستحکم شده و تکامل یافته است. قانون اساسی مصوبه چهارمین کنگره ملی خلق، این پیروزیهای بزرگ بدست آمده را تثبیت کرده است.

اما باید توجه کنیم که مسئله مربوط به سیستم مالکیت هنوز بطور کامل حل نشده است. وقتیکه ما غالباً میگوییم که مسائل مربوط به مالکیت «بطور عمده حل شده اند»، در واقع بدین معناست که آنها بطور کامل حل نشده اند. و نیز منظور اینست که حق بورژوایی در این عرصه هنوز بطور کامل از بین نرفته است. از ارقام بالا بروشنی میتوان دید که هنوز مالکیت خصوصی بطور قسمی در بخشهایی از صنعت، کشاورزی و بازرگانی موجود است؛ و اینکه مالکیت عمومی سوسیالیستی هنوز بطور کامل بمعنای یك مالکیت همگانی خلقی نبوده، بلکه از دو نوع مالکیت تشکیل یافته است؛ و همچنین اینکه مالکیت همگانی در کشاورزی که پایه اقتصاد ملی را تشکیل میدهد، هنوز ضعیف است. بنا بر درك مارکس و لنین، حق بورژوایی در عرصه سیستم مالکیت در جامعه سوسیالیستی موقعی از بین میرود که کلیه وسایل تولید به تمام جامعه تعلق یافته باشد. واضح است که ما هنوز به این مرحله نرسیده ایم. وظایف بسیار سختی که در این زمینه پیشاروی دیکتاتوری پرولتاریا قرار دارد، چه در تئوری و چه در عمل، نباید مورد بی توجهی قرار گیرند.

بعلاوه باید متوجه بود که هم در رابطه با مالکیت همگانی و هم در رابطه با مالکیت جمعی (کلکتیو)، مسئله رهبری مطرح است؛ یعنی اینکه کدام طبقه، طبقه مالك است (آنهم طبعاً نه از نظر صوری بلکه در واقعیت).

صدر مائو در اولین پلنوم نهمین کمیته مرکزی حزب در ۲۸ آوریل ۱۹۶۹ گفت که، «بنظر میرسد که بدون انجام انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی ادامه کار ممکن نبود؛ زیرا که پایه ما محکم نبود. طبق بررسی های من، متاسفانه اکثریت قابل توجهی ـ منظور من همه و حتی اکثریت مطلق نیست ـ از کارخانجات وجود داشتند که رهبری آنها در دست مارکسیستهای واقعی و توده های کارگر نبود. البته اینطور هم نبود که در رهبری این بخشها هیچ آدم درستی پیدا نمیشد. چرا، پیدا میشد. میان دبیران، معاونین دبیران، و اعضای کمیته های حزبی و در میان دبیران حوزه های حزبی، افراد خوبی وجود داشتند. اما آنها عملا چیزی بجز این خط لیو شائوچی را دنبال نمیکردند؛ یعنی تشبث به انگیزه های مادی، قرار دادن سود در مقام فرماندهی، و توزیع پاداش بجای تبلیغ سیاست پرولتری، و غیره.» «اما براستی که افراد نابابی در کارخانجات دیده میشوند.» «این نشان میدهد که هنوز انقلاب پایان نیافته است.» صدر مائو با این گفته ها نه تنها ضرورت انجام انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را نشان داده است، بلکه این گفته ها ضمناً بما کمك میکنند تا به درك روشنتری از این مسئله دست یابیم که در رابطه با مسئله سیستم مالکیت نیز بمانند سایر مسائل، نه فقط به شکل، بلکه باید به محتوای واقعیشان توجه داشته باشیم. کاملا درست است که به نقش تعیین کننده سیستم مالکیت در روابط تولیدی دقیقاً توجه شود. اما عدم توجه به مسائل زیر نیز نادرست است: حل شدن مسئله مالکیت از نظر ماهوی یا صرفاً صوری، تاثیر دو وجه دیگر روابط تولیدی ـ مناسبات میان مردم و شکل توزیع ـ بر سیستم مالکیت، تاثیر روبنا بر زیربنای اقتصادی. این دو وجه و نیز روبنا، تحت شرایط معین، نقش تعیین کننده ای ایفاء می کنند. سیاست بیان فشرده اقتصاد است. اینکه کارخانجات واقعاً به کدام طبقه تعلق دارند وابسته به آن است که خط مشی ایدئولوژیك ـ سیاسی

صحیح است یا نه، و اینکه رهبری در دست کدام طبقه است. رفقا ممکن است بخاطر بیاورند که چگونه موسسات وابسته به سرمایه بوروکراتیك و یا سرمایه ملی را به موسسات سوسیالیستی تبدیل کردیم. آیا اینطور نبود که ما یك نماینده کمیسیون کنترل نظامی و یا یك نماینده دولت را به آنجا فرستادیم تا وی آنجا را طبق خط و سیاستهای حزب دگرگون سازد؟ طی تاریخ در هرگونه دگرگونی عمده در سیستم مالکیت، چه هنگام جایگزین شدن سیستم برده داری توسط فئودالیسم و چه فئودالیسم توسط سرمایه داری، ابتدا قدرت سیاسی تسخیر شد و سپس با بکاربست این قدرت سیاسی بود که سیستم مالکیت در پهنه وسیعی تغییر یافت و سیستم جدید تحکیم و تکامل پیدا کرد. این روند طبعاً برای مالکیت عمومی سوسیالیستی که نمی تواند تحت دیکتاتوری بورژوازی متولد گردد، بمراتب صادق تر است. مالکیت سرمایه داری بوروکراتیك که در چین قدیم ۸۰ درصد صنعت را شامل میشد، تنها پس از پیروزی ارتش آزادیبخش خلق بر چیانکایچك توانست دگرگون شده و بهمه خلق تعلق یابد. درست بهمین ترتیب، جهت احیای سرمایه داری نیز ضرورتاً باید پیش از هر چیز رهبری غصب گشته و خط مشی سیاسی تغییر یابد. آیا خروشچف و برژنف نیز بهمین گونه سیستم مالکیت را در شوروی تغییر ندادند؟ آیا لیوشائوچی و لین پیائو نیز از همین طریق در مقیاسی متفاوت بخشی از کارخانجات و موسسات ما را تغییر ماهیت ندادند؟

همچنین، باید توجه داشته باشیم که آنچه ما امروز بکار می بندیم، یك سیستم کالایی است. صدر مائو بما میگوید: «کشور ما اکنون یك سیستم کالایی را بکار می بندد. سیستم دستمزدی نیز برابر نیست، مثل درجه بندی هشت رتبه ای و غیره. این چیزها تحت دیکتاتوری پرولتاریا صرفاً میتوانند محدود شود. بنابراین ، اگر افرادی نظیر لین پیائو بقدرت برسند، استقرار سیستم سرمایه داری برای آنها ساده خواهد بود.» وضعیتی که صدر مائو بدان اشاره کرده است، نمیتواند در مدتی کوتاه تغییر یابد. بطور نمونه در کمونهای خلق حومه شهر شانگهای، جایی که اقتصاد در سطح کمونها و بریگادها تا اندازه ای سریع تکامل یافته است سهم کمونها (نسبت به مجموعه دارائی ثابت کل سطوح سه گانه مالکیت) ۳۴/۲ درصد، سهم بریگادها فقط برابر ۱۵/۱ درصد و سهم گروه های تولیدی هنوز هم رقمی برابر ۵۰/۷ درصد میباشد. بنابراین اگر صرفاً شرایط اقتصادی کمونها را در نظر بگیریم، هنوز مدت زمان نسبتاً طولانی لازم است تا سطح گروه های تولیدی (بعنوان واحد پایه ای محاسبه) به بریگادهای تولیدی و بعد به کمونها ارتقاء یابد. بعلاوه، حتی زمانیکه کمونها واحد پایه ای محاسبه شوند، مالکیت جمعی (کلکتیو) هنوز برقرار خواهد ماند. بدین ترتیب، در وضعیت همزیستی دو نوع مالکیت همگانی و مالکیت جمعی در کنار یکدیگر، در کوتاه مدت تغییر اساسی چندانی بوجود نخواهد آمد. تا زمانیکه این دو نوع مالکیت باقی هستند، تولید کالایی، مبادله بوسیله پول و توزیع بر اساس کار، اجتناب ناپذیر خواهد بود. و از آنجا که «همه اینها را تحت دیکتاتوری پرولتاریا، صرفاً میتوان محدود کرد»، بدینجهت رشد عوامل سرمایه داری در شهر و روستا و نیز پیدایش عناصر بورژوازی ناگزیر خواهد بود. اگر این چیزها محدود نشوند، سرمایه داری و بورژوازی سریعتر رشد خواهند کرد. بنابراین بهیچوجه نباید از هوشیاری خود بکاهیم؛ زیرا ما در زمینه تغییر سیستم مالکیت موفقیتهای بزرگی بدست آورده ایم و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را انجام داده ایم. بایستی بروشنی ببینیم که پایه اقتصادی ما هنوز محکم نیست، و حق بورژوایی که هنوز در این سیستم مالکیت از بین نرفته، در مقیاس وسیعی در مناسبات میان مردم موجود میباشد و از موقعیتی غالب در عرصه توزیع برخوردار است. در بخشهای مختلف روبنائی زمینه هایی وجود دارد که فی الواقع هنوز تحت کنترل بورژوازی بوده، و بورژوازی از موقعیت برتری در آنجا برخوردار است. برخی از آنها اگر چه متحول شده اند، اما این تحولات هنوز تحکیم نیافته اند. ایده های کهن و نیروی عادت قدیمی هنوز سرسختانه مانع رشد پدیده های

نوین سوسیالیستی هستند. بر بستر رشد عوامل سرمایه داری در شهر و روستا گروه گروه عناصر نوپای بورژوازی زایش می یابند. مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی، مبارزه طبقاتی بین نیروهای سیاسی مختلف، مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی در عرصه ایدئولوژیکی هنوز زمانی طولانی و با شدت ادامه یافته، و حتی در مواردی بسیار هم حاد خواهد گشت. حتی زمانیکه ملاکین و سرمایه داران نسل قدیم از بین بروند، این مبارزات طبقاتی بهیچوجه پایان نخواهند یافت. احیای سرمایه داری همواره میتواند ممکن گردد، چنانچه امثال لین پیائو بقدرت برسند. صدر مائو در یکی از سخنرانیهای خود (بنام «موقعیت و سیاست ما پس از پیروزی در جنگ مقاومت علیه ژاپن»)، صحبت از مشی عناصر ضدانقلابی مسلحی میکند که در سال ۱۹۳۶ روستای مستحکمی در نزدیکی پائو آن ـ مقر کمیته مرکزی حزب در آنزمان ـ را در تصرف خود نگاه داشته و سرسختانه از تسلیم شدن خودداری میکردند؛ تا بالاخره یکی از واحدهای ارتش سرخ کار آنها را فیصله داد. این واقعه از اهمیتی عام برخوردار است، و نشان میدهد که «قاعده کلی در مورد همه ارتجاعیون یکی است و آن اینست که تا آنها را سرکوب نکنی، خود بخود از بین نمیروند. هر جا که جاروب نخورد، خار و خاشاك بخودی خود از بین نمیروند». امروزه نیز «روستاهای مستحکمی» وجود دارند که در دست بورژوازی قرار دارند. با در هم کوبیدن یکی از آنها، یکی دیگر بجای آن ظاهر میشود. حتی اگر همه آنها بجز یکی در هم کوبیده شوند، آن یکی آخری تا زمانی که جاروب آهنین پرولتری به آن نرسد، خود بخود از بین نمیرود. لنین در این رابطه کاملا حق داشت که میگفت: «بنا به تمام این دلایل دیکتاتوری پرولتاریا ضروریست».

تجارب تاریخی بما می آموزند، این مسئله که آیا پرولتاریا میتواند بر بورژوازی پیروز شود و یا آنکه چین رویزیونیستی خواهد شد، بدین بستگی دارد که آیا ما قادریم در همه زمینه ها و در همه مراحل انقلاب دیکتاتوری همه جانبه را بر بورژوازی اعمال داریم یا خیر. دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی به چه معناست؟ مناسبترین جمعبندی در اینمورد را میتوان در بخشی از نامه ایکه مارکس در ۱۸۵۲ به «وایده مایر» مینویسد، یافت که همه ما از آن می آموزیم. مارکس چنین مینویسد «...آنچه که به شخص من مربوط میشود اینستکه نه کشف وجود طبقات در جامعه مدرن و نه کشف مبارزه میان آنها، هیچکدام از خدمات من نیست. مدتها قبل از من مورخین بورژوازی تکامل تاریخی این مبارزه طبقاتی، و اقتصاددانان بورژوازی تشریح اقتصادی طبقات را بیان داشته بودند. آنچه که من انجام داده ام و جدید است، عبارت است از اثبات: ۱ ـ این امر که وجود طبقات فقط وابسته به مراحل تاریخی مشخصی در تکامل تولید است؛ ۲ ـ اینکه مبارزه طبقاتی ضرورتاً به دیکتاتوری پرولتاریا منجر میشود؛ ۳ ـ اینکه خود این دیکتاتوری فقط عبارت از یك مرحله گذار است به انحلال همه طبقات و رسیدن به یك جامعه بی طبقه». بنا به گفته لنین، مارکس در این بررسی تحسین برانگیز موفق شده است با دقتی ژرف اختلاف اصلی و اساسی موجود بین تئوری دولت مارکس و تئوری دولت بورژوازی و همچنین جوهر آموزه اش راجع به دیکتاتوری پرولتاریا را بیان کند. در اینجا باید توجه نمود که مارکس در جمله مربوط به دیکتاتوری پرولتاریا سه نکته می گنجاند که با هم در رابطه هستند و نباید از یکدیگر تفکیك شوند، مجاز نیست که یکی از سه نکته را قبول کرد و دو دیگر را مردود شمرد. زیرا این جمله بیان کاملی است از کل پروسه ظهور، تکامل و اضمحلال دیکتاتوری پرولتاریا. این جمله کل وظایف و مضمون مشخص دیکتاتوری پرولتاریا را در بر میگیرد. مارکس در اثر خود بنام «مبارزه طبقاتی در فرانسه: ۱۸۵۰ ـ ۱۸۴۸» دقیقتر توضیح میدهد که این دیکتاتوری بمثابه نقطه گذاری ضروری است بسوی امحاء کلیه تضادهای طبقاتی، امحاء کلیه روابط تولیدی که این تضادها بر روی آنها بنا شده اند، امحاء کلیه مناسبات اجتماعی که این مناسبات با آنها در تطابقند، و ایجاد تحول بنیادین در کلیه ایده هایی که ناشی از این روابطند. در هر چهار مورد منظور مارکس

«کلیه»، است. او از یك بخش، بخش بزرگتر، یا حتی از بزرگترین بخش سخن نمیگوید، بلکه «کلیه». فی الواقع این امر غیرمنتظره ای نیست. زیرا که پرولتاریا رهایی قطعی خود را فقط از طریق رهایی کل بشریت میتواند بدست آورد. تنها طریق نیل بدین هدف عبارتست از: اعمال دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا تا به آخر؛ تا هنگامیکه «چهار کلیت» فوق الذکر از چهره زمین رخت بربندند، که دیگر امکان زیست برای بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر و نیز امکان ظهور مجددشان موجود نباشد. بطور قطع در طی طریق مرحله گذار، ما اجازه نداریم از رفتن باز بمانیم. بنظر ما فقط کسانی که جوهر آموزه های مارکس در مورد دولت را فهمیده اند، چنین درکی از مسائل دارند. رفقا! فکر کنید چنانچه ما چنین درکی از مسئله نداشته باشیم؛ اگر مارکسیسم در تئوری و در عمل محدود گشته، پیرایش شده و انحراف یابد؛ اگر دیکتاتوری پرولتاریا به عبارتی توخالی بدل گردد؛ اگر دیکتاتوری همه جانبه بطور ناقص، فقط در برخی و نه در کلیه زمینه ها، فقط در مراحلی خاص (مثلا پیش از دگرگونی در سیستم مالکیت) و نه در کلیه مراحل، اعمال شود؛ و یا بعبارت دیگر، چنانچه «روستاهای مستحکم» بورژوازی نه بطور کامل و بدون استثناء، بلکه با باقی گذاشتن برخی از آنها در هم کوبیده شوند، طوری که به بورژوازی امکان گسترش دهد، در اینصورت آیا این بمعنای آماده کردن شرایط برای احیای سرمایه داری نیست؟ آیا این بمعنای تبدیل دیکتاتوری پرولتاریا به چیزی در خدمت بورژوازی، بویژه بورژوازی نوخاسته نیست؟ تمامی کارگران، تمامی دهقانان فقیر و لایه های پایینی قشر میانه حال دهقانان و سایر زحمتکشان، که نمی خواهند مجدداً به زجر و فلاکت گذشته دچار شوند، تمامی کمونیستهایی که زندگی خود را در خدمت مبارزه بخاطر آرمانهای کمونیسم قرار داده اند و تمامی رفقایی که نمیخواهند چین به یك کشور رویزیونیستی تبدیل شود، باید این اصل اساسی مارکسیسم را همواره بخاطر داشته باشند: اعمال دیکتاتوری همه جانبه علیه بورژوازی الزامی است، و توقف در نیمه راه مطلقاً مجاز نیست. نمیتوان انکار نمود که در بین ما رفقایی وجود دارند که به حزب کمونیست از نظر تشکیلاتی، و نه ایدئولوژیك، پیوسته اند. جهان بینی آنها هنوز از مرزهای تولید کوچك و بورژوازی فراتر نرفته است. آنها دیکتاتوری پرولتاریا را در مراحلی معین و در زمینه هایی خاص قبول دارند و از برخی پیروزیهای پرولتاریا خوشنود هستند. زیرا که این پیروزیها برای آنها منافعی را بدنبال دارد. آنها با بدست آوردن این پیروزیها، موقع را مغتنم میشمارند برای اینکه بنشینند و لانه های گرم خود را نرم کنند. اما تا آنجا که به مسئله اعمال دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی مربوط میشود، و تا آنجا که مسئله به تداوم راه پس از برداشتن نخستین گام در مسیر ده هزار فرسنگی مربوط میشود، می گویند من معذورم! بگذار دیگران اینکار را انجام دهند، اینجا توقفگاه من است و باید پیاده شوم! ما به این رفقا توصیه ای مختصر میکنیم: توقف در نیمه راه خطرناك است! بورژوازی شما را بخود میخواند! خود را به صفوف پیشروان برسانید و به پیشروی ادامه دهید!

تجارب تاریخی نیز بما می آموزند، زمانیکه دیکتاتوری پرولتاریا پیروزیهای پی در پی کسب میکنند، بورژوازی میتواند ظاهراً چنین نشان دهد که این دیکتاتوری را قبول دارد، در حالیکه در حقیقت همواره برای احیای مجدد دیکتاتوری خود تلاش میکند. این دقیقاً همان کاریست که خروشچف و برژنف انجام دادند. آنها نه نام شوروی را تغییر دادند و نه نام حزب لنین، و نه نام «جمهوری سوسیالیستی» را، بلکه بالعکس. آنها از طریق حفظ این نامها و تحت پوشش آنها، دیکتاتوری پرولتاریا را از محتوا تهی کرده و آنرا به دیکتاتوری بورژوازی انحصاری بدل کرده اند که ضد شوراها، ضد حزب لنین، و ضد جمهوری سوسیالیستی است. آنها برنامه رویزیونیستی «دولت تمام خلقی» و «حزب تمام خلقی» را در خیانت آشکار به مارکسیسم، ارائه دادند. هنگامیکه مردم شوروی در برابر دیکتاتوری فاشیستی آنها برمیخیزند، تحت نام

دیکتاتوری پرولتاریا به سرکوب توده ها اقدام میکنند. چنین حوادثی در چین نیز رخ داده است. لیوشائوچی و لین پیائو فقط به این اکتفا نمیکردند که تئوری نفی مبارزه طبقاتی را تبلیغ کنند، بلکه تحت نام دیکتاتوری پرولتاریا به سرکوب انقلاب میپرداختند. آیا لین پیائو چهار «هرگز فراموش نکنید» خود را تبلیغ نمیکرد؟ که یکی از آنها این بود که «هرگز دیکتاتوری پرولتاریا را فراموش نکنید». فی الواقع، آنچه که او «هرگز فراموش نمیکرد» چیز دیگری بود. کافیست واژه «سرنگونی را بدان بیافزاییم، تا نتیجه گردد: «هرگز سرنگونی دیکتاتوری پرولتاریا را فراموش نکنید». و یا طبق اعتراف داردسته خودش: «در زیر پرچم صدر مائو، نیروهای صدر مائو را بکوبید». گاهی بنظر میرسید که آنها خود را مطیع پرولتاریا ساخته اند و حتی خود را انقلابی تر از هر کس دیگر می نمایاندند، و برای ایجاد اغتشاش فکری و خرابکاری شعارهای «چپ» میدادند. ولی در حقیقت مستقیماً علیه پرولتاریا مبارزه میکردند. اگر میخواستید تحول سوسیالیستی را پیش ببرید، آنها می گفتند که نظام دموکراسی نوین را باید تحکیم بخشید. هنگامیکه میخواستید تعاونیها و کمونهای خلق را بر پا دارید، آنها مدعی میشدند که زمان آن هنوز فرا نرسیده است. هنگامیکه میگفتید باید در ادبیات و هنر تحول بنیادین ایجاد نمود، آنها می گفتند که اجرای چند نمایشنامه در باره اجنه و ارواح زیان آور نیست. اگر خواستار تحدید حق بورژوایی بودید، آنها می گفتند حق بورژوایی چیز خوبی است و باید گسترش یابد. در دفاع از هر آنچه کهنه است، کسی به گردشان نمی رسید. اینان بمانند انبوهی مگس از بام تا شام به وزوز در مورد «نشانه ها» و «نقایص» (بقول مارکس) جامعه کهن میپردازند. آنها با سوء استفاده از بی تجربگی جوانان با زیرکی خاص تبلیغ میکنند که انگیزه مادی اگرچه چیز بدبویی است، ولی در عوض خوشمزه است. آنها تحت عنوان سوسیالیسم، این اعمال ننگین را انجام میدهند. آیا برخی عناصر دغل که کارشان سوداگری، تقلب و دزدی بوده، نمی گویند که خود را وقف تعاون سوسیالیستی نموده اند؟ آیا برخی مسئولین جنایات که اذهان جوانان را مسموم میکنند، پرچم «مواظبت از جانشینان و ادامه دهندگان امر کمونیسم» را بلند نکرده اند؟ ما باید تاکتیکهای آنها را بررسی کنیم و تجارب خود را جمعبندی نماییم تا دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی را هر چه موثرتر اعمال داریم.

شایعه پراکنی، تاکتیکی بود که چندی پیش عده ای بدان متوسل شدند. آنها این سوال را مطرح میکردند: آیا شما میخواهید موج «همگانی کردن» را براه بیاندازید؟ ما یك جواب مسلم به آنان میدهیم. آن موج «همگانی کردن» که از سوی لیو شائوچی و چن پوتا براه افتاده بود، دیگر اجازه راه افتادن نخواهد یافت. ما هنوز هم بر این عقیده ایم که سطح تولید کالا در کشور ما نه تنها زیاد نیست، بلکه بحد وفور و کافی نیست. تا زمانی که تولید کمونهای خلق به اتفاق تولید بریگادها و گروههای تولیدی آنقدرها نیست که بتوان دست به توزیع «کمونیستی» زد، و تا هنگامی که موسسات تحت مالکیت همگانی خلق هنوز نتوانند به اندازه وفور تولید کنند که بتوان فرآورده ها را بر اساس نیاز هرکس میان هشتصد میلیون مردممان توزیع نمود، ما مجبوریم به استفاده از تولید کالایی، مبادله بواسطه پول و توزیع به هر کس به اندازه کارش ادامه دهیم. برای تحدید ضایعات ناشی از این جریان، اقدامات مقتضی را انجام داده و کماکان انجام خواهیم داد. دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری توده هاست. ما مطمئن هستیم که توده های وسیع خلق تحت رهبری حزب، این توانایی و قدرت را دارند که در مقابل بورژوازی مبارزه کنند و بالاخره بر آن پیروز شوند. چین کهن در دریای گسترده تولید کوچك غرق بود. آموزش سوسیالیستی صدها میلیون دهقان همواره مسئله جدی است و محتاج تلاش چندین نسل است. ولی دهقانان فقیر و لایه های تحتانی دهقانان میانه حال، که اکثریت صدها میلیون دهقان را تشکیل میدهند، در عمل دریافته اند که پیروی از حزب کمونیست و پیمودن مسیر سوسیالیسم، تنها راه نیل به آینده ای تابناك است. حزب ما با اتکاء بر اینان بود که دست به اتحاد با دهقانان میانه حال

زد تا بتواند تیمهای کمك متقابل را به سطح کئوپراتیوهای ساده و پیشرفته تولید کنندگان کشاورزی و از آنجا به سطح کمونهای خلق ارتقاء دهد. مطمئناً ما خواهیم توانست آنها را به پیشروی های باز هم بیشتری رهنمون شویم.

در اینجا مایلیم توجه رفقا را به این واقعیت جلب کنیم که اکنون موج دیگری براه افتاده است ـ «موج بورژوایی». همانگونه که صدر مائو نیز بدان اشاره نموده است، این موج همان سبك زندگی بورژوایی است. این موج شوم از سوی آن «بخشهایی» از مردم راه می افتد که به عناصری بورژوا مستحیل شده اند. این «موج بورژوایی» که از جانب آن کمونیستها ـ بویژه کادرهای قدیمی ـ که به «بخشهای» مذکور تعلق دارندبراه می افتد، بزرگترین لطمات را بر ما وارد میسازد. برخی آنهائیکه از این موج شوم مسموم گشته اند، سرشار از افکار بورژوایی هستند. آنها دیوانه وار بدنبال منافع و مقام هستند و از اینکار خود نیز مباهات دارند، بجای آنکه شرم کنند. برخی از آنها تا بدان درجه تنزل کرده اند که همه و حتی خودشان را هم بصورت کالا در نظر میگیرند. آنها تنها بدین خاطر وارد حزب شده اند تا با انجام بعضی کارها برای پرولتاریا، ارزش خود را بعنوان کالا ارتقاء داده و از پرولتاریا بهای بیشتری در ازای خود طلب کنند. اینها که اسماً کمونیست اند در واقع عناصر نوخاسته بورژوازیند، تمام خصائص بورژوازی منحط و محتضر را در خود جمع دارند. از نظر تاریخی، طبقات برده دار، فئودال، و سرمایه دار در مرحله رشد خود، برخی خدمات مثبت به بشریت انجام دادند. اما این عناصر نوخاسته بورژوازی خلاف پیشینیان خود حرکت میکنند. آنها چیزی جز پشته های «جدید» زباله نیستند و تنها مضر بحال انسانها هستند. برخی از کسانی که شایعه براه افتادن موج «همگانی کردن» را می پراکنند، همین عناصر نوخاسته بورژوازیند که دارایی های عمومی را به تصرف شخصی درآورده اند و اکنون وحشت دارند از اینکه خلق مجدداً آنها را «همگانی» نماید. برخی دیگر میخواهند از فرصت استفاده کرده و منافعی را برای خود دست و پا کنند. این افراد از خیلی رفقای ما باهوشترند. بعضی از رفقای ما میگویند که آموزش، وظیفه «انعطاف پذیری» است که میتواند پس از سایر وظایف انجام شود؛ در حالیکه آن عده بطور غریزی درك میکنند که آموزش کنونی موضوعی «انعطاف ناپذیر» است که بورژوازی و پرولتاریا را شدیداً بمصاف میطلبد. فی الواقع، ممکن است که آنها عمداً برخی موج های «همگانی کردن» را براه بیاندازند و یا یکی از شعارهای ما را تبلیغ کنند تا مرز میان دو نوع تضاد را مخدوش نمایند، و به انجام دوزوکلك های غیر قابل انتظار مبادرت ورزند. این پدیده باید مورد توجه قرار گیرد.

ارتش نیرومند انقلاب پرولتری که از صدها میلیون توده های چینی تشکیل میشود، تحت رهبری کمیته مرکزی حزب و در راس آن صدر مائو، پرصلابت به پیش میتازد. ما علاوه بر کلیه تجارب بین المللی از زمان کمون پاریس، از ۲۵ سال تجربه عملی اعمال دیکتاتوری پرولتاریا برخورداریم. و تا زمانیکه چند صد نفر اعضای کمیته مرکزی حزب و چندین هزار نفر کادرهای قدیمی در جلو و بهمراه سایر کادرها و توده های خلق امر مطالعه و آموزش را بطور جدی به پیش میبرند، و به امر تحقیق و بررسی و جمعبندی از تجارب میپردازند، مطمئناً میتوانیم فراخوان صدر مائو ـ «کسب آگاهی در مورد مسئله دیکتاتوری پرولتاریا» ـ را جامه عمل بپوشانیم و پیشروی پیروزمندانه کشورمان را در مسیر ترسیم شده توسط مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، تضمین نماییم. «پرولترها در این میان چیزی جز زنجیرهایشان را از دست نمیدهند. آنها جهانی برای فتح دارند». این دورنمای بینهایت درخشان، بیشك همچنان منبع الهام تعداد فزاینده ای از کارگران آگاه و سایر زحمتکشان و پیشاهنگان آنها، یعنی کمونیستها، خواهد بود تا با وفاداری به خط پایه ای حزب، با اعمال دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی، انقلاب مداوم تحت دیکتاتوری پرولتاریا را تا به انتها، به پیش برند. نابودی بورژوازی و کلیه طبقات استثمارگر دیگر و پیروزی کمونیسم ناگزیر و مسلم، و خارج از اراده افراد است.



هنك سرخ زنان برای اولین بار بصورت ویدیو عرضه میشود!

آیا میتوان در عین تحسین مائو

در مقابل بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست فیلیپین (ح. ك. ف) در مورد وقایع چین فقط يك سوال مطرح میشود: دن و شرکاء چند جنایت وقیحانه دیگر باید مرتکب شوند تا رهبری ح. ك. ف بالاخره حاضر شود جمعبندی کند که رژیم دن کاملا ارتجاعی و سرمایه داری بوده و حزب کمونیست چین حزبی بورژوایی است که توده های چین را سرکوب و استثمار میکند؟ رژیم دن که رهبریش در ح. ك. چ مستقر است انقلابیون اصیل مائوئیست و حتی دمکراتهای رادیکال و ناسیونالیستهای انقلابی را شکار، زندانی و شکنجه میکند و کماکان ح.ك.ف از مردم چین میخواهد برای دفاع از «دیکتاتوری دمکراتیك خلق» و «حزب کمونیست» مبارزه کنند! بیانیه کمیته مرکزی ح.ك.ف سرشار از فرمولبندی های مبهم و طفره آمیزاست ـ این «رهبران چینی» مرموز که کمیته مرکزی ح.ك.ف از آنها میخواهد «منبع ناآرامی اجتماعی فزاینده را از بین برند»، از نظر آنان کیستند؟ آیا منظورشان دن سیائو پین است که «ناآرامی» را با تانك و مسلسل «از بین میبرد»؟! یا شاید منظورشان ژائو زیان، این رفرمیست «نازنین» غرب کسی که مجری سلسله رفرمهایی که اقتصاد چین را بطور همه جانبه تر سرمایه داری کرد، است؟ و شاید هم منظور طرفداران هوا کو فنگ مرده باشد که «تنها» کارشان نظارت بر دستگیری و زندانی کردن انقلابیون واقعی تحت رهبری چیان چین و چان چون چیائو بود؟ آیا مثل روز روشن نیست که مطلقاً هیچ کسی که مدافع انقلاب باشد، در رهبری حزب کمونیست چین نمانده و همه شان مرتجعین بورژوا هستند، و این دقیقا به این خاطر است که در کودتای ۱۹۷۶ (که مورد حمایت ح.ك.ف قرار گرفت) رهبری انقلابی دستگیر و تصفیه شد و دیکتاتوری پرولتاریا به دیکتاتوری بورژوازی بدل گشت؟

بیانیه کمیته مرکزی ح.ك.ف عامدانه ناروشن است، چرا که نومیدانه ویراژ میدهد تا هم از رژیم ارتجاعی چین که «سوسیالیست» می خواندش، دفاع کند و هم خود را از جنایت خونین این رژیم دور بدارد. لحن ناروشن و دوپهلوی بیانیه و سعی آن در دفاع از هر دو طرف یعنی دولت و تظاهرکنندگان نیز از همین جا ناشی میشود. این تلاش مغلطه گرانه آنان با اظهار تاسف یکسان برای کشته ها و زخمی های «شهروندان» و «سربازان ارتش رهائیبخش خلق» آغاز می شود ـ هرچند همه دنیا میدانند که این واقعه نه يك جنگ برابر بلکه قتل عام وحشیانه ای بود که در آن ارتش رهائیبخش خلق که

برای اطلاع خوانندگان:

حزب کمونیست فیلیپین

کمیته مرکزی حزب کمونیست فیلیپین (ح. ك. ف) بیانیه زیر را در مورد وقایع چین منتشر کرد. متاسفانه جهانی برای فتح نتوانست به نسخه انگلیسی این بیانیه دسترسی پیدا کند و ترجمه از نسخه ای است که به زبان ژاپنی در نشریه «ستاره خلق» منتشرشده است. این نشریه متعلق به حزب کمونیست ژاپن (چپ) طرفدار آلبانی است، می باشد. ـ ج.ب.ف.

حزب کمونیست فیلیپین، از جانب مردم فیلیپین، اندوه عمیق خود را نسبت به وقایع دردناك ٤ ژوئن و روزهای بعدش که طی آن صدها نفر از شهروندان و سربازان ارتش رهائیبخش خلق کشته و هزاران نفر زخمی شدند، ابراز میدارد. این تراژدی خونین واقعه ای بسیار مهم و موجب نگرانی انقلابیون پرولتری و همه مردم جهان است. ولی ما فکر می کنیم که تحولات اخیر، شرایط متفاوتی که به آن پا داد و نتایج آنرا باید اساساً بعنوان مشکلاتی داخلی نگریست که باید توسط چین حل شوند.

ما میدانیم که در تظاهرات توده ای میدان تین آن من و سایر بخشهای چین نه تنها عناصر ضد انقلابی بلکه تعداد زیادی دانشجو، اقشار پایینی روشنفکران و مردم زحمتکش نیز شرکت داشتند.

مسئولیت از بین بردن منبع ناآرامی فزاینده اجتماعی بر دوش رهبران چین و مردم آن است ـ این ناآرامی مدتها است که جریان دارد و توسط عناصر بورژوالیبرال و قدرتهای بزرگ سرمایه داری مورد استفاده قرار گرفته و به بحران، گیجی و تراژدی انجامیده است.

نیروهای میهن پرست و مترقی چین باید از رشد سرمایه داری که در زیربنای جامعه صورت گرفته يك ارزیابی بعمل آورند و با گسترش آن و همچنین با گسترش لیبرالیسم بورژوائی در روبنای جامعه چین مقابله کنند.

ما توطئه های امریکا و ژاپن و سایر قدرتهای بزرگ سرمایه داری را که در امور داخلی چین مداخله می کنند، و استفاده آنها از عناصر ضدانقلابی، رهروان سرمایه داری و اپورتونیستهای راست در چین را محکوم می کنیم.

سرمایه داران بزرگ داخلی و خارجی، صاحبان تولید کوچك و تجار و دهقانان ثروتمند در عرض مدتی طولانی حق مالکیت بر ابزار تولید و توزیع،

از دشمنانش دفاع کرد!؟

اکنون یك ارتش ارتجاعی است، با خونسردی چندین هزار معترض غیر مسلح را به گلوله بست. هرچند رهبری ح.ك.ف با قطره چکان برای دانشجویان و سایر شورشگران احساس همدردی پخش میکند ولی اساساً در کنار رژیم ایستاده است ـ هرچند سمتگیری آنها با رژیم یواشکی، دزدکی و با احساس خجالت از جنایات وقیح آن است. اگر با رژیم سمتگیری نکرده اند چرا اینهمه در مورد خطر «لیبرالیسم بورژوائی» ـ اسم رمزی که دن روی دانشجویان معترض و همچنین مشوق آنان که انحصار دارودسته دن بر قدرت را زیر سوال برده اند ـ قافیه بافی کرده و حتی اشاره ای به فاشیسم بورژوائی در دولت و حزب نمی کنند؟ صدور اخطارهایی مبنی بر اینکه ممکن است مرتجعین «چین را به مستعمره نوینی برای امپریالیستها بدل ساخته و یك رژیم تروریستی سفید برپا دارند»، معنایی جز این ندارد که مردم باید حول رژیم کنونی جمع شوند. این اخطارها برای پنهان کردن این واقعیت است که رژیم کنونی مدتهاست چین را در سراشیبی تسلیم به امپریالیسم انداخته و رژیم دن خود یك «رژیم تروریستی سفید» است.

ح.ك.ف بیانیه خود را با یادآوری آموزه های انقلابی مائو تسه دون به پایان میرساند و این در حالی است که سیستم مورد حمایتش مائوئیستهای واقعی چین را زندانی و شکنجه کرده اند. مهمترین خدمت مائو، آموزه های او در مورد ادامه مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم و دست زدن به انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا برای ریشه کن کردن رهروان سرمایه داری نظیر دن سیائو پین و پیشروی بسوی کمونیسم بود.

بسیاری از مردم، چه در چین و چه در سراسر جهان از وقایع اخیر تکان خورده و برای جمعبندی درسهای احیاء سرمایه داری در چین و برای درك این مسئله که تنها یك انقلاب سوسیالیستی دیگر چین را نجات خواهد داد، دوباره به مائو روی آورده اند. متأسفانه بنظر میرسد رهبری ح.ك.ف جزو این مردم نیست. مدتی است که انقلابیون سراسر جهان از رهبری ح.ك.ف میخواهند راهی را که در پیش گرفته رها کند و به مسیر مائوئیستی انقلاب پرولتری بازگردد. ح.ك.ف در مواجهه با کشتار اخیر کماکان «دفاع» از مائو را با دفاع از رژیم های قصابی چون چین و شوروی باهم می آمیزد و با این کار لطمه بزرگی هم به خود، هم به مبارزه رهائیبخش فیلیپین و هم به انقلاب جهانی پرولتری می زند. ●

و وقایع چین

استثمار مردم زحمتکش و کسب سود شخصی را بدست آورده اند. این حقوق، قبل از اینکه بورژوازی کاملا قدرت سیاسی را غصب کند، جزء بزرگترین و مهم ترین حقوق بورژوالیبرالی هستند.

ولی قدرتهای بزرگ سرمایه داری و مرتجعین چین مارکسیسم و سوسیالیسم را موجد امراض سرمایه داری قلمداد می کنند ـ امراضی مانند مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و توزیع، سودجویی، نابرابری شدید اقتصادی، سرمایه گذاری بیش از حد در سرمایه ثابت غیر مولد، مصرف گرایی عده ای قلیل، تورم، فساد و بیکاری. قدرتهای بزرگ سرمایه داری و مرتجعین چین اکنون در تلاشند تا حزب کمونیست چین و جمهوری خلق چین را با استفاده از بحران اقتصادی سیاسی و لیبرالیسم بورژوائی که بخش مهمی از روبنا را در اختیار دارد، سرنگون کنند.

ما با روحیه انترناسیونالیسم پرولتری دفاع خدشه ناپذیر خود را از انقلابیون پرولتر چینی و توده های وسیع ـ که برای برافراشته نگاهداشتن چهار اصل، دفاع از راه سوسیالیستی، دفاع از دیکتاتوری دمکراتیك خلق، دفاع از رهبری حزب کمونیست، و دفاع از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون مبارزه می کنند ـ اعلام می کنیم.

چین شدیداً به یك جنبش توده ای انقلابی ضدامپریالیستی به رهبری انقلابیون پرولتری و به حمایت نیروهای انقلابی در سایر کشورها نیاز دارد. در غیر اینصورت قدرتهای بزرگ سرمایه داری و مرتجعین چینی توده ها را به مسیری انحرافی کشانده و چین را به یك مستعمره نوین امپریالیسم بدل کرده و رژیم تروریستی سفید ایجاد می کنند.

برای انقلابیون پرولتری و مردم جهان روشن است که ناآرامی های اخیر چین بدلیل شکست مارکسیسم ـ لنینیسم و سوسیالیسم نیست. بلکه نشاندهنده این است که داشتن رابطه نزدیك باقدرتهای کاپیتالیستی و سرمایه داری احیاء شده تا چه حد برای یك کشور سوسیالیستی زیانبار است.

در این ناآرامی ها که نتیجه لطمه های وارده توسط سرمایه داری، اپورتونیسم راست و ضد انقلاب است، آموزه های انقلابی رهبر کبیر حزب کمونیست چین، مائوتسه دون، پرنورتر از همیشه بمثابه چراغی که راهنمای خلق چین است، می درخشد.

۶ ژوئن ۱۹۸۹

پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (م.ل) بمناسبت بیستمین سالگرد تاسیسش

رفقا،

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خود را در بزرگداشت بیستمین سالگرد تاسیس حزب کمونیست هند (م. ل) در ۲۲ آوریل ۱۹۶۹، سهیم میداند.

ح. ك. ه (م. ل) تحت رهبری رفیق ارزشمند، چارومازومدار، بمشابه بخشی از جنبش جهانی و تازه مولود مارکسیست ـ لنینیستی و مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن تحت رهبری رفیق مائوتسه دون و با الهام از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، بنا نهاده شده است.

ح. ك. ه (م. ل) از همان بدو تاسیس بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون متکی بود. این حزب هوادار جنك دراز مدت خلق علیه طبقات ارتجاعی حاکمه و دولتشان بود. این حزب طرفدار بسیج اقشار گسترده توده ها، بویژه دهقانان ستمدیده و اتکاء بدانان بود. این حزب بمشابه دشمن سازش ناپذیر امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم قد علم کرد.

تاسیس ح. ك. ه (م. ل) بطور لاینفکی با مبارزه قهرمانانه ناگزالباری تحت رهبری رفیق مازومدار گره خورد و بنوبه خود توفان قدرتمند انقلابی توده های تحت ستم را رها ساخته و جرقه های ناگزالباری را به اقصی نقاط هند پراکند. در حقیقت، علیرغم تمامی تلاشهای مداوم دشمنان طبقاتی، رویزیونیستها و اپورتونیستهای رنگارنك، جرقه های ناگزالباری هرگز خاموش نشد.

از زمان تاسیس ح. ك. ه (م. ل) تا کنون روشن شده است که روند انقلاب در هند پیچیده است. رفیق مازومدار و بسیاری مبارزان دیگر به شهادت رسیدند، و یك سلسه مسائل پیچیده در مورد راه انقلاب در میان مارکسیست ـ لنینیست های کشورتان بازتاب یافته و موضوع مطالعه و بررسی، مباحثه و مبارزه دو خط مشی بوده است.

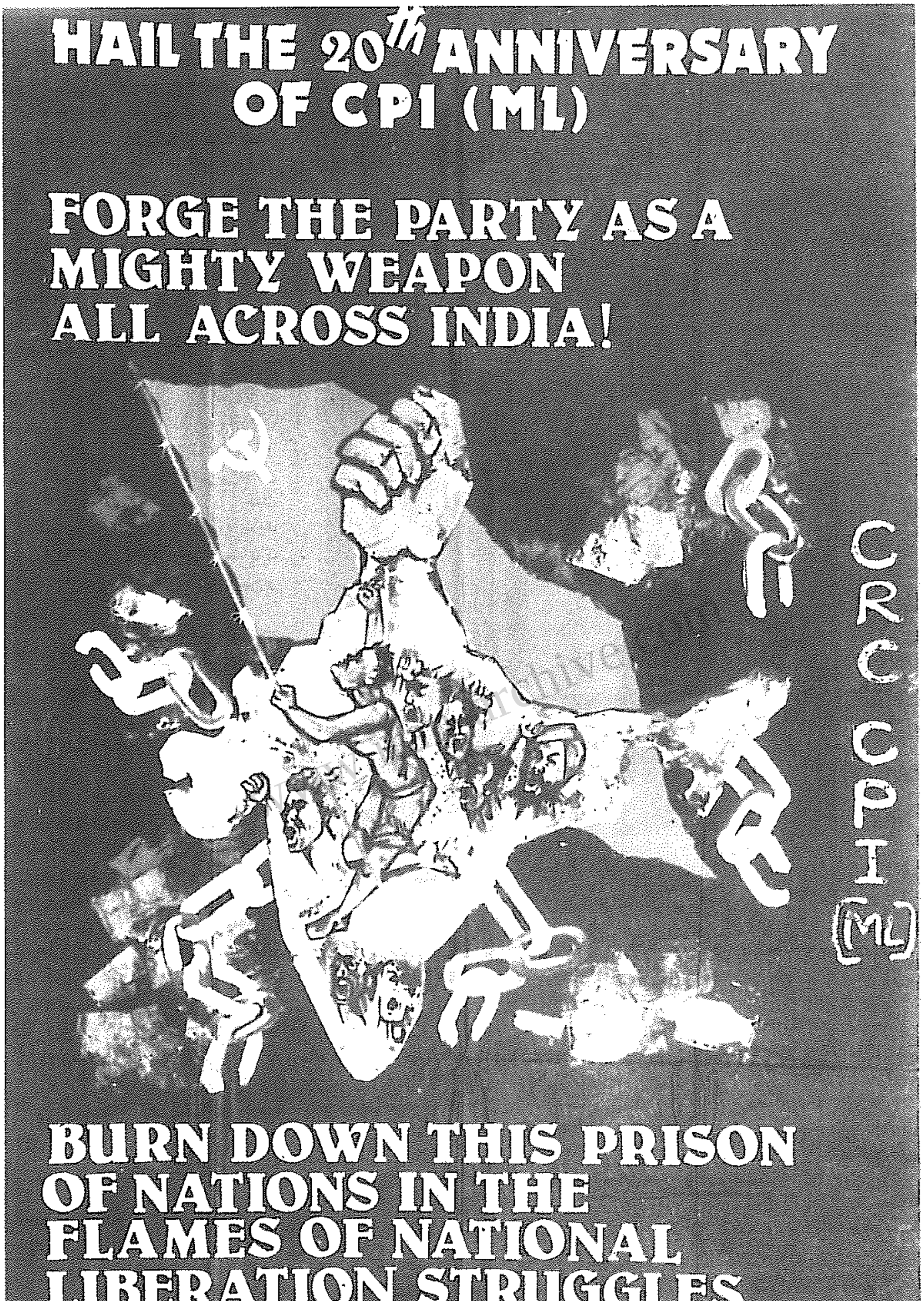
امروزه اوضاع انقلابی در هند کماکان در حال پخته شدن است. کماکان ضرورت سازماندهی مجدد حزب حول خط مشی صحیح مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون بطور عاجلی طلب میشود. صمیمانه آرزو داریم که شما در دوره ای که در پیش است به پیروزیهای نوینی در این نبرد دست یابید.

ح. ك. ه (م. ل) از همان بدو تاسیس، خود را وقف دستیابی به هدف کمونیسم کرده و به انقلاب جهانی پرولتاریایی خدمت نموده است. تجربه مبارزه اش بخش مهمی از میراث انقلابی مشترك جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سایر نیروهای مائوئیست جهان میباشد.

با به اهتزاز در آوردن بیرق سرخ ناگزالباری، با استمرار در بکارگیری علم انقلابی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون در شرایط مشخص هند، با آغاز مبارزه مسلحانه انقلابی توده ها و اتکاء بر آن، با پشتیبانی از امر رهایی خلقهای هند، با پیشبرد انقلاب دموکراتیك که امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات را هدف گرفته، ح. ك. ه (م. ل) بیشك به پیروزی های نوینی دست خواهد یافت و خدمات بس بزرگتری به پیشبرد انقلاب جهانی ارائه خواهد داد.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۲۲ آوریل ۱۹۸۹

پوستر کمیته مرکزی بازسازی ح ک ه(م. ل) بمناسبت بیستمین سالگرد تاسیس حزب.





"جنك علیه جنگی مردم

حکومت آمریکا در اوایل سپتامبر یك جنك ۷/۸۶ بیلیون دلاری را «علیه مواد مخدر» اعلام کرد؛ اما این جنك از مدتی قبل آغاز شده بود. خبر فوق همراه بود با اعلام خطر ضمنی جرج بوش، سخنگوی اصلی امپریالیسم آمریکا، مبنی بر اینکه مواد مخدر «تله ای برای تمامی جامعه» است و دقیق تر اینکه یك «وضعیت جنگی» در دو کشور آمریکا و کلمبیا وجود دارد. البته، او مستقیماً اشاره ای به جنگی که هم اکنون در کشور همسایه کلمبیا، یعنی پرو در جریان است، نکرد. در هیچ عرصه ای هدف این جنك بین المللی، نه حمله به مواد مخدر و نه از بین بردن قاچاق آن بوده و هست. در هر دو مورد [داخل و خارج آمریکا ـ م] این حمله شریرانه ای است علیه توده های مردم و جنك تبهکارانه ای علیه ستمدیدگان که باید افشا شده و به طرف خود امپریالیستهای آمریکا و شرکایش در آمریکای لاتین و اطراف جهان برگردانده شود.

هدف این یورش بغایت ارتجاعی این است که از طریق شدت بخشیدن به سرکوب گشتاپووار در آمریکا و کنترل اقلیت های ملی و محله های فقیرنشین هرچه بیشتر برای دوران سخت آینده امپراطوری آمریکا تدارك ببیند و آمریکا را از نظر نظامی و سیاسی در موقعیت بهتری برای دفاع از منافعش در آمریکای لاتین قرار دهد؛ این یورش همچنین هماهنك است با تحکیم نفوذ آمریکا در رژیم های هوادارش و مهار کردن مقاومت توده های این کشورها، بطور خاص در پرو که جنك خلق برهبری حزب کمونیست پرو گامهای عظیمی به پیش برداشته است.

همدستی آمریکا

اولا امپریالیستهای آمریکا، در زمره بزرگترین معتادین سود در روی زمین هستند، از این رو وقتی آنان میگویند علیه قاچاق موادمخدر مبارزه می کنند مانند آنست که هیتلر مدعی مبارزه علیه نظامیگری شود. طبقه حاکمه آمریکا همانی است که در اوائل سالهای ۱۹۷۰ درآمد هروئین بدست آورده از مثلث طلائی در جنوب شرقی آسیا را برای جنك پنهان خود در لائوس بکار برد؛ و این اواخر بطور کامل در تجارت عظیم هروئین که گروههای چریك افغانی هوادار آمریکا براه انداخته اند درگیر بوده است. هماطور که نوشته ضمیمه شرح میدهد، در سراسر تاریخ شکل گیری سلاطین مواد مخدر و تجارت کوکائین، تاریخ جای پای کامل ارگانهای مرکزی قدرت سیاسی آمریکا واضح است ـ ریاست جمهوری، سیا، شورای امنیت ملی و سازمانهای تحت کنترل آنان مانند دفتر امور اجرائی موادمخدر. خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

با استفاده از شبکه ارتباطات خود در جهان زیرزمینی، در مافیای «قانونی»، دوایر بانکی، حکومتهای دست نشانده فرتوت و دیکتاتوری هایی که در



جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو یکی از آماج اصلی کارزار باصطلاح «جنگ علیه موادمخدر» است.

"مواد مخدر" علیه است

سراسر نیمکره غربی علم کرده اند، در آکادمیهای پلیس و تسهیلات تعلیماتی نیروهای مسلح که بوجود آورده و تغذیه مالی میکنند، در سازمانهای جاسوسی خود، و درست در میان پاسگاه های کنترل مرزی و ادارات پلیس خود، این خود امپریالیستها هستند که پدرخوانده های این جنایت شدیداً سازمان یافته و پررونق میباشند.

کنترل کامل آنان بر تجارت بین المللی مواد مخدر هرگز صرفاً برای انباشت ثروت نبوده است. عده ای در بورژوازی آمریکا از قبل تجارت مواد مخدر رشد کرده و منتفع شده اند (البته برخی اوقات ارگانهای آنان بطور همزمان قاچاقچیان را تحت تعقیب قرار داده و حتی دستگیر میکنند) اما آنان همیشه تجارت خود را به پیگیری اهداف مبرم تر و محوری تر مربوط به تقویت موضع سیاسی و نظامی جهانی خود پیوند داده اند که امروزه خاص ترین آن در آمریکای جنوبی و مرکزیست. وقتی رئیس سابق سیا و رئیس جمهور فعلی آمریکا، یعنی بوش می گوید «مواد مخدر یك مسئله امنیت ملی است» منظورش همین است.

کمك مالی رسمی به جنك کنترا علیه حکومت ساندینیستها در نیکاراگوا، کمك مالی «خصوصی» به آنان از منبع درآمد مواد مخدر، تلاشهای مکرر آمریکا برای عزل و استرداد مانوئل نوریگا، رئیس جمهور پاناما (و جایگزین کردن او با فرد وفادار امروزی تری) که در تجارت موادمخدر دست داشته، اعلام جهادی ناگهانی علیه کارتلهای کوکائین در کلمبیا، همه و همه اجزاء مختلف یك تعرض استراتژیك کلی می باشند.

این مجریان ترور و سرکوب که مورد تنفر توده های جهان اند، ریاکارانه به تجارت مواد بعنوان آلوده کننده شماره یك تمدن آمریکا حمله می کنند و بطور عریان «حضور» نظامی و تکنیکی خود را در خارج شدت می بخشند و امیدوارند از طریق این تبلیغات به موقعیت بهتری دست یابند که به آنان فرصت بیشتری برای دخالت در کشورهای «بی ثبات» مختلف مرزهای جنوبی خود بدهد. توجه فی الفور آمریکا عبارتست از کمك به طبقات حاکمه متزلزل و تکه تکه شده کلمبیا برای حدادی یك دستگاه دولتی مناسبتر و باثبات تر هوادار آمریکا. اما این «جنك» را نمی توان از موقعیت نه چندان مناسب آمریکا در آمریکای لاتین تفکیك کرد. پرو زخمی بر بدن آمریکاست، زخمی که مرتب عمیق تر میشود. در آنجا حزب کمونیست پرو (ح ك پ) جنك خویش را رهبری کرده و موفقیت های برجسته ای کسب می کند ـ جنك خلقی که هدف مستقیمش برانداختن طبقه حاکمه ارتجاعی و قطع چنگال های تمامی امپریالیستهای شرق و غرب می باشد.

مبارزه با چریك ها، نه با کوکائین

هلیکوپترهای آمریکایی و خلبانان

حکومت آمریکا مدت دو سال است که بهمراه ارتش پرو «ماموریت های ضد مواد مخدر» در پرو انجام میدهند. (قبل از آنهم «مشاور» می فرستادند.) اکنون آمریکا میخواهد که نقشی آشکارتر بعهده گرفته و به حکومت مفلوك گارسیا در جنگش علیه جنك خلق تحت رهبری ح ك پ کمك نماید. سمپاشی مناطق از سوی آمریکا جهت باصطلاح نابود کردن محصولات کوکا، نتیجه معکوسی ببار آورده است. گونزالو، صدر ح ك پ در مصاحبه اش با روزنامه پروئی اِل دیاریو که وسیعاً پخش گردیده است، اظهار داشت، «ما همچنین برنامه آپرا را در ناحیه رودخانه هوالاگای علیا محکوم می کنیم؛ آپرا تحت بهانه مبارزه با قاچاق مواد مخدر استفاده از حشره کش کشنده «اسپایك» را مجاز شمرده؛ این حشره کشی است که خود یانکی ها میگویند مانند بمب های اتمی کوچك است.»

متعاقب کارزار «اعتصاب مسلحانه» که در اوت ۱۹۸۸ تحت رهبری ح ك پ علیه پاشیدن سم اسپایك صورت گرفت، در شهر تینگوماریا، آمریکا سمپاشی را متوقف کرد. آنان از پاسگاه خود در تینگوماریا به یك پایگاه تقویت شده شمالی در سانتالوسیا عقب نشینی کردند. از آنجایی که جنگهای بزرگ در این مناطق توسعه یافته و نفوذ رزمندگان ح ك پ افزایش نموده، آمریکا از این مسئله بعنوان بهانه ای برای فرستادن نیروی نظامی بیشتر استفاده میکند و در این رابطه درخطر بودن پرسنل آمریکایی را مطرح میکند. این حیله ای است که قبلا بارها شاهدش بوده ایم؛ طبق آن توده های کشورهای تحت سلطه آمریکا برای آمریکا «خطرات امنیتی» در بر دارند و این بهانه ای می شود برای تجاوز امپریالیستی گسترده تر.

سلطه امپریالیستی و استثمار نیمه فئودالی، زندگی توده های پروئی را به ویرانی کشانده است؛ تعداد عظیمی از آنان برای گذران زندگی به تولید خرد کوکا روی آورده اند که برای تبدیل شدن به کوکائین به معامله گران کلمبیائی فروخته می شود. البته این خود حکومت و طبقات حاکمه پرو است که بیشترین سود را از فروش مواد مخدر بدست می آورد، زیرا این درآمد چند میلیارد دلاری به دفع فروپاشی اقتصاد پرو که متکی به واردات بوده و بیش از ۱۴ میلیارد دلار بدهی خارجی دارد، کمك می کند. آلن گارسیا رئیس جمهور پرو علناً از پروئی هائی که در اروپا ارز خارجی بدست آمده از فروش کوکا را در اختیار دارند؛ عاجزانه استدعا کرده است که این پول را به پرو برگردانند ـ بدون مالیات ـ تا در خدمت اقتصاد لرزان او قرار گیرد.

این موفقیتهای جنك انقلابی خلق تحت رهبری ح ك پ است که مایه نگرانی اصلی امپریالیستهای آمریکا درآن کشور است؛ نخست بخاطر آنکه آنان بیم دارند بطور قطع پرو را از دست بدهند و دیگر اینکه سایر کشورهای آمریکای لاتین، که شرایط آنها نیز برای انقلاب پخته است، از پرو پیروی کنند. آمریکا فعالانه این مسئله را مورد بررسی قرارداده که آیا می تواند (یا ناگزیر است) وارد یك جنك وسیعتر شود: در حالی که «درسهای ویتنام»، آمریکا را عذاب می دهد، اما بطور جدی امکان دست زدن به دخالت مستقیم توسط نیروهای زمینی را با جدیت سبك و سنگین می کند ـ و تدارك نیز می بینند؛ چنین حرکتی مسلما در پرو و دیگر جاهای آمریکای لاتین و همچنین خود آمریکا با مقاومت روبرو خواهد شد.

چنین گامهایی تحت پوشش مسخره «مبارزه با سرچشمه های مواد مخدر» در جریان است. تسهیلات تعلیماتی ضد چریکی به کمك آمریکا در حال ساخته شدن است. یك نمونه برجسته از فرستادن سرباز به منطقه آند در سال ۱۹۸۶ بود که آمریکا با تانك و تجهیزات نظامی، حدود ۱۶۰ سرباز را به مزارع کوکا در بولیوی ارسال کرد. بیشتر مبلغ ۲۶۱ میلیون دلاری که اخیرا آمریکا برای مرحله آمریکای لاتینی «جنك با مواد مخدر» تصویب کرده است (بخشی از بودجه ۲ میلیارد دلاری که برای ۵ سال آینده اختصاص یافته) برای مبارزه با ح ك پ و همچنین کمك به رژیمهای کلمبیا و بولیوی کنار گذاشته شده.

باثبات کردن کلمبیا

یك روی سکه جنك مواد مخدر امپریالیستها، علیه سیاهان و دیگر توده های آمریکاست؛ در روی دیگر این سکه ظاهرا کلمبیا مرکز توجه است درحالی که نگرانی در حال افزایش آنان در مورد پرو می باشد. ظاهر امر آن است که آمریکا به حکومت کلمبیا کمك می کند که آنان سردسته قاچاقچیان را دستگیر کرده و به آمریکا تحویل دهند ـ یعنی سلاطین مواد مخدر را که سالانه هزاران تن کوکائین را در خیابانهای آمریکا و دیگر کشورها به قیمت میلیاردها دلار بفروش می رسانند. اما سلاطین واشنگتن این سختگیریها را از برای چیز دیگری براه انداخته اند؛ آنان از ویرگیلیو بارکو، رئیس دولت کلمبیا، می خواهند که شدت عمل بخرج داده و اوضاع کلمبیا را تحت آتوریته خود درآورد. اگرچه عملیات «دزد و پلیس» این سناریو، همراه با صحنه کمین های مکارانه پلیس، در حالی که بمبهای مافیائی در شهر منفجر می شود و فروشندگان فراری مواد در مخفیگاههای جنگلی خود پنهان هستند، چیزی شبیه فیلمهای جیمزباند است؛ اما نبرد واقعی بیشتر در اطراف مسئله قدرت سیاسی دور می زند. در کلمبیا مسئله این است که قدرت سیاسی کاملا در پیوند با تجارت بین المللی کوکائین است.

کلمبیا دیرزمانی است که کاملا تحت سلطه امپریالیسم بوده و توسط آن معوج شده است. بیان آشکار این وضعیت «درگیر» بودن قریب به۱/۷۰۰/۰۰۰ کلمبیائی (از جمعیت ۳۰ میلیونی) در صنعت عظیم مواد مخدر است؛ صنعتی که برای یك اقلیت کوچك بسیار پرمنفعت است. با سودهای بدست آمده از مواد، سرمایه گذاریهای عظیمی در عرصه های دامداری، مستغلات و در هتل های زنجیره ای مهم، آژانسهای مسافرتی و دیگر بنگاهها انجام گرفته است. در برخی مناطق زمینداران بزرگ سنتی هنوز مزارع پهناور را با شرایط نیمه فئودالی اداره می کنند، در حالی که در سایر مناطق زمینداران کوچك خریده شده و زیر فشار زمینهای خود را به شرکتهای عظیم کشت و صنعت موادمخدر فروخته اند. گفته می شود کارتلهای قدرتمند کوکائین ۶۰ درصد زمینهای حاصلخیز که حتی در برخی نقاط به ۹۰ درصد می رسد را تحت کنترل دارند. پشتوانه همه اینها ترور و قهری است که ارتشهای موادمخدر، یعنی اوباشان مسلح وابسته به سلاطین موادمخدر اعمال می شود و اغلب از همکاری پلیس و ارتش ملی برخوردارند. در نقاطی که «مافیای» موادمخدر شبکه عملیاتی خود (آزمایشگاههای تهیه مواد، باندهای فرودگاه و دیگر تسهیلات حمل و نقل) را دایر کرده اند، نقش بسیار مهمی در امور سیاسی محلی داشته و حتی مقامهای سیاسی دارند.

کارتلهای موادمخدر بطرق مختلف در قدرت «سهیم» هستند؛ روی دیگر این واقعیت آن است که تجارت موادمخدر در

کلمبیا
ارتش، شبه‌نظامیان و نیروهای نظامی ویژه مواد مخدر

فرماندهی عالی نظامی تحت رهبری دولت و در پیوند با بورژوازی کمپرادور و زمینداران متکی به قاچاق مواد مخدر برای حفظ سلطه، ستم و استثمار توده های دهقان، طبقه کارگر و دیگر اقشار اجتماعی و برای مواجهه با چریکها، نیروهای مسلح ارتجاعی و مزدور ـ نیروهای شبه نظامی یا ارتشهای خصوصی ـ را بوجود آورده است. اینها نه تنها نیروهای مسلح کمپرادورها و زمیندارانی که سلاطین مواد مخدرند، می باشند بلکه نیروهای مسلح کل طبقات زمیندار و بورژوازی بزرگ هستند. آنها سلاح اضافی دیگری هستند که طبقات ارتجاعی برای دفاع از خود بخوبی بکار میگیرند؛ آنها در جهاد «ضد کمونیستی» شان از طریق کشتار جمعی، قتل روستائیان، رزمندگان، قضات، روشنفکران، رهبران اتحادیه ها و جماعتها به ترور سفید دست زده اند و جنگ روانی علیه اتحادیه های رزمنده، روزنامه نگاران و غیره براه انداخته اند؛ کارزار آنان در ۱۹۸۷، ۱۱۰۰۰ نفر و در ۱۹۸۸ تعداد ۱۰۰۰۰ کشته بجا گذاشته است.

بدینگونه دولت زمیندار ـ بوروکرات به ارتشهای خصوصی بعنوان جزئی از نیروهای مسلح، ستون این دولت فرتوت و پوسیده متکی است. در بسیاری ازموارد نیروهای متشکلی از ارتش، پلیس، سرویسهای امنیتی دولت و نیروهای شبه نظامی کارزارهای ترور در روستاها براه انداخته اند. گزارش داده میشود که ۸۰ درصد نیروی پلیس مدلین بوسیله کارتل مدلین کنترل میشود؛ تا ژانویه ۱۹۸۹ فرمانده پلیس ملی خودش نماینده ای از «سلاطین مواد مخدر» بود؛ و افسران فرمانده بریگادهای نظامی کارزارهای مشترکی را با نیروهای شبه نظامی علیه نیروهای چریك، جمعیت دهقانی و همچنین دیگر اقشار طبقاتی تدارك دیده و رهبری کرده اند.

انتخاب شده از مقاله، «ضعف دولت، بحران سیاسی و دموکراسی نوین»، این مقاله در شماره آوریل ۱۹۸۹ آلبورادو کمونیستا نشریه گروه کمونیست انقلابی کلمبیا، شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، درج گردیده است.

سراسر اقتصاد کلمبیا نفوذ کرده است؛ بخش مهمی از پول مواد، در رگهای تمام طبقات حاکمه کلمبیا در جریان است. فساد و همدستی در سوداگری کوکائین در دولت گسترده است چرا که شبکه های مواد که ارتباطات بانفوذی داشته و ثروتمند می باشند، قادر بوده اند هرکس و هر چیزی را که نیازمندند در اکثر سطوح حکومتی، قضائی و دستگاههای سرکوبگر بخرند. این مسئله بخشا بی ثمرگی آشکار «سختگیری» در کلمبیا را توضیح میدهد؛ کسب و کار همیشگی در کلمبیا فقط اندکی دچار وقفه گشته است.

مسئله ای که اوضاع را بیشتر پیچیده میکند قدرت چریکهای FARC («نیروهای انقلابی مسلح کلمبیا») هوادار شوروی می باشد که بهمراه نیروهای سوسیال دمکرات (و چریکهای) M ـ ۱۹ و ارتش رهائیبخش ملی در برخی از مناطق کشت کوکائین کلمبیا فعال بوده و دارای نفوذ هستند؛ گروه آخری هنوز قلمروهای دیگری را تحت کنترل دارد. اگرچه این نیروهای مخالف حکومت برخی اوقات با سوداگران مواد ساخت و پاخت می کنند و خود از این زد و بند سود می برند، با اینحال گاه شبه نظامیان، ارتش سلاطین مواد و ارتش حکومت مرکزی برای باصطلاح «از بین بردن کمونیسم» بیکدیگر پیوسته و به این نیروها و دیگران حمله کرده اند. (رجوع شود به برگزیده ای از Alborada Comunista)

میلیشیای خصوصی کارتلهای مواد که توسط افسران ذخیره ارتش اسرائیل و مزدوران کارکشته بریتانیا و آفریقا جنوبی تجهیز و تعلیم داده میشوند، نقش مهمی در این حملات داشته اند، این نه تنها ماهیت بغایت ارتجاعیشان در حمله به نیروهای مترقی را نشان میدهد بلکه بطور کلی نشانگر وفاداری عمیق شان به شیوه های سیا و امپریالیسم آمریکاست. (بنا به گزارشی بیش از ۸۰ درصد سلاحهای کلمبیا توسط اسرائیل و به قیمت ۳۵/۹ میلیون دلار تهیه گشته است.)

در چنین وضعیتی، این توده های تحت استثمار و ستم بوده اند که قربانی شده اند؛ نه فقط قربانی عده ای زمیندار، ارتش های افسار گسیخته بلکه قربانی خود حکومت؛ و این یك عنصر کلیدی در سناریوی آنان است. در اولین ماههای آغاز سختگیری ظاهری نسبت به قاچاقچیان درسال ۱۹۸۹، علاوه بر ترور و قتل روزانه، ۱۰/۰۰۰ نفر دستگیر و به زندان انداخته شدند که بسیاری از آنها یا توده های فقیر شهرها بودند یا سوداگر متوسط و یا خُرد مواد.

شماره آوریل alborado comunista، نشریه گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا، «فقدان یك اقتصاد ملی منسجم» را که ناشی از «جان سختی نیمه فئودالیسم، بخش صنعتی ضعیف، و توسعه شهری از هم گسیخته» تحت سلطه امپریالیسم و حاکمیت زمینداران و سرمایه داران وابسته بدان است را تحلیل کرده و نتایج ناشی از آن را برمی شمرد. بنا به گفته این نشریه «بدلیل ساختار اقتصادی و اجتماعی عقب مانده و ضعیف در کلمبیا....تمام سازمانهای طبقات حاکمه، بعبارت دیگر قدرت سیاسی آنان، نیروهای مسلح شان، احزاب سیاسی شان و غیره... نیز ضعیف میباشند... تاریخاً درون طبقات حاکمه جنگهای داخلی و تضادهای پیچیده بوده است که به شکل تضاد بین حکومت مرکزی و طبقات حاکمه در مناطق دور افتاده تجلی کرده است.» که بنوبه خود با مبارزات توده ها و سرکوب آنان توسط ارتشهای طبقات ارتجاعی، تداخل میکند. بنابراین سلاطین مواد مخدر بر زمینه اوضاعی سربلند کردند که دیر زمانیست در کلمبیا غالب است: قدرت روزافزون «جنگ سالاران» مستبد محلی که متکی است بر زمین، اتوریته نیمه فئودالی و ارتشهای خصوصی.

عملا مسئله این است که دولت مرکزی نه قادر است آتوریته نظامی و سیاسی خود را بر کل کشوراعمال کند و نه کاملا پاسخگوی نیازها و منافع امپریالیسم آمریکاست.

بنظر میرسد آمریکا تصمیم گرفته

زندانهای شیکاگو

«میانگین درآمد هر خانواده، نه هر نفر، در مجتمع های مسکونی وابسته به سازمان مسکن شیکاگو [شرکت ساختمان مسکن که دولت فدرال نیز به آن کمك می کند] ٤٦٥٠ دلار است. ٤ دهم از فقیرترین اهالی کل کشور، نه فقط شهر، در مجتمع های سازمان مسکن شیکاگو زندگی می کنند. اکثر اهالی مجتمع های مسکونی همگانی شیکاگو سیاهپوستان می باشند که واقعاً هیچ آینده ای تحت این نظام ندارند و خود آنان این را می دانند و این مسئله مقامات مسئول را بشدت نگران کرده است. مردمی که آنجا زندگی می کنند این را می دانند، و مقامات مسئول از اینکه مردم این را می دانند، نگرانند. و مقامات مسئول نیز می دانند...

زمانی که این ساختمانهای مسکونی مورد هجوم قرار می گیرند، دهها پلیس، گاهی بیش از صد نفر و گارد امنیتی «سازمان مسکن شیکاگو» که در واقع پلیس هایی هستند که توسط این سازمان اجیر شده اند، ساختمانها را محاصره می کنند و ورود به آنها را ممنوع می نمایند. هیچکس حق ورود و خروج از ساختمانها را ندارد. آنان در هر طبقه یك پلیس می گذارند که برخی از آنان سگهائی نیز بهمراه دارند. ساختمانهائی که تا کنون مورد هجوم قرار گرفته اند از هفت تا هفده طبقه را شامل می شوند. آنان بدون اجازه تفتیش، بدون علت و بدون اخطار، آپارتمان به آپارتمان را جستجو می کنند. آنان همیشه میگویند که در جستجوی مواد مخدر و اسلحه هستند. سپس aclu علیه این تهاجمات به دادگاه شکایت کرد. آنان اکنون عقب نشینی کرده اند، و هنگام تهاجم می گویند که منظورشان فقط بازرسی اداری است وهر صاحب مستغلاتی حق انجامش را دارد. اما دقیقاً همان کار لعنتی سابق را می کنند. اوه، حالا پلیس های اونیفورم به تن شیکاگو قرار است با سگهایشان بیرون ساختمانها منتظر بمانند، قرار نیست وارد آپارتمانها شوند و فقط بیرون منتظر می مانند!

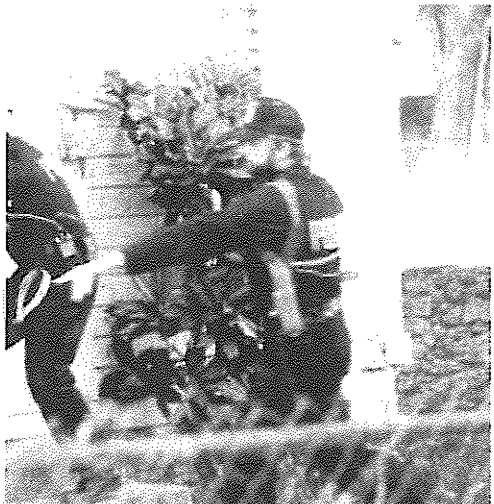
اهالی ساختمان گله وار به طبقه اول آورده میشوند؛ در آنجا مقر موقت تنظیم پرونده بر پاشده است. مردم مورد تفتیش بدنی قرار می گیرند تا اطمینان حاصل شود که چیزی با خود ندارند. از آنان عکس گرفته میشود. تمامی کسانی که بیش از شش سال داشته باشند باید برای ورود و خروج از ساختمان کارتهای شناسایی درست شده با این عکسها را داشته باشند...

آنان زمانی که این هجومها را انجام می دهند و در پی اسلحه و مواد مخدر هستند بندرت در این عملیات چیزی پیدا می کنند. سپس بروی صفحه تلویزیون ظاهر می شوند و از اینکه چیز زیادی بدست نیاورده اند معذرت خواهی می کنند. آنان عده ای را به جرم تخلفات جنائی و عده ای را نیز برای سایر اتهامات دستگیر کرده اند، اما تعدادشان بسیار کم است. استراتژی این نیست که زندانها را با مردمی که در مجتمع های مسکونی همگانی شیکاگو زندگی می کنند، پر نمایند. استراتژی اینست که مجتمع های مسکونی را به زندان تبدیل کنند...»

انتخاب شده از سخنرانی یك فعال کنفرانس «جنك با مواد مخدر» که در ژوئیه ۱۹۸۹ در واشنگتن دی سی برگزار گردید.

American Civil Liberties Union انجمنی متشکل از عده ای وکلای لیبرال آمریکا برای دفاع از حقوق مدنی شهروندان آمریکا ـ م

ترور پلیسی در آمریکا تحت لوای



است تحت پوشش ریاکارانه فشارآوردن بر سلاطین کارتلها، از طریق فرستادن بسته های «کمك» به بارکو (نزدیك به ٦٥ میلیون دلار کمك فوق العاده در زمینه اسلحه، تجهیزات و بویژه مشاورانی که در اوت ۱۹۸۹ فرستاده شدند) مستقیماً وارد عمل شده و بر وضع موجود لگام بزند و خود را برای دخالت بسیار بزرگتر، بخصوص با توجه به وضعیت حتی «پرخطر» تر در کشور مجاور یعنی پرو آماده نماید.

تظاهرات ضد حکومت آمریکا هم اکنون در محوطه دانشگاه بوگوتا آغاز گشته است، و اسنادی در مطبوعات بورژوازی ظاهر شده حاکی از آن که کمکهای آمریکا ربطی به نیازهای پلیس ملی که این «جنك» [جنك با مواد مخدر ـ م] را رهبری میکند، ندارد بلکه برای قوی کردن بنیه ارتش کلمبیا است.

قمار آمریکای لاتین

«مشاوران نظامی» حرف رمز آشنایی است در نقاطی که آمریکا بطور مخفی و علنی دست به عملیات زده است؛ مثلا در ویتنام درست قبل از اینکه آمریکا رسماً اعلان جنك دهد و صدها هزارنفر سرباز به آنجا گسیل داشته و یك جنك تجاوزگرانه تمام عیار امپریالیستی برای تضمین منافع آمریکا و موقعیت آن در جنوب شرقی آسیا براه اندازد، این حرف رمز بکار میرفت. زمانیکه بوش از «موقعیت جنگی» صحبت میکند

زن سیاهپوست ساکن در یك مجتمع مسکونی در سانفرانسیسکو

ما سیاهان بخاطر آنکه سیاهپوستیم، هر جا میرویم باید کارت شناسائی داشته باشیم. باید چیزی داشته باشیم که هویتمان را نشان می دهد. آنان همه جا جلوی ما را می گیرند ـ حقارت آمیز است. سوال می کنیم «آقا چرا جلوی مرا گرفته ای؟» جواب می شنویم، «برای اینکه مظنون بنظر میرسی. کارت شناسائی داری؟» مثلا من یکروز صبح جلوی خانه منتظر پدرم بودم تا مرا سوار ماشینش کند. بیرون منتظر او ایستادم تا مبادا با بصدا درآوردن زنك در، بچه ها را بیدار کند. ناگهان دو ماشین پلیس مثل اجل معلق ظاهر شدند. پلیسها بسرعت از ماشین بیرون آمدند: «ایست. تکان نخور!» و من گفتم، «من کارت دارم، کارت شناسائی دارم» یك پلیس سفید بود و برای زهر چشم گرفتن، یك زن سیاه پلیس نیز همراه آنها بود. من گفتم، «دارم کارت شناسائیم را درمی آورم، دارم کارت شناسائیم را درمی آورم، اسلحه ای ندارم!...»

آنها با هیبت و سنگینی بسیار ظاهر می شوند. آنها با این کارشان جوانان را مجبور به حمل اسلحه می کنند. من معتقدم اینجا دارد مثل یك کشور پلیسی میشود. مثلا وقتی میخواهی دنبال یافتن شغلی بروی باید آزمایش پیشاب انجام دهید؛ آنها حتی فقط بخاطر آنکه شغلی به آدم بدهند میآیند و از همسایه ها تحقیق میکنند. باصطلاح قرار است من یك شهروند آمریکایی باشم که در اینجا بدنیا آمده و بزرگ شده، با این وجود آنها حتی سطل زباله مرا می گردند، پیشاب مرا آزمایش می کنند. آنها حتی می دانند که صبحانه چه خورده ام...

اوضاع بدتر میشود. روزهای آخر است. منظورم اینست که باید اینطور باشد، چونکه فکر میکنم مردم منفجر خواهند شد، زیرا آنها هر روز بیشتر گلوی مردم را فشار می دهند. چیزی مانند بمب خواهد ترکید. مردم در سالهای ۶۰ سعی کردند بصورت صلح آمیزی مسیر نظام را تغییر دهند و اینها مردم را کتك زدند و سگهایشان را برای جستجوی آنان و هرچیزی ول کردند. بوی انقلاب را میتوان در فضا استشمام کرد. اما باید این را بصورت درستش انجام دهیم تا بدین ترتیب مبارزه مان منتهی به حفظ همان آدمهائی که این سیستم را می چرخانند، نگردد.

یك پرولتر از اتلانتا

اگر هنگام قدم زدن در خیابان، آنها جلوی شما را بگیرند، بدانید که دستگیر شده اید. آنان نمی گویند، «دستها بالا» ـ آنها فقط شما را محکم به دیوار می کوبند و سه تا اسلحه بطرف سر شما نشانه گرفته می شود؛ و میگویند که شما آدم نیستید و اصلا بیخود در آمریکا هستید.

درد، موجودیت آنهاست! سرچشمه [مشکل مواد مخدر] آنها هستند. آنها خودشان [مواد مخدر را] وارد اینجا میکنند. هواپیماها، کشتی ها، قایق ها مال کیست؟ مال ما که نیست. مال آنهاست. اگر آنها اجازه ندهند، امکان ندارد وارد شود.

منتخبی از «کارگر انقلابی» ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا، ۱۹ دسامبر ۱۹۸۸.

«جنگ علیه مواد مخدر» اعمال می شود.



منظورش موقعیت پرمخاطره آمریکا در دنیای امروز میباشد که ریسکهای آن بمراتب بیشتر از دهه ۶۰ است. امپریالیسم غرب در تمامی امپراطوری اش ویرانی و خرابی برای کشورهای تحت انقیادش در جهان سوم ببارآورده است و هرروز توده های بیشتری برای مبارزه با آن بپا میخیزند. امپریالیستهای غربی و رقبای بلوك شوروی شان علیرغم داد و فریادهایشان بر سر صلح بهیچوجه تدارکات خود را برای حل مسئله تقسیم مجدد وسلطه بر جهان از طریق یك جنك جهانی جدید متوقف نکرده اند.

اوضاع در آمریکای لاتین که آمریکا آنرا حیاط خلوت خود میداند بی ثبات است؛ هم شوروی برای نفوذیابی دست اندازی می کند و هم بخش های عظیم اهالی این کشورها با ماهیت «کمك» های آمریکا آشنا هستند و از نقش آمریکا در کشور خود متنفرند و حتی آمریکا میداند که طرح تجاوزش میتواند با مخالفت عظیم توده ای مواجه شود، اما از سوی دیگر محکم نکردن جای پا برایشان خطرات زیادی دارد. علاوه بر وضعیت پرو و کلمبیا، آمریکا درگیر نزاعهای مسلحانه درالسالوادور و نیکاراگوئه بوده، و این در حالی است که تشنج در پاناما اوج می گیرد. اخیراً شورشهای توده ای علیه اثرات طرحهای ریاضت کشی صندوق بین المللی پول، ونزوئلا را به لرزه در آورد. آنان بر روی انبار باروتی که خود در برزیل و درست در زیر گوش خود یعنی مکزیك ساخته

سلاطین مواد مخدر کلمبیا ساخت

صدور کوکائین در کلمبیا از اواسط دهه ۷۰ تبدیل به یك تجارت بزرگ شد. معدودی در شهر صنعتی مدلین، از جمله پابلو اسکوبار گاویرا و خورگه لوئیز اوچوا و اسکوئیز، به سلاطین سود در قاچاق کوکائین به آمریکا تبدیل گشتند. این مسئله تنها می توانست با حمایت مقامات بلند پایه حکومت کلمبیا که طرفدار آمریکا بودند صورت گیرد. زمانیکه اسکوبار برای اولین بار بخاطر انتقال کوکائین در ۱۹۷۶ دستگیر شد، دستور دستگیری او بطور مرموزی لغو گردید واو از حبس بیرون آمد. او دو ماه بعد بار دیگر دستگیر شد اما با ضمانت آزاد شد و اتهاماتش زیر سبیلی رد شد.

مقامات «امور اجرائی مواد مخدر» آمریکا نیز بر قاچاق از کلمبیا چشم فرو بستند. «دفتر امور اجرائی مواد مخدر» (DEA) یك دفتر در بوگاتا، پایتخت کلمبیا و همچنین شعباتی در مدلین، کالی و بارانکوئلا داشت. پسر عموی اسکوبار و دیگر افراد صاحب مقام‌خبرچینان DEA شدند و DEA بطور نزدیکی با واحد ضد مواد مخدر پلیس کلمبیا کار کرد. اما شبکه های کوکائین به توسعه و رونق ادامه دادند. هیچ ممانعت جدی برای سلاطین مواد مخدر بوجود نیامد.

تولید کوکائین نیازمند مواد شیمیایی خاصی مانند اتر است. نود درصد مواد شیمیایی مورد مصرف از کارخانجات آمریکائی و بقیه از اروپای غربی وارد می شود. با رشد تولید کوکائین ارسال مواد شیمیایی اساسی نیز از آمریکا افزایش می یابد. اما هیچ کوشش عمده ای برای متوقف کردن جریان یابی این مواد شیمیایی از سوی واشنگتن صورت نگرفته است. با این حال مقامات آمریکایی و رسانه های گروهی با گستاخی تمام تولید کنندگان کوکائین را سرزنش می کنند که چرا با سرازیر کردن مواد شیمیایی به درون آبها، به محیط زیست آسیب می رسانند.

قاچاقچیان مدلین برای گسترش تجارت خود نیازمند یك سیستم حمل و نقل پیشرفته تری از قاچاق چند کیلو در داخل چمدان هستند. کارلوس لدرریواس زمانیکه در اواسط سالهای ۷۰ در یك زندان آمریکا بود بفکر یك متد جدید قاچاق افتاد ـ حمل کوکائین از کلمبیا بوسیله هواپیما های کوچك خصوصی و استفاده از جزایر کارائیب جهت سوختگیری مجدد. لدر دست کمك به سوی یك خلبان آمریکایی، که از ارتباطات خوبی با مقامات باهاما برخوردار بود، دراز کرد. آنها بعداً در ۱۹۷۷ بطور موفقیت آمیزی ۲۵۰ کیلو کوکائین را بوسیله هواپیما و با استفاده از باهاما جهت سوختگیری، از مدلین به شهر آمریکائی فورت لادردال در فلوریدا حمل کردند.

بزودی لدر تمامی پایگاههای عملیاتی اش را به باهاما منتقل کرد؛ مقامات باهاما به او اجازه فعالیت آزادانه دادند. در سال ۱۹۷۸ حداقل یك و نیم تن کوکائین از طریق باهاما و دقیقاً با گذشتن از گمرك فرودگاه فورت لادردال حمل گردید. قاچاقچیان مدلین که کار مستقلانه داشتند، قادر شدند به شکرانه کارآئی بالای این روش کار، حمل و نقل مشترك بزرگی را سازماندهی نمایند. یك شبکه تعاونی متشکل از سلاطین مواد مخدر ظاهر شد که در انتها آنرا یك «کارتل» خواندند. در پناهگاه امن باهاما، قاچاق بی اهمیت به قاچاق پر اهمیت و پرسودی تبدیل شد.

شرکت در این عملیات تا به بالاترین مقامات باهاما، از جمله لیندن پندلینك نخست وزیر رسید. مردی که ضامن شغل مادام العمرش، سرمایه گذاران آمریکایی بودند. بنا به گزارشی پندلینك ۸۸۰۰۰ دلار طی یك ماه بعنوان رشوه جهت کمك به قاچاقچیان مواد دریافت کرد؛ او همچنین رشوه هائی را به جیب دیگر مقامات حکومتی و حزب حاکمه باهاما سرازیر میکرد.

کارتل مدلین در ۱۹۸۱ مجبور شد ستادهای خود را از باهاما به کلمبیا باز گرداند. میزان عملیات آنها از جزیره باهاما فراتر رفت و بالاتر از همه پلیس باهاما شروع به دزدیدن هزاران کیلو مواد و فروش بلاواسطه آن در میامی کرد. خانواده اوچوا، یك باند فرودگاه در بارانکیلا در شمال ساحل کلمبیا ساختند؛ و یك مهندس آمریکائی را به کلمبیا آوردند تا یك سیستم رادار دور بُرد را در نزدیکی مرز پاناما بنا سازد تا پروازهای موادبراه افتد....

آمریکا و نوکرانش در کلمبیا بین سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۸۴ شروع به سرکوب برخی از فعالیتهای کارتل کوکائین ....کردند. برخی از اعضای کارتل زیر این فشار قبول کردند که با آمریکا بر سر پروژه کنترا [مزدوران مسلح نیکاراگوئه ای ساخت آمریکاـ م] همکاری نمایند و برخی دیگر تصمیم گرفتند با انتقال عملیاتشان به پاناما طوفان را از سر خود دور کنند. کسانی که به پاناما رفتند، تحت حمایت نوریگا، «سرمایه» دیرین سیا، قرار گرفتند. نوریگا در راس نیروهای مسلح پاناما قرار داشت و قویترین چهره کشور بود. مقامات آمریکا، نوریگا را بعنوان اجراء کننده یك نقش مهم در حفظ امنیت کانال پاناما و توطئه های گوناگون در

اند، نشسته اند. حتی برخی از سگهای دست آموز و وفادار آنان احساس میکنند که لازم است، برای مثال، سر و صداهائی علیه تبدیل هندوراس به یك پایگاه نظامی عظیم آمریکا جهت عملیات مخفی و علنی راه بیاندازند. طبقه حاکمه آمریکا تصمیماتی مبنی بر اینکه باید به «حیاط خلوت» توجه کرد، اتخاذ کرده است؛ علم کردن جنك علیه مواد مخدر در این رابطه میباشد؛ البته میداند که این «توجه» خطرات و ریسکهائی را برای آمریکا در بردارد.

سرکوب سیاهان در آمریکا

جای شگفتی زیادی نیست جانیان وحشی که نظامی مانند امپریالیسم را اداره و تقویت میکنند «تازیانه» مواد مخدر که محصول خود و نظامشان است را تبدیل به جنگی علیه توده ها کرده و آنان را بخاطر خرید و فروش و استفاده از این مواد اعتیادآور و ویرانگر بزهکار قلمداد میکنند. حتی جای تعجب نیست این حرکات پلید بخصوص در زمانی رخ میدهد که فساد و قهقرای امپراطوری شان بیش از همیشه بافت جامعه باصطلاح وفور و ثروتشان را از هم میدرد و آنرا به اردوگاههای متخاصم تقسیم میکند. ریسکهای جهانی فزونی میابد، این «تخاصم» داخلی اوج میگیرد و بدین ترتیب امپریالیستها بطور فزاینده ای با نیاز استحکام بخشیدن به نظم داخلی خود، مواجه شده و در صدد هستند سرکوب و کنترل ددمنشانه اقشار سرکش اهالی را مشروعیت بخشیده و نهادی کنند ـ اقشاری که توسط همین سیستم به اعماق جامعه رانده شده اند. در

آمـــریکا

آمریکای مرکزی و کارائیب به حساب می آوردند و همین که زد و بندهای او با سلاطین مواد مخدر برای عموم آشکار شد، در پی یافتن جانشینی برای او شدند.

کوکائین و کنتراها

سایر عوامل کارتل مدلین، از جمله عده ای که به نوریگا متصل بودند، موافقت کردند تا با کوششهای آمریکا جهت پشتیبانی از نیروهای کنترا که علیه حکومت ساندنیستها در نیکاراگوئه جنگ میکردند همکاری نمایند. یك نمونه از این جریان در شهادتی که اخیراً در یك استماع دادرسی مجلس سنا صورت گرفت، معلوم گردید؛ در این دادرسی رامون میلیان رودریگز، یك حسابدار کوبائی الاصل که در پاناما مستقر بوده و رتق وفتق امور پولهای مخفی کارتل را بعهده داشت، شهادت داد. میلیان کارش را بعنوان قاصد تبعیدیان مرتجع کوبائی در میامی شروع کرد و کار قاچاق پول برای برنامه های ارتجاعی مانند حمایت از سوموزا دیکتاتور دست نشانده آمریکا در نیکاراگوئه و کارزار انتخاباتی ریگان را انجام میداد. او همچنین برای فرستادن پول به مرتجعین گوناگون هوادار آمریکا در آمریکای لاتین مورد استفاده سازمان سیا قرار گرفت. او در سال ۱۹۸۰ درگیر کار تمیز کردن پول [یعنی قانونی کردن درآمدهای غیر قانونی از مواد مخدر ـ م] برای کارتل مدلین شد و بین سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵ حدود ۱۰ میلیون دلار از سود مواد را برای کنتراها فرستاد. این کمك مالی با مشورت مامور قدیمی سازمان سیا یعنی فلیکس رودریگز صورت گرفت و به شرکتهائی که دارای پروانه سازمان سیا در فلوریدا هستند، داده شد.

برای مثال میلیان در اواخر ۱۹۸٤ نزدیك به ۲۰۰۰۰۰ دلار را مخفیانه در اختیار شرکت اوشن هانتر که یك «انبار مواد غذائی» متعلق به سیا در میامی است، داد؛ این شرکت بطور مرتب محموله های کوکائین کلمبیا را بوسیله قایقهای میگو از کوستاریکا دریافت میکرد. پول حاصله برای خرید خروارها اسلحه سنگین استفاده می شد؛ اسلحه های خریداری شده بوسیله فلوریدا ایر ترانسپورت (یکی دیگر از موسسات متعلق به سیا) به مزرعه ای در کوستاریکا حمل می شد تا در میان کنترا ها پخش شود. خبرچینان DEA و FBI به تلویزیون CBS گفتند که سازمان های مربوطه آنان دست به اقدامی علیه اوشن هانتر نزدند چراکه متوجه شدند عملیات قاچاق مواد به شمال برای کارتل بخشی از همان شبکه ای است که برای کنترا های در جنوب اسلحه میبرد.

اولیور نورث و شبکه «خصوصی»

در اواخر سال ۱۹۸٤ کنگره آمریکا کمك نظامی دولت فدرال به کنتراها را ممنوع کرد. در مقابل این تصمیم، سرهنگ دوم اولیور نورث که از سوی شورای امنیت ملی دولت ریگان در راس کمك به کنترا قرار داشت، چاره ای اندیشید؛ او فعالیت کمك رسانی به کنتراها را به یك شبکه «خصوصی» که بوسیله کاخ سفید کنترل می شد و اعضاء قاچاق زیرزمینی مواد مخدر هم بخشی از آن بودند، منتقل کرد. یکی از کارهای تیپیك مثلا این بود که باری سیل، «خبرچین» DEA یك آمریکایی بنام مایکل تولیور که خلبان کهنه کار مواد مخدر بود را استخدام کرد تا محموله های اسلحه رابه کنترا ها برساند و در باز گشت با محموله مواد بر گردد. سپس مواد مخدر فروخته می شد و پول حاصله برای خرید محموله های اسلحه مورد استفاده قرار می گرفت.

تولیور به CBS گفت او در یك پرواز که ماه مارس انجام شد، ۱٤ تُن اسلحه و مهمات بوسیله هواپیمای ٦ ـ DC از میامی به پایگاه هوائی اگواکیت، پایگاه تدارکاتی در هندوراس و ساخته شده توسط سیا، برای کنترا حمل کرد و در باز گشت به پایگاه نیروی هوائی هوم استد در جنوب فلوریدا ۲۵۳٦۰ پوند ماری جوانا حمل نمود. او در پرواز دیگری در ماه ژوئن خلبان هواپیمای ۳ ـ DC بود که حامل دو تُن سلاح بود و در بازگشت ۵۰۰ ـ ٤۰۰ کیلو کوکائین و دو تُن ماری جوانا را از کلمبیا بار هواپیما کرده و به باهاما پرواز نمود؛ در آنجا پلیس باهاما محموله را تخلیه کرد.

استفاده از تجارت مواد مخدر برای کمك رسانی به کنتراها حتماً مورد تایید بالاترین محفل واشنگتن قرار گرفته بود. CBS از میلیان پرسید که مامور سابق سیا، فلیکس رودریگز، زمانیکه سود مواد مخدر را برای کنترا ها جمع می نمود برای چه کسی کار می کرد و پاسخ شنید: «او مستقیماً به بوش گزارش میداد. من متقاعد شدم که او بطور مرتب به معاون رئیس جمهور گزارش می دهد.»

منتخبی از کازگر انقلابی، ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا ـ ٤ سپتامبر ۱۹۸۹

ایالات متحده، این بویژه وضعیت سیاهان و اهالی اسپانیائی زبان است؛ این وضع همراه است با افزایش شدید نژاد پرستی، ستم ملی و قتل و ضرب و شتم وحشیانه توسط پلیس.

کارل دیکس سخنگوی حزب کمونیست انقلابی آمریکا در کنفرانس مربوط به مواد مخدر در ژوئیه ۱۹۸۹ گفت که طبقه حاکمه از برخاستن ستمدیدگان هراس دارد و تلاش می کند از این حمله جهت به صف کردن قشر خرده بورژوازی در پشت سر خود استفاده نماید. «کسانی که این کشور را اداره می کنند، تجربه سالهای ۱۹٦۰ را بخاطر دارند؛ در آن زمان ترکیب مبارزه رهائی بخش مردم ویتنام و مقاومت گسترده ـ بویژه مبارزه سیاهان ـ در همین آمریکا بود که نظام آنان را از سر تا پا به لرزه در آورد. آنان میدانند که امروز خطرات بیشتری نسبت به سالهای ۱۹٦۰ در انتظارشان است.... آنان میخواهند از طریق «جنك علیه مواد مخدر» ستمدیده ترین مردمان را به رعب و وحشت اندازند و دم و دستگاه سرکوب خود را بگسترانند. آنان می خواهند طبقه متوسط را با این حرکت همگام سازند ـ به صورت پذیرفتن محدودیت هائی که آنان مقرر میکنند و قوانین بی رحمانه ای که تحت لوای حل مسئله مواد مخدر وضع می نمایند.»

همچنین جنك علیه مواد مخدر حلقه ای از زنجیره طولانی تصمیمات و برنامه های ارتجاعی بورژوازی آمریکاست ـ تصمیمات و برنامه هائی که طبقات گوناگون اجتماعی را دربر می گیرد. این برنامه ها و تصمیمات نقض حق زنان

برای سقط جنین، یك سری تصمیمات دادگاه عالی علیه اقلیتها، بیرون انداختن بی خانمانها به حاشیه خیابانها، تشدید استفاده از مجازات مرگ، چراغ سبز نشان دادن به جنایتهای نژاد پرستانه و عملیات مخفی و دست اندازی بیشتر به عرصه هنر جهت ضربه زدن به هنرمندان مترقی و رك گو، را در بر می گیرد.

یك نگاه اجمالی به «استراتژی ملی برای کنترل مواد» که بوسیله بوش و قیصر مواد مخدر، ویلیام بنت، اعلام شده نشان می دهد که جنك «مواد مخدر» چیزی نیست بجز بهانه ای برای حمله به توده های ستمدیده در آمریکا و افزایش سرکوب. آنان، برپاکردن مکانیسم ها و نهادهای کنترل که در آینده طبقه حاکمه به آنها نیاز خواهد داشت، و تلاش برای مانوس کردن توده ها بر آنچه که در پیش روی قرار دارد. مشخصه های اصلی برنامه بوش/بنت از این قرار است: ـ تقویت قدرت پلیس جهت «اجرای قانون» در سطح خیابان (۷۰۰ میلیون دلار) ـ ساختمان زندانهای جدید (۱/۳ میلیارد دلار) ـ حصارکشیدن بدور مجتمع های مسکونی (مستقلات) دولتی ـ سازمان دادن شهروندان در شبکه خبرچینی پلیس ـ سازمان دادن کارزار تبلیغات رسمی پلیس در مطبوعات ـ درست کردن یك مرکز جاسوسی سراسری مواد مخدر تحت رهبری اف بی آی و «دفتر اجرائی امور مواد مخدر» ـ اتخاذ تکنولوژی های پلیسی جدید برای جمع آوری اطلاعات و بازداشت کردن ـ اعمال کنترل بر فعالیتهای بانکی ـ گسترش آزمایشات مربوط به استعمال مواد و تنبیه استعمال کنندگان ـ تحکیم و نظامی کردن مرز آمریکا با مکزیك از جمله همکاری میان ارگانهای «کنترل» مهاجرین و ردیابی قاچاق مواد مخدر ـ افزایش تجهیزات ـ سیستم های خبر رسانی و عملیات مخفی پلیس و دادن آزادی عمل بیشتر به آن در خصوص دستگیری عمومی و «حذف اتوماتیك».

این جنبه ها تقریباً ۷۰ درصد بودجه چند میلیارد دلاری جنك با مواد مخدر را در بر می گیرد، بقیه مبلغ اختصاص دارد به برنامه های نظامی و سیاسی مرتبط با دخالت بیشتر در آمریکای لاتین که فوقاً شرحش رفت و برای راه انداختن پروژه هائی مانند «مرکز جمع آوری اطلاعات مشترك در حوزه دریای کارائیب» که از آنجا می توانند عملیات مخفی خود را صورت دهند. بالاخره، حاکمان آمریکا از کشورهای بلوك ناتو می خواهند بعنوان پوشش مشترك برای اجرای «تلاشهای چند جانبه» در کشورهای جهان سوم در طرح مبارزه با مواد مخدر شرکت کنند.

شماری از کشورهای اروپائی هم اکنون به صف «جنك با مواد مخدر» آمریکا پیوسته اند؛ آنان قول همکاری مشترك وسیع تر علیه «تروریسم» را داده و مدعی شده اند که از منتقل شدن بازار عظیم کراك (Crack کریستالهای کوکائین که شدیدا اعتیادآور است) از آمریکا به اروپا وحشت دارند. پلیس بین المللی یعنی انترپول که مقر آن در اروپاست متعهد گردیده هر چه عمیق تر خود را از طریق آرژانتین، در آمریکای لاتین درگیر کند؛ و آلمان غربی و بریتانیا متعهد شده اند «دانش گسترده» خود در مورد حفظ امنیت کله گنده ها و تکنیك های سرکوب که در نبردهایشان علیه «تروریستهای» اروپا یاد گرفته اند را پیشکش کنند؛ بعلاوه بریتانیا هم اکنون یك کشتی نیروی دریائی را برای کمك فرستاده، و کشتی شروع به گشت در آبهای کارائیب کرده است؛ فرانسه قول داده که پلیس ضد مواد به کلمبیا و ونزوئلا بفرستد و این همراه است با قول فرستادن تجهیزات رادار برای ردیابی «هواپیماهای حامل مواد» به اکوادور و همچنین تعهد داده است که در مبارزه با قانونی کردن پول های غیرقانونی زودتراز همه مصونیتهای بانکی را لغو کند.

امپریالیسم هرگز نمی تواند موادمخدررا محو نماید

مواد مخدر یك مشکل واقعی است که توده ها را به مرداب مهلك اعتیاد و رنج می کشاند و همیشه همراه است با ارتکاب جرمهای حقیر علیه توده های دیگر. با این وجود نظام امپریالیسم برای توده ها مشکلی بمراتب بزرگتر است و تا زمانیکه این سیستم را سرنگون نکنند، توده ها به دام استعمال موادمخدر خواهند افتاد ـ نه فقط استعمال «کراك» بلکه انواع دیگری از این مواد، زیرا که تهیه کنندگان و سودجویان محصولات جدید و خطرناکتری برای عرضه به بازار تولید می کنند. جالب آنجاست که مخدرات قانونی ـ الکل و دخانیات ـ بیشتر آدم می کشند.

امپریالیسم هرگز نمی تواند مشکل مواد مخدر را حل کند. امپریالیسم از آن سود می برد و شرایطی را بوجود می آورد که توده ها را به استعمال آن سوق میدهد.

قاچاقچیان ریاکار موادمخدر که جانمازه آب می کشند، و حکومت آمریکا را در دست دارند، نه خواهان کمك به دهقانان آمریکای لاتین برای تغییر نوع کشت خود هستند و نه رهانیدن جامعه از فروش و اعتیاد به مواد مخدر و کمك به جوانان برای «تطبیق» خود با نظامی که هیچ آینده ای برایشان عرضه نمی کند، بجز فقر، ستم ملی، زندان یا یك گلوله پلیس.

توده ها خود بطور فزاینده ای این واقعیت را درك کرده اند که هیچ راهی برای حل مشکلات اجتماعی که موجد جنایت و مواد مخدر است، ارائه نشده است؛ آنان می فهمند که برنامه بوش /بنت مبنی بر ایجاد بازداشتگاههای گسترده تر، خدمات رفاهی را قطع می کند تا بودجه فدرال را برای ایجاد زندانهای بیشتر و کنترل اجتماعی بیشتر استفاده کند. نظامی که معتاد به سود است، هرگز برای ریشه کن کردن بدبختیهائی که برای توده مردم بوجود آورده، اصلاح نخواهد شد. زیرا بهر حال استثمار همین توده منبع سود آنان است. چگونه ممکن است که این امپریالیستهای معتاد، ترك عادت کنند؟

تجربه نشان داده که تنها انقلاب می تواند مشکل موادمخدر را بمشابه بخشی از زیر و رو کردن کل جامعه، حل نماید. در سالهای انقلابی چین تحت رهبری مائو تسه دون، دولت پرولتری مستقیماً تجارت مواد و معامله گران مواد که ۷۰ میلیون نفر را به تریاك معتاد کرده بودند را زیر ضربه گرفت و مشکل عظیم مواد را در عرض ۲ سال بعد از پیروزی انقلاب بکلی از بین برد. تنها با بسیج مردم برای انقلاب کردن و محو مواد مخدر و همچنین فراهم آوردن امکانات مداوا و کمك به کسانی که نیازمند آن هستند، چنین چیزی امکانپذیر است.

جنك مواد مخدر یك تدارك مقدماتی و آماده شدن آمریکا برای دست زدن به جنگهای بزرگتر در درون و بیرون مرزهایش می باشد. جنك موادمخدر مسلماً زنك خطری فوری و مهم در مورد امکان دخالت مستقیم و غیرمستقیم آمریکا علیه جنك خلق در پرو است. باید ماهیت جنك موادمخدر را برای همگان افشاء کرد و تروریستهای واقعی موادمخدر ـ امپریالیستهای ایالات متحده و متحدینش در سراسر جهان ـ را زیر حمله گرفت.

یادداشتهائی بر اقتصاد سیاسی کوبا

کشتزارهای نیشکر را بسوزانید

به قلم: رودی مامبیسا

مقاله حاضرنخستین بخش ازاین نوشته است. چگونگی وابسته شدن کوبا به شکر و اینکه چگونه شکر، کاسترو و چریکهایش را به محافظین مسلح خود تبدیل نمود، نقطه تمرکز این مقاله است. بخش بعدی به نتایج این امرپرداخته و توسعه کلی اقتصاد کوبا طی سی سال اخیر، مسئله «کمکهای» شوروی ومقوله «سوسیالیسم وابسته» رابررسی میکند. ـ ج.ب.ف.

۱ ـ مقدمه: «توریسترویکا»ی کاسترو

جو عمومی در کوبا محزون است. مسئله فقط فشاراوضاع نیست ـ هرچند اوضاع هم فشار وارد می آورد. مساله آن است که کوبا به کجا می رود.

یك دهه فعالیت برای «همگون و عقلائی کردن» اقتصاد که به کلاف سر درگمی مانند سه میلیون آئین نامه کاری (بیش ازتعدادکل کارگران کوبا) و نرخهای گوناگون قطعه کاری و طبقه بندی مشاغل برمبنای سودآوری بنگاه یا بریگاد تولیدی منتهی گردید، نتوانست از رکود اقتصادی مجدد کوبا ممانعت بعمل آورد.(۱) کاهش جیره شیر و گوشت وافزایش هزینه حمل و نقل و بهای سایر مایحتاج، همراه با کارزار «اصلاحات» کاسترو ارائه شد. ظاهر پرزرق و برق «پیشبرد ساختمان سوسیالیسم ازطریق انگیزه های معنوی» نمیتواند شباهت این «اصلاحات» باطرحهای متعارف صندوق بین المللی پول مبنی بر سفت کردن کمربندها که همراه با کاهش واردات و افزایش صادرات، به قصد تامین ارز برای بازپرداخت بدهیها به طلبکاران خارجی صورت میگیرد، را لاپوشانی کند.

گفته شده که کاسترو هنگام دیدارگورباچف از کوبا درآوریل ۱۹۸۹ افسرده بنظرمیرسید، درحالی که ازقرار به گورباچف خوش میگذشت. اگرچه جزئیات اندکی ازمذاکراتشان علنی شده، اما عقیده عمومی براین است که کوبا مجبور خواهد بود قراردادهای معینی با بنگاههای شوروی منعقد سازد. این بنگاهها بنوبه خود مشمول موازین «حسابرسی هزینه» هستند. نتیجتا، توافقات اقتصادی کوبا و شوروی جزء به جزء بررسی خواهند شد و قاعدتاً هرجزء باید سودآوری نشان دهد.

عملکرد اقتصاد کوبا بدینگونه است: کوبا شکر تولید میکند؛ شوروی بخش اعظم آنرا به نرخ ثابت میخرد و بخشاً به جای آن نفت میدهد؛ کوبا این نفت را بهمراه شکری که روی دستش مانده در بازار جهانی به فروش میرساند؛ سپس کوبا از این ترکیب روبل و دلار برای واردکردن مواد خوراکی و سایر مواد و تولید شکر بیشتر، استفاده میکند. و اکنون که بهای نفت و شکر تواماً در بازارهای جهانی پائین است، بنظر میرسد که نیاز به دلارهای بیشتر جهت تسریع بازده سرمایه شوروی در کوبا، اجتناب ناپذیر باشد. فیدل کاسترو اخیراً مدعی شده که «توریسم سودآورتر از نفت است»؛ توگویی کشف بزرگی کرده است.(۲) این کشف برای بسیاری از کوبایی ها تجدید خاطره یك کابوس است. «دومین درو» نامی بود که به صنعت توریسم اطلاق شده و مکمل وابستگی کوبا به شکر خوانده میشد و قرار بود که بهمراه سلطه آمریکا از بین برود. درسال ۱۹۵۹ درهاوانا، یك صدهزار روسپی ـ یعنی بیش از ۱۰ درصد کل جمعیت پایتخت ـ به کار اشتغال داشتند. این تعداد بهمراه هزاران راننده تاکسی، گدا و غیره درانتظار تجار، توریستها و ملوانان آمریکایی بعضی خیابانها را به بازار مکاره تبدیل میکردند. قماربازی، فعال ترین بخش اقتصاد کوبا بود. درسال ۱۹۵۹، سیصد هزار توریست آمریکایی، کانادایی و اروپایی از انواع خدمات کسانی که توسط اقتصاد شکر به «عناصر مازاد» تبدیل شده بودند، بهره مند میشدند.(۳)

درسال ۱۹۸۸، با اندکی تاکید بیشتر بر پلاژهای ساحلی، کوبا ۲۲۵ هزار توریست کانادایی و اروپایی را جذب کرد. حکومت کوبا امیدوار است تا پایان دهه بعد این رقم را به دو میلیون توریست درسال برساند. هتل بزرگ هیلتون که زمانی ورود سیاهپوستان کوبایی بدان ممنوع بود ـ و بعداً «کنفرانس سه قاره» درسال ۱۹۶۶ به صورت سمبولیك در آن بر گزار شد که طی آن امپریالیسم آمریکا و چین انقلابی با هم مورد تقبیح قرار گرفتند ـ یکبار دیگر از زوج های برنزه شده و

شکم سیر مونترالی و میلانی پر شده است. کاباره های مملو از دختران رقاصه که زمانی بعنوان سمبل انقیاد کوبا مورد انزجار بودند، یکبار دیگر بکار افتاده اند تا با به نمایش گذاردن ذلت پر زرق و برق زنان کوبایی، پولدارهای مست خارجی را سرگرم سازند. مذاکرات برای انعقاد قرارداد با آژانس کلوپ مدیترانه clubmed در حال انجام است. (۴) پس از سی سال کمبود شدید مسکن، ساختمانهای مسکونی نوساز، هتلهایی با ظرفیت هزاران اتاق، پلاژهای تفریحی و یك فرودگاه کاملا جدید طی پنج سال آینده در اشتراك با سرمایه گذاران اروپایی ساخته خواهد شد.

یك ترانه اعتراضی که جدیدا بر سر زبانها افتاده چنین میگوید: «دلار مهمتراز مردم کوباست». چیزی را که بسیاری از کوبایی ها مطمئن بودند بدست آورده اند ـ یعنی، نقطه پایان بر اسارت کشورشان توسط آمریکایی ها ـ اکنون بنظر می رسد که به معرض فروش نهاده شده است. کوبایی ها می گویند که کاسترو، پرسترویکای نوع خودش را دارد: «توریسترویکا».

یك سند حزبی متعلق به سال ۱۹۸۸ در مورد «گسترش نارضایتی، نگرانی، و خشم» در میان مردم کوبا هشدار داده و تاکید بر لزوم اتخاذ تدابیری جهت کنترل «تبارزات بی انضباطی کاری و اجتماعی» می نهد.(۵) کاسترو در سخنرانی های ملال آورش در مورد فقدان روحیه و اشتیاق در میان مردم هشدار میدهد. روایات اخیر دیدارکنندگان از کوبا حاکی از گسترش بدبینی عمومی نسبت به حکومت است.

«کمکهای» سی ساله شوروی به کوبا به قیمت از دست رفتن روح و روان این کشور تمام شد (که جلوتر بررسی خواهیم نمود) ولی ثبات معینی را برایش دست وپاکرد (که محتوی این را نیز ارزیابی خواهیم نمود). واکنون که شواهد و قرائن از این حکایت می کنند که پرسترویکای گورباچف مشکلات بیشتری برای کوبا در انبان دارد، این ثبات نیز مورد تردید قرار میگیرد. کاسترو اخیراً دریك جلسه محرمانه گفت: «اگرتنها یك کشور سوسیالیستی درجهان وجود داشته باشد، آن کوبا است.» (۶) اما این گزافه گویی تنها زبان گوینده اش را آزار میدهد. بسیاری این استدلال مائوئیستی ما دال براینکه زمانیکه کاسترو دربغل شوروی افتاد سرمایه داری در شوروی احیا شده بود را قبول ندارند؛ وقتی که این احتمال را تائید نمایند که شوروی ممکن است دست از سوسیالیستی بودن بکشد، آنگاه مجبور خواهند بود به عقلانی بودن سیاست سی ساله کوبا که این جزیره را به شوروی وابسته نمود، شك کنند. یك «دیپلمات خارجی» که مشخص نشده (احتمالا روسی) متذکر گشت: «بیشتر از اینکه گورباچف به کاسترو احتیاج داشته باشد، کاسترو به گورباچف محتاج است.» (۷) تیره وتار بودن آینده کوبا که در خارج و داخل کشور علنی شده، یك سوال اساسی را مطرح میسازد: اول از همه، چگونه این چنین شد؟

۲ـ چگونه شکر کوبا را آفرید

از آنجا که خدایی وجود ندارد، وظیفه آفرینش کوبا بر عهده شکر افتاد.

بسیار پیش از اینکه پای شکر به این جزیره برسد، مردمی درآن می زیستند. اما هنوز کوبا نشده بود، شکر چهره این جزیره را تغییر داده و خلقش را آفرید. خلقی که تاریخشان تاریخ طغیان و جنك بود: طغیان علیه مناسبات تولیدی در حال تکوین و سایر روابط اجتماعی که از آن منتج شد و به شکر قدرت دهشتناك اعطاء نمود.

اروپایی ها درقرن شانزدهم نیشکر را از هندوستان به هند غربی بردند، و بردگان آفریقایی را نیز برای بریدن آنها بهمراه بردند. و بنوبه خود، تجارت این دو کالا [شکر و برده ـ م] نیروی محرکه ای در تکامل سرمایه داری و پیروزی سیاسیش دراروپا گردید.

درسال ۱۷۹۳ بردگان در هائیتی علیه اربابان فرانسوی خود شورش کرده و آنان را بیرون راندند. برخوردهای سیاسی دراز مدت میان دول استعمارگر برسرآن جزیره، مستعمره نشینان بیشتری را به کوبا سرازیر کرد و نیز توسعه تا آن زمان آهسته اش را شتاب بخشید. سراسر قرن نوزدهم، اوج شکر در کوبا بود. شکر فرمان پاکسازی جنگلهای مناطق حاره راصادر کرد ـ درست مثل زمانی که امر به نابودی بومیهای جزایر کارائیب که گردن به کار اجباری نمی گذاشتند، کرد. آثار اندکی از زندگی قبلی جزیره باقی مانده است ـ بجز برخی نامهای اماکن که دیگر بی مسمی شده اند، چیزی نمانده است.

شکر به اروپا فرستاده میشد که در آنجا به پول تبدیل شود و این پول درآفریقا صرف خرید برده میشد. بردگان به کوبا وسایر نقاط در «جهان نوین» فرستاده میشدند تادر آنجا پایبند شده و شکر بیشتری تولید کنند. در قرن نوزدهم، کوبا مقصد اصلی آفریقائیان بخت برگشته ای بود که بدست سفید پوستان گرفتار میشدند. بین سالهای ۱۵۱۲ و ۱۸۶۵، ششصد هزار آفریقایی به کوبا آورده شدند. بخش اعظم این شمار پس از سال ۱۸۲۰ که تجارت بین المللی برده به اصطلاح ممنوع شده بود، درکوبا اسکان داده شدند. معذالك، جمعیت سیاهپوست و «مولاتو» Mulatto در کوبا در اواسط قرن نوزدهم بیش از نصف این رقم نبود.(۸) آفریقایی ها پس از هفت تا ده سال کار طاقت فرسا دراین کشتزارهای نیشکر می مردند. طبق یك بررسی که درهمان زمانها انجام شده، زنان و مردان برده ۱۹ تا ۲۰ ساعت در روز و ۶ تا ۷ روز در هفته کار میکردند. اکثر برده داران ترجیح میدادندکه نیروی کار مورد نیازشان را از طریق خرید بردگان جدید تجدید کنند تا اینکه بردگان چند ساعت درهفته به منظور تجدید نسل دست از کار بکشند. مادران برده عموماً سقط جنین کرده و یا نوزاد را به محض تولد سر به نیست میکردند. چرا که ترجیح میدادند آنها برای برده شدن بزرگ نشوند.(۹)

سفید پوستان فقیر بیشتر جذب کار در کشتزارهای قهوه و بویژه تنباکو میشدند. تنها در نیمه دوم قرن نوزدهم بود که گروههای بزرگ اروپائیان به کوبا سرازیر شدند. چینی ها نیز به عنوان کارگر به کوبا آورده شدند. در اوائل قرن بیستم، کارگران بیشتری از جامائیکا، هائیتی و نیز سرخپوستان «یوکاتان» از مکزیك آورده شدند. امروز شمار سیاه پوستان کوبا به اندازه سیاهپوستان سایر جزایر همسایه نیست (تخمینها، بنا به نظر هر محقق، حول یك سوم تا اکثریت دور میزنند). اما بدلیل درصد بالای آفریقایی هایی که برای تجدید جمعیت به کوبا آورده میشدند، دراز مدت بودن تجارت برده (تاحدود ۱۸۸۰)، و ازبین رفتن بسیار دیر برده داری (۱۸۸۶) و این حقیقت که سفید پوستان به کشوری آمدند که از دیرباز مسکن سیاهان بود، کوبا را به «دختر آفریقا» بدل ساخت که مورد تجاوز برده داران قرار گرفت. وجوه تشابه زبانی، مذهبی و سایر خصوصیات فرهنگی توده های کوبایی، بویژه درمیان اقشار فقیر

وبیشتر از همه در روستاها، با خلقهای آفریقای غربی به سادگی قابل تشخیص است. در حقیقت این خصوصیات فرهنگی تا حدی تمام کوبایی ها از هر رنك و نژادی را در بر میگیرد.

طبق قوانین اسپانیا و مذهب کاتولیك کتك زدن گاو ممنوع بود ولی کتك زدن برده ممنوع نبود. بردگان میبایست کتك میخوردند، چرا که سر به طغیان بر میداشتند. غالباً کشتزارهای نیشکر را به آتش کشیده و به کوهستانها می گریختند (بدین دلیل برای چیدن دانه های شکننده قهوه و بویژه برگ تنباکو [نه برده بلکه] کارگر آزاد به کار گرفته میشد). طغیانهای سازمان یافته عمده ای در سالهای ۱۷۹۵ و ۱۸۴۴ به وقوع پیوست. رهایی از قید بردگی بدون سرنگون ساختن رژیم برده دار مورد حمایت اسپانیا، قابل تصور نبود. کوبایی ها از سال ۱۸۶۸، جنگی ده ساله برای استقلال و رهایی را آغاز کردند. اسپانیا نیم میلیون سرباز برای سرکوب یك میلیون کوبایی گسیل داشت. در سال ۱۸۸۰ نیز یك شورش عمده دیگر آغاز گردید که شکست خورد. در سال ۱۸۹۵، چریکهای سفید وسیاه تحت فرماندهی یك ژنرال سیاهپوست به یك جنك دیگر دست زدند که این بار موفق بود... اما درآستانه پیروزی بود که آمریکا به اسپانیا اعلان جنك داده و مستعمرات آن کشور (کوبا، پورتوریکو، گوام و فیلیپین) را از چنگش بدر آورد.

نیروهای آمریکایی کوبا را اشغال کردند. ماموریت آنها دوگانه بود: زدن تیر خلاص به اسپانیا و جلوگیری از تبدیل کوبا به «جمهوری سیاه». ارتش شورشی و پیروزمند کوبا از ورود به شهرها منع شد و منحل گشت. نیروهای آمریکایی از سال ۱۸۹۸ تا سال ۱۹۰۲ این جزیره را در اشغال داشتند. آنها پیش از ترك کوبا «اصلاحیه پلات» را در قانون اساسی این کشور وارد ساختند، بر طبق مفاد آن آمریکا اجازه می یافت به میل خود در کوبا دخالت کند. دهقانان خرد بدون داشتن سند بر روی زمینهای فردی یا جمعی کشت می کردند. یك قانون جدید به تصویب رسید که شرط کشت را در دست داشتن سند مالکیت زمین قرار داد. شرکتهای آمریکایی که کشتزارهای نیشکر را خریداری کردند، به کمك این قانون توانستند کسانی را که در راه گسترش سطح زمینهای زیر کشت نیشکر، جهت تامین مواد اولیه برای کارخانجات مکانیزه و جدید تصفیه شکر، مانع محسوب می شدند از سر راه کنار بگذارند. نیروهای آمریکایی برای حمایت از این رسم دوباره درسال ۱۹۰۶ کوبا را تصرف کرده و مدت سه سال در آنجا مستقر شدند. بار سوم در سال ۱۹۱۲ و بار چهارم در سال ۱۹۱۷، این کشور را اشغال کردند. این بار ۵ سال ماندند تا اینکه ارتش کوبا را بوجود آورده و مهره های سیاسی دست نشانده ای را بر مصادر امور گماردند تا برایشان حکومت کنند. بعداً در ازای اینکه شکر این کشور به جایگاه ویژه ای در بازار آمریکا دست یابد، کوبا کلیه محدودیتها و تعرفه های گمرکی بر واردات آمریکایی را لغو کرد. بعلاوه، آمریکا، شرقی ترین ناحیه جزیره کوبا به نام «گوانتانامو» را غصب کرد که هنوز هم در آنجا یك پایگاه دریایی عمده دارد. بعدها آمریکا از «گوانتانامو» برای تامین بمبهای ناپالم برای حکومت کوبا در جنك با شورشیان فیدل کاسترو استفاده کرد. هواپیما های آمریکایی مستقر در «گوانتانامو» می توانند خود را در مدت سه دقیقه به «سانتیاگو»، دومین شهر بزرگ کوبا، برسانند.

سودآوری شکر طی چندین قرن وابسته به برده داری بود ـ اگر چه این برده داری خود در خدمت بازار جهانی در حال شکل گیری سرمایه داری بوده و متقابلا کوبای برده نیز عمیقاً مورد نفوذ سرمایه داری واقع شد. در اواسط قرن نوزدهم، هاوانا پایتخت کوبا سومین شهر بزرگ قاره آمریکا محسوب می شد ـ درست پس از نیویورك و فیلادلفیا. کوبا جزء نخستین کشورهای جهان بود که از راه آهن سراسری برخوردار شد ـ درست همزمان با آمریکا و پیش از اسپانیا (مالك مستعمراتی اش). فی الواقع شهرهای کوبایی (مملو از سرمایه های آمریکایی که در اواخر قرن نوزدهم به این کشور سرازیر شده بودند) جزو نخستین شهرهای جهان بودند که از نیروی برق بهره مند شدند. لیکن راه آهن برای حمل و نقل شکر ساخته شده بود، نه حمل و نقل مردم. و این نیروی برق برای روشن ساختن مناطق شهری محل سکونت صاحبان کشتزارها، بازرگانان و کارکنان شهر نشین آنها، تفرج گاهها و باشگاههای قایقرانی و کاباره های آمریکاییها بود، نه برای روشن ساختن حتی کورسویی در کلبه ها، کپرها و سرپناه های بی در و پیکر مناطق روستایی.

و بالاخره وقتی که منطق سودجویی خودِ سرمایه در کوبا خواهان لغو برده داری جهت مکانیزه کردن کارخانجات شد، توسعه سریع جزیره نه به معنای توسعه سرمایه کوبایی بلکه توسعه سرمایه آمریکایی در کوبا بود. کشاورزی کوبا در جهت تامین آذوقه کارگران و تامین مواد مورد لزوم کارخانجات رشد نکرد. صنعت هم در جهت تامین احتیاجات کشاورزی و مابقی بازار داخلی توسعه نیافت. در عوض، کوبا به کشوری تبدیل شد که عملا چیزی تولید نمی کرد و ذخیره اش بسیار اندك بود. تقریباً همه چیزش از راه دریا و هوا از آمریکا (به فاصله ۱۵۰ کیلو متری) وارد می شد، و تقریباً همه تولیدش به همین طریق به آمریکا صادر میشد. گفته میشد که ناحیه تولیدی کوبا در نیویورك، و انبارش در میامی بود. خطوط تلفنی میان هاوانا و شهرهای آمریکا بسیار بیشتر از این خطوط میان هاوانا و سایر نقاط خود کوبا بود.

مهاجرین دهه بیست، مارکسیسم را با خود به کوبا آوردند. حزب کمونیست کوبا بمشابه عضو انترناسیونال کمونیستی تاسیس شد. این حزب، اعتصابات و سایر مبارزات و حتی قیامهای دهه ۱۹۳۰، هنگامیکه خواستار تشکیل شوراهای انقلابی کارگران صنعت تولید شکر شد، را رهبری کرد. اما این حزب بجای اینکه بر دهقانان و زحمتکشان مزارع بمشابه متحدین طبقه کارگر صنعتی نسبتاً کوچك در صنایع تولید شکر و سیگارسازی و بنادر اتکاء نماید، نگاهش را بجای دیگری دوخت. آخر کار این حزب به حمایت از فولجنسیو باتیستا (گروهبان سابق و سپس ژنرال دست نشانده آمریکا) تحت نام وحدت علیه فاشیسم، ختم شد. حزب کمونیست کوبا طی دوره جبهه متحد بین المللی علیه دول فاشیستی در مقطع جنك جهانی دوم، وارد حکومت باتیستا گردید. پس از پایان جنك جهانی دوم، باتیستا طبق دستور آمریکا، این اتحاد را بر هم زد. در این مقطع دیگر انقلابیگری در کالبد این حزب باقی نمانده بود. بجای اینکه حزب کمونیست مبارزه مسلحانه را براه انداخته و رهبری کند، این فیدل کاسترو که خود را هوادار «دمکراسی جفرسونی» (۱۰) میخواند، بود که به قصد سرنگونی حکومت باتیستا اسلحه برداشت.

طبقات مختلف به دلایل مختلف با شرایط موجود در کوبا، در تقابل قرار داشتند. کولونو coluno طبقه ای بود که

در تضاد شدید با حکومت باتیستا و سیستم کشاورزیش قرار داشت. آنان کسانی بودند که خارج از این سیستم، زمین اجاره می کردند و یا می خریدند. کارگر استخدام می کردند و نیشکر به کارخانجات می دادند. بسیاری از آنان سرمایه دارانی بودند که از زمینهای خود با کارآیی بسیار بیشتر از زمینهای وسیع صاحبان کارخانجات بهره برداری می کردند. صاحبان موسسات تولید شکر زمینهای بسیار فراوانی را مستقیماً در دست خود داشتند. برای آنها انحصار برزمین غالباً بسیار مهمتر از کشت آن بود. و همیشه قسمت بزرگی از زمینهایشان بهره برداری نشده می ماند. «کولونو» ها با انواع و اقسام محدودیتهای وضع شده توسط مالکان مزارع و موسسات تولید شکر روبرو بودند. سرمایه کوبایی خود را در سایر عرصه های کشاورزی و صنعت نیز تحت فشار می یافت . پدر کاسترو یك اسپانیایی مهاجر بود که «کولونو» ی موفقی گشت. خود فیدل کاسترو رهبر یك حزب اپوزیسیون بورژوایی و یك وکیل بود ـ در کوبای مستبد، فلاحتی، تعداد وکلا ده برابر تعداد متخصصین کشاورزی بود. در این شرایط، نیروهای گوناگون اپوزیسیون از همگونیهایی برخوردار بودند. اگر در چنین شرایطی، حزبی کمونیست با خط مشی درست و توانایی لازم برای رهبری مبارزه علیه امپریالیسم و ملاکین و کمپرادورهای کوبایی وابسته بدان موجود می بود، می توانست از چنین اپوزیسیون بورژوایی استفاده کند. اما در عوض این اپوزیسیون بورژوایی بود که حزب کمونیست را بدنبال خود کشید.

این حزب ابتدا با کاسترو مخالفت نمود ولی آخرالامر در واپسین ماههای جنك، به او پیوست. «کارلوس رافائل رودریگه» یکی از رهبران اصلی حزب و وزیر «کمونیست» در کابینه باتیستای جنایتکار برای مذاکره با کاسترو به کوهستان سییراماسترا رفت. فیدل کاسترو به کمك کادرهای «جنبش ۲۶ ژوئیه» خود و نظایر رودریگه از حزب کمونیست قبلی، در ۱۹۶۵ یك حزب کمونیست «جدید» بوجود آورد. رودریگه امروز «ایدئولوگ» حزب کاسترو محسوب می شود.

می توان چنین جمعبندی کرد که این شکر بود که باتیستا را بوجود آورد و هم او بود که سرنگونش ساخت: رکود دراز مدت پس از جنك و سقوط تجارت شکر کوبا زمینه را برای بوقوع پیوستن حوادثی مهیا ساخت که در آن نمایندگان طبقات دارای کوبا سر به اعتراض برداشتند. اعتراض علیه چه؟ علیه سلطه آمریکا و در ابتدا علیه شکر و در آخر کار (همانگونه که خواهیم دید) برای شکر. آنها علیه «اعلیحضرت شکر» شورش کردند، ولی آخرالامر وزرای کابینه اش شدند.

شکست باتیستا زیاد به مقوله انقلاب مرتبط نبود. مسئله به فرو ریختن رژیم باتیستا بیشتر شباهت داشت تا سرنگون شدنش. نیروهای کاسترو طی مدت ۲۵ ماه در کوهستانها به انباشت نیرو پرداختند. آنان بخشی از اهالی شهر بودند که برایشان کوهستانهای کم جمعیت و تقریباً غیر قابل دسترس «سییراماسترا» جای خوبی برای جنگیدن بود ـ نه چیزی بیش از این. در روزهای نخست، به کمك کشتکاران کوچك قهوه در سییرا وابسته بودند. از اینکه بگذریم، آنها بجز در موارد منفرد، تلاش چندانی جهت شرکت دادن توده های وسیع در مبارزه، نکردند.(۱۲) تلاش در جهت سازمان دادن اعتصابات عمومی در شهرها و روستاها در آوریل ۱۹۵۸، امروزه توسط بسیاری از تاریخ دانان ناموفق ارزیابی میشود، چرا که نتایجش نا موزون بود، در حالیکه سایرین آن را بعنوان نشانه حمایت توده های زحمتکش از کاسترو ارزیابی میکنند. در بهترین حالت، می توان گفت که توده ها تماشاگرانی علاقمند بودند ـ تعداد شورشیان حتی تا چند ماه آخر جنك تنها چند صد نفر زن و مرد مسلح بود. ارتش باتیستا هیچوقت در جنك بطور قطعی شکست نخورد. آمریکا که در بمباران نیروهای کاسترو به رژیم باتیستا کمك میکرد، دو جانبه عمل کرده واز کاسترو نیز حمایت می نمود. سازمان سیا از طریق کانالهایی برای کاسترو پول فرستاد، که او در تشخیص منبع اش حیران مانده بود.(۱۱)

هنگامیکه نیروهای کاسترو از اینسوی جزیره وارد شهر «سانتیاگو دو کوبا» شدند، باتیستا پایتخت را از آنسوی جزیره ترك گفت. آمریکا دومین کشور (پس از ونزوئلا) بود که حکومت جدید کاسترو را برسمیت شناخت. سفیر آمریکا در کوبا که به دوستی نزدیك با باتیستا معروف بود، عوض شد و سفیر جدیدی بجایش فرستاده شد که «به او حالی شده بود که باور کند میتوانیم مناسباتی با هم برقرار سازیم که به نفع هر دو کشور باشد.» شیوه برخورد کاسترو و آمریکا، هر دو، بهمین شکل بود. با اینحال، چند روز پس از اینکه کاسترو به قدرت رسید، آمریکا مجدداً برای حفظ منافع خود دوجانبه عمل کرده و طرح سوء قصد به جان کاسترو را نیز برای موقع ضروری آماده ساخت.(۱۲)

کاسترو از همان ابتدا برای متقاعد ساختن آمریکا به اینکه وی رادیکال نیست، دچار مشکل بود. «اولا و مهمتر از همه اینکه، ما برای نابود ساختن دیکتاتوری و بنیان گذاردن شالوده های یك حکومت که بواقع اکثریت را نمایندگی کند، در کوبا می جنگیم.... ما هیچ برنامه ای جهت خلع ید و یا ملی کردن سرمایه های خارجی نداریم.» این عین گفته وی در سییرا، در مصاحبه با یك مجله پرتیراژ آمریکایی است.(۱۳) وی در ۱۹۵۹ پس از پیروزیش، طی یك سخنرانی در نیویورك اعلام کرد: «من به صورت واضح و موجز گفته ام که ما کمونیست نیستیم....درها بروی سرمایه گذاریهای خارجی که به توسعه صنعتی کوبا کمك کنند باز است... پیشرفت برای ما بدون همکاری با آمریکا کاملا نا ممکن است.» (۱۴) اما پس از اینکه حکومت کاسترو بخشی از زمینهای بزرگترین کشتزارهای نیشکر را گرفت، آمریکا شدت عمل بخرج داد و کوبا را محاصره دریایی کرد. شوروی در زمان باتیستا از جمله خریداران شکر کوبا بود. در این زمان، کاسترو از شوروی خواست که خریدش را دو برابر کند. گفته میشود که خروشچف پس از نخستین دیدارش با کاسترو چنین گفت: «کاسترو مجبور است مثل براده آهن بسوی ما جذب شود.» (۱۵) آمریکا در آوریل ۱۹۶۱ به تجاوزی بزدلانه و ناموفق به کوبا دست زد. کشتیهای آمریکایی بسوی سواحل کوبا روان شدند. کاسترو بعدها چنین یاد کرد: «من خصلت سوسیالیستی انقلاب را پیش از جنك «جیرون» (خلیج خوکها) اعلام کردم.» (۱۶) اصل مطلب اینست که کاسترو بدین ترتیب اعلام کرد کوبا با سلاحهای روسی از خود دفاع خواهد نمود. در اول ماه مه ۱۹۶۱، کاسترو که تا آنزمان همیشه مدال [مریم] باکره را بر سینه میزد، اعلام کرد که او و رژیمش «مارکسیست ـ لنینیست» میباشند. این نخستین بار بود که مردم کوبا چیزی بجز هجویات ضد کمونیستی از کاسترو می شنیدند.

او طی سالها سعی کرده که این تغییر

موضع خود را در مصاحبه هایی توجیه کند. کاسترو به «تادزولك» خبرنگار آمریکایی گفت که او قصد داشت سوسیالیستی بودن کوبا را در اول ماه مه اعلام دارد، اما تجاوز آمریکا به خاك کوبا اینکار را تنها چند هفته تسریع کرد. او همچنین توضیح داد که اگرچه مدتها بطور نهان خود را مارکسیست میدانست، تنها پس از مواجه با تجاوز آمریکابود که به سوسیالیسم بعنوان «مسئله عاجل» کوبا پی برد. پاسخ وی به اینکه چرا این مسئله را پنهان نگاه داشته بود، بسیار صریح است: «برای دست یافتن به برخی چیزها، می بایست پنهان نگاه داشته می شد. [چرا که] اعلامش باعث ایجاد مشکلات بسیار بزرگی برای دست یافتن به آن چیزها می گردید.» (۱۷) گفته شده که کاسترو طی جنك انقلابی به افراد نزدیکش، مثل برادرش رائول و چه گوارا (که علناً هوادار شوروی بودند) تذکر داد که «من می توانم سوسیالیسم را از قله تورکینو، بلندترین کوهستان کوبا، اعلام کنم. اما هیچ تضمینی وجود ندارد که پس از آن بتوانم از کوهستان پائین بیایم.» (۱۸) اگر کاسترو در مورد «مارکسیست ـ لنینیست» بودنش از همان روز اول، دروغ گفته باشد؛ بنابراین هیچ دلیلی در دست نیست باور کنیم که اصلا روزی هم «مارکسیست ـ لنینیست» شد. اگر هم راست گفته باشد، پس این چه «انقلابی» است که اهداف و آمالش را از مردم پنهان می دارد ـ یك کلاهبرداری؟

«تادزولك»، یکی از بیوگرافی نویسان کمابیش معتبر کاسترو، چنین نظر میدهد که کاسترو در اواخر جنك به این مسئله که چگونه از شوروی به نفع کوبا استفاده کند فکر می کرد؛ اگر چه نمی توانست حدس بزند که اگر قصد بیرون کردن شوروی و آمریکا را بکند چه نتیجه ای ببار می آید. زولك همچنین اظهار نظر می کند که کاسترو بطور همزمان و یا مدتی کوتاه پس ازآن، می بایست از مباحثات شورویها و چینی ها و تقبیح خروشچف توسط مائو بخاطر سرنگون ساختن سوسیالیسم در شوروی و مخالفت با انقلاب در سایر نقاط جهان، مطلع شده باشد. در ۱۹۶۰ شوروی به قصد تقویت نیروهای هوادارش در چین، جهت خرابکاری در اقتصاد چین تلاش کرده بود؛ سال بعد، شوروی به مبارزه ضد استعماری «پاتریس لومومبا» در کنگو خیانت کرد. کاسترو قاعدتاً می بایست می دانست که با چه کسانی طرف است. آیا وی روی این امر حساب باز کرد که در چنین اوضاعی شوروی برای سوء استفاده از پرستیژ انقلاب کوبا حاضر به پرداخت بهای گزاف تری خواهد بود؟

اکنون پس از گذشت سالها از جریان، بیشك می توان پرسید که روند اوضاع چگونه میشد اگر شوروی ها موفق به سوءاستفاده از پرستیژ انقلاب کوبا در مبارزه خود علیه خط مشی سیاسی ـ ایدئولوژیك مائوتسه دون نمی شدند؟ اهداف این مبارزه شوروی ها عبارت بود از تبدیل مبارزات انقلابی جهان به سرمایه ای برای سوسیال امپریالیستهای شوروی. کوبا نقشی کلیدی در نفوذ شوروی ها به درون کشورهای تحت سلطه بویژه در نیمکره شمالی (که تا آنزمان در انحصار امپریالیستهای غربی بود) ایفاء کرد. خروشچف به چنك آوردن کوبا را بزرگترین موفقیت خود به حساب می آورد.

گفته میشود چه گوارا که غالباً جناح رادیکال انقلاب کوبا را نمایندگی می کرد، هنگام جنك در سییراماسترا در سال ۱۹۷۵ طی نامه ای به یکی از دوستانش، تقابل نظراتش با کاسترو را بیان کرده است: «من بخاطر زمینه ایدئولوژیکم به گروهی تعلق دارم که معتقد است راه حل مسائل جهان در پشت پرده آهنین قرار دارد. من اینطور درك می کنم که این جنبش [جنبش ۲۶ ژوئیه کاسترو] یکی از بسیار جنبشهایی است که تحت تاثیر خواست بورژوازی برای رهایی خود از قید زنجیرهای اقتصادی امپریالیسم بر پا شده است. من همواره فیدل را بعنوان یك رهبر قاطع بورژوای چپ به حساب خواهم آورد.» (۱۹) چه گوارا بعدها هنگامیکه کوبا را به قصد بولیوی ترك می کرد (که بدست سازمان سیا در بولیوی به قتل رسید)، طی نامه خداحافظی به کاسترو نوشت: «تنهااشکال مهم من این بود که از همان نخستین روزها در سییرا ماسترا به تو اعتماد زیادتر نکردم و ویژگیهای تو را بعنوان یك رهبر و یك انقلابی به وضوح کافی درك نکردم.» (۲۰)

شاید نظر روزهای نخست چه گوارا در مورد کاسترو صحیحتر بود. لُب کلام انتقاد از خود چه گوارا اینست که وی در آغاز درك نمی کرد که درجه تفاهم نهایی او و کاسترو تا چه حد است. چه گوارا همواره مدافع شوروی رویزیونیستی و مخالف سرسخت چین انقلابی بود.

جای تعجبی نیست که توده های کوبایی به اندازه امپریالیسم آمریکا از گرویدن کاسترو به «مارکسیسم ـ لنینیسم» هراسان نشدند. از نظر کاسترو و چه گوارا، مارکسیسم ـ لنینیسم بجز مقابله با آمریکا چندان معنا و مفهوم دیگری نداشت. مارکسیسم از نظر آنان چندان رابطه ای با تعریف مارکس از ایدئولوژی پرولتری نداشت. مارکسیسم آن ایدئولوژی است که پرولتاریای انقلابی را در نابود سازی کلیه مناسبات طبقاتی، کلیه روابط تولیدی مبتنی بر آنها، و کلیه مناسبات و عقاید اجتماعی ناشی از آنها(۲۱) راهنمایی می کند. اما مارکسیسم از نظر آنها، عبارت بود از کندن از امپریالیسم آمریکا و پناه بردن به آغوش سوسیال امپریالیسم شوروی. از این نقطه نظر بود که آنان متحول کردن مناسبات اقتصادی کوبا را غیر ضروری تشخیص دادند، و فی الواقع چنین نقطه نظری این تحول را ناممکن ساخت. بررسی استراتژی نظامی انقلاب کوبا، که بعداً آنها تلاش کردند در مقابله با استراتژی جنك خلق دراز مدت مائو آنرا نزد دیگران به رهن بگذارند، در این نوشتار نمی گنجد و بجای خود محتاج مطالعه و نقد دیگری می باشد. (۲۲) اما نکته مورد نظر در اینجا به لحاظ اقتصاد سیاسی اینست، راهی که کاسترو و محفلش برای کسب قدرت سیاسی اتخاذ کردند، با آنچه در پی نیل بدان بودند و با آنچه که آنها در حقیقت پس از کسب قدرت می توانستند انجام دهند، منطبق بود. گفته می شود، اعتقاد انقلابیون چین این بود که کوبایی ها بطور تصادفی به گنجی رسیده اند و از دیگران نیز میخواهند برای چنین تصادف میمونی حساب باز کنند. مسئله اینست که کاسترو و همقطارانش این گنج را تنها با ورود به حیطه مناسبات اجتماعی معینی می توانستند مورد استفاده قرار دهند و این مناسبات نیز مستقل از عقاید ذهنی خوب یا بد آنها قوانین و عملکرد خود را داشت. تز ما این نیست که کاسترو صرفاً استاد فریبکاری بود. هم پیش و هم پس از مدعی کمونیست بودن، رشته خط دنباله دار و برجسته ای در حرفه سیاسی اش بچشم می خورد: تلاش در جهت کاستن از بار فشار وارده از سوی آمریکا بر کوبا، و رساندن کوبا به توسعه ای معین. او ابتدا تلاش کرد این کار را به کمك آمریکا انجام دهد. شالوده این امید متناقض و عبث بر دیدگاهی استوار بود که نمی توانست راه عملی دیگری را بیابد و ببینند. بعداً

بقیه در صفحه ۸۲

نبرد پرچم سوزان در آمریکا

توسط يك گزارشگر*

دادگاه عالی آمریکا در ۲۱ ژوئن ۱۹۸۹ درمورد آنچه که اکنون به نام «قضیه پرچم سوزان» معروف گشته حکم صادر کرد. اعلام جرم توسط مقامات ایالت تکزاس علیه یکی از اعضای بریگاد جوانان کمونیست انقلابی (سازمان جوانان حزب کمونیست انقلابی آمریکا) مطرح شد. حکومت مجبور گردید بطور موقت از تلاش جهت زندانی کردن يك انقلابی و جرم خواندن پرچم سوزی و اعتراضات ضد میهنی دست برداشته و عقب نشینی نماید؛ بدین ترتیب يك دوره نبرد سیاسی بزرگ میان حکومت آمریکا و توده های مردم با پیروزی مهم مردم، خاتمه یافت.

اما طبقه حاکمه يك ضد حمله گسترده را آغاز کرد و در عرض چند ساعت، در عکس العمل به آن ، خشم و اعتراضات سیاسی سراسر کشور را در برگرفت. در این ضد حمله امواج رادیو و تلویزیون با هیستری شوونیستی بصدا در آمد و رادیو، تلویزیون و مطبوعات در اختیار هر سخنگوی ارتجاعی قرار گرفت. آنها برای ترساندن مردم آمار «سنجش افکار» دست و پا کرده و سعی کردند با تبلیغات خود به مردم القاء کنند که سراسر کشور بدور پرچم صف آرایی کرده است. سازمانهای ارتجاعی مانند «سربازان بازنشسته جنگها» (جنگهای ارتجاعی آمریکا ـ م) و «لژیون آمریکائی» و دیگر گروههای اوباش، کسانیکه در مقابل پرچم تعظیم نمی کنند را مورد حملات خشونت آمیز قرار دادند. کنگره برای يك ماراتون عوامفریبی میهن پرستانه تمام شب باز بود. دهها بیانیه عجولانه در محکوم کردن حکم دادگاه صادر شد و لایحه قوانین جدیدی، علیه پرچم سوزی، به هیئت مقننه فدرال و دولت ارائه گشت. ضد حمله ارتجاعی يك هفته بعد از حکم دادگاه عالی، اوج گرفت. پرزیدنت بوش شخصاً تصویب متممی را برای قانون اساسی آمریکا مبنی بر غیره قانونی کردن پرچم سوزی، پیشنهاد کرد (پرچم سوزی از نظر قانون اساسی آمریکا، عملی غیر قانونی محسوب نمیشود).

این تحولات جنب وجوشهائی را در میان اقشار گسترده مردم بوجود آورد. این «طوفان پرچم» یکی از مهمترین وقایع و مسائلی است که جامعه آمریکا را پولاریزه کرد و تاثیرات آن تا مدتها برجای خواهد ماند. چند ماه است که این مسئله تمام کشور را تکان داده است و دور نمای راه افتادن نبردهای سیاسی مهمی را در اواخر ۱۹۸۹ نوید میدهد ـ که در هر دو طرف عمق و گسترش خواهد یافت. حزب کمونیست انقلابی نقشی فعال و برجسته در این نبرد داشته و به این فعالیت بعنوان بخشی از تدارك عمومی برای انقلاب برخورد کرد.

پشتوانه عمومی قضیه

برای ستمدیدگان و پرولتاریای بین المللی آتش گرفتن پرچم آمریکا صحنه زیبائی است و بشارت دهنده روزی است که کل نظام هیولایی امپریالیسم آمریکا که این پرچم نماینده اش میباشد را به زباله دان تاریخ خواهیم سپرد. ستمدیدگان سراسر جهان و آمریکا بخوبی میدانند که پرچم آمریکا سمبل چیست. گریگوری «جوی» جانسون عضو بریگاد جوانان کمونیست انقلابی (RCYB) اولین بار بخاطر رهبری يك تظاهرات پرشور ۱۵۰ جوان در مقابل کنگره حزب جمهوریخواه آمریکا در سال ۱۹۸٤ در شهر دالاس ایالت تگزاس دستگیر شد. دسته تظاهر کننده در حالی که فریاد میزد «سرخ و سفید و آبی، تُف به روتون حسابی! شما حامیان غارت، سرنگون می شید به راحت!» با آتش زدن پرچم آمریکا حرکت خود را به اوج رساندند. دستگیری توده ای و اتهامات کوچك قانونی ۹۶ نفر را در برگرفت. جوی جانسون بخاطر نقش اش بعنوان يك رهبر کمونیست انقلابی از میان دستگیر شدگان بیرون کشیده شد و بخاطر «بی حرمتی به يك چیز مقدس» محاکمه و به ۲۰۰۰ دلار جریمه و يك سال زندان (که مورد استیناف قرار گرفت) محکوم شد.

محکومیت اولیه جوی جانسون در اوایل ۱۹۸۸ توسط دادگاه تجدید نظر تگزاس بر پایه اینکه آتش زدن پرچم يك شکل از «ابراز نظر» سیاسی است و اولین متمم قانون اساسی (آزادی بیان) از آن حمایت میکند، لغو گردیده بود. سپس در همان سال در گرماگرم انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۸ دادگاه عالی اطلاع داد که در نظر دارد این پرونده را دوباره به جریان اندازد. این زمانی بود که تب و تاب میهن پرستی شوونیستی هیستریك در آمریکا به اوج رسیده بود. پرزیدنت ریگان در سخنرانی تودیع خود فراخوان «برقراری مجدد آموزش وطن پرستی» و «تاکید بیشتر بر برگزاری تشریفات و آئینهای سنتی» را داد. جرج بوش در کارزار انتخاباتی خود ضمن باز دید از کارخانجات پرچم سازی قسم خورد که «سوگند صبحگاهی در مقابل پرچم» را دوباره بصورت آئینی اجباری در مدارس در آورد. (این سوگندنامه ایست در ۳۰ کلمه، و باید در حالیکه دست روی قلب قرار دارد خبردار و رو به پرچم ایستاد و آنها را تکرار کرد).

در چنان جوی تصمیم دادگاه عالی برای به جریان انداختن پرونده، بطور گسترده، از جمله از جانب بسیاری جریانات متخصص در امور قانونی و شماری از مفسرین مطبوعات بورژوائی، بعنوان يك تلاش رسوای سیاسی برای باطل کردن يك حکم قانونی که زمانی طولانی از آن گذشته و غیر قانونی کردن پرچم سوزی و اعتراضات ضد میهنی، تفسیر و اعلام شد. اما اگر بر زمینه اوضاع اواخر سالهای ۱۹۸۰ و شرایط سیاسی داخلی آمریکا به مسائل نگاه کنیم، قضیه اهمیت بیشتری پیدا میکند. منظره آتش زدن پرچم آمریکا در سراسر سالهای ٦۰، بویژه دراوج مبارزه علیه جنك امپریالیستی آمریکا در ویتنام، نه تنها در کشورهای اطراف جهان، بلکه در دل خود این هیولای وحشی، يك صحنه عادی بود. تظاهر کنندگان مرتباً در اعتراضات جسورانه علیه جنایتهای امپریالیسم آمریکا از پرچم استفاده میکردند. شورشگرن جوان آنرا پشت شلوار خود می دوختند و سمبُل صلح را برویش نقاشی میکردند و بعد از آنکه از پرچم يك اثر هنری ضد حکومتی بوجود میآوردند، آنرا آتش میزدند؛ بسیاری بخاطر تقبیح و «بی حرمتی» نسبت به بالاترین سمبل کشور بدین شکل، با اتهامات جنائی مورد حمله واقع شدند و اغلب زندانی گردیدند. اما تا کنون قانونی

---

* مقاله ای از یکی از هواداران حزب کمونیست انقلابی آمریکا

بودن عمل پرچم سوزی بعنوان وسیله ای برای اعتراضات سیاسی بطور قاطع توسط دادگاه عالی، بالاترین ارگان نظام قضائی آمریکا، مورد اعتراض قرار نگرفته بود. طبقه حاکمه قضیه جوی جانسون را برای عوض کردن این وضع مورد استفاده قرار داد. ضرورتی که طبقه حاکمه آمریکا با آن روبروست توسط باب آواکیان مورد تحلیل قرار گرفته است:

«طبقه حاکمه امپریالیستها باید با مسئله سقوط موقعیت آمریکا در جهان، تشدید تضادهای سیستم خود و افزایش تهدیدات از سوی بلوك امپریالیستی رقیب و هم چنین از سوی مبارزات انقلابی نوظهور در اقصی نقاط جهان، مقابله کند. آنان برای برخورد با این مسئله باید بدترین چیزها را در جامعه (و همینطور در افراد) پرورش دهند؛ مقاومتها و حرکتهای انقلابی و حتی سوال کردن و روحیه انتقادی را اگر نمیتوانند کاملا محو کنند، حد اقل لگدکوب کنند. میهن پرستی، وفاداری کور به کشور و حکومت (و در کنارش خدا)، آمادگی برای کار و مرگ جهت «شماره یك نگاهداشتن آمریکا» ـ همه این روحیات باید وسیعاً احیاء شده و اصل حاکم گردند.»

هدف از برجسته کردن پر هیاهوی پرچم عبارتست از دفن درسها و احکام سالهای ۱۹۶۰. هدف این حرکت عبارتست از تسلیح یك پایه ارتجاعی با روحیه میهن پرستی کور، پست و جاهلانه. هدف این عمل عبارتست از منفعل کردن نیروهای میانی وسیع که وضع خوبی ندارند و بوسیله قطب بندی اقتصادی که در جامعه آمریکا در جریان است چلانده میشوند و طبقه حاکمه نمیتواند چیز زیادی برای آنها ارائه دهد ـ بنابراین برایشان خوراك پرچم را عرضه میکند. طبقه حاکمه میخواهد توسط پرچم مردم را خفه کند و نگذارد مبارزاتی که براه افتاده، و با قدرت عظیم تری براه خواهند افتاد، تمام نظام را مورد حمله خود قرار دهند.

در باره این نبرد و حکم دادگاه

تصویب قانونی تازه علیه پرچم سوزی ضربه ای به نیروهای انقلابی بوده و همچنین راه را برای بسیاری قوانین و مقررات دیگری مبنی بر اجباری کردن وفاداری ملی و میهن پرستی باز میکرد.

این میتوانست اثری سرکوب کننده و منفعل ساز بر روی اقشار وسیعی از مردم که جرات کرده و نارضایتی سیاسی خود را بطرق مختلف بیان کرده بودند، بگذارد. اما دادگاه بنفع جوی جانسون حکم صادر کرد. چرا اینطور شد؛ بویژه تحت شرایطی که سرکوب در ایالات متحده شدت میگیرد؟

جو بین المللی، نسبت به برخورد حکومتها با ناراضیان سیاسی، بسیار حساس بود. امپریالیسم آمریکا دچار این تناقض بود که خود را «سرکرده دموکراسی جهان» قلمداد میکند و از سوی دیگر میخواهد در مقابل دیدگان مردم جهان یکی از اشکال جدال انگیز اعتراض سیاسی را در آمریکا غیرقانونی کند و نمی دانست آیا این به نفع منافع بین المللی اش خواهد بود یا نه. رقیب اصلی آمریکا، شوروی، یك چهره «دموکراتیك» جدید در جهان به نمایش گذارده و گلاسنوست گورباچف امتیازات بزرگی در مسابقه روابط عمومی جهانی بدست آورده بود. دروغ بافی ایالات متحده در مورد حقوق دموکراتیك یکی از روش های مهم آن برای تبلیغ نظامش در سطح بین المللی میباشد (و بسیاری را در کشور فریب میدهد). در اوایل ۱۹۸۹، آمریکا آیت الله [خمینی] را بخاطر ماجرای سلمان رشدی شدیداً مورد انتقاد قرار داد. با اینحال اکنون میخواست کفرگوی «خود» را مورد پیگرد قرار داده و زندانی کند. زمانی که اثر هنری و انقلابی بر روی پرچم که توسط یك دانشجوی سیاهپوست هنر در شیکاگو درست شده بود مبارزه حادی را شعله ور کرد، وضع دشوار دشمن پیچیده تر شد و این درست قبل از برنامه استماع پرونده پرچم سوزان در دادگاه عالی بود. جمعیت پرچم بدست میهن پرست سعی به بستن نمایشگاه کرد. این جدال توجه مردم سراسر کشور را جلب کرد؛ یك نبرد دوطرفه دیگر نیز براه افتاد؛ فعالیتهای نیروهای انقلابی و طرفداران دو نبرد [در دفاع از جوی جانسون و اثر هنری شیکاگو ـ م] ـ که بسیاری از آنان کسانی بودند که نگران گسترش سانسور دولتی بودند ـ جدال بر سر اثر هنری شیکاگو را بسرعت و جسارت به موضوعات مطروحه در پرونده دادگاه عالی متصل کردند. سپس ناگهان وقایع مهم ژوئن در چین پیش آمد؛ جهان شاهد آن بود که چگونه دیکتاتوری رویزیونیستی پکن تمام نیروی دولتی را علیه جنبش دموکراسی خواهی بکار میبرد؛ این وضع بورژوازی آمریکا را مجبور کرد که بطور جدی اثرات منفی بین المللی سیاست خود مبنی بر سرکوب نارضایتی سیاسی در آمریکا را مورد توجه قرار دهد. این دغدغه (نگرانی در مورد اثرات منفی سیاست شان در سطح بین المللی ـ م) در تناقض شدید با نتایج اولیه ای که از کارزار ضد پرچم سوزان انتظار داشتند، قرار گرفت.

و بالاخره، آن عامل پویایی که ستمگران همیشه دست کم میگیرند، وارد میدان شد: یعنی توده های مردم. جدال بر سر پرچم صرفاً نبردی میان آنهایی که پرچم تکان میدهند با آنهائی که پرچم را میسوزانند، نبود. بلکه یك نبرد اجتماعی وسیع بود که طیف متنوعی از مردم را در بر گرفت. یك سازمان ویژه، یعنی «کمیته فوق العاده در مورد پرونده پرچم سوزان دادگاه عالی» تعداد وسیعی از انقلابیون، دانشجویان حقوق و حرفه های حقوقی، سازمانهای آزادیهای مدنی و دیگر نیروها را برای براه انداختن یك نبرد سیاسی سراسری متحد کرد. جوی جانسون و وکلای او به اطراف کشور سفر کردند و در کالج ها و مدارس حقوق سخنرانی نمودند و بوسیله مصاحبه های مطبوعاتی بیشمار با توده های وسیعتر در شهرها ارتباط برقرار کردند. سازمانهای مترقی اعضای خود را هشیار کردند. هنرمندان و موسیقی دانان با الهام از این مبارزه و در همبستگی با آن شروع به خلق آثار جدید کردند و نمایشگاه هایی ترتیب دادند که مضمون سیاسی آن حملات شدید به پرچم آمریکا بود؛ عده ای از برجسته ترین هنرمندان کشور طی ارائه یك دادخواست قانونی مفاهیم و عواقبی که قانون ضد پرچم سوزی برای فعالیت هنرمندان آگاه جامعه دارد را افشاء نمودند. سربازان از جنك برگشته مترقی و انقلابی دست به مقابله با فعالیت های پرچم پرستانه سربازان از جنك برگشته ارتجاعی زدند و از حقایق مربوط به جنایتهایی که در ویتنام تحت پرچم آمریکا انجام شد، پرده برداشته و سخن راندند.

پرولترها بیانیه هائی صادر کردند و آثار هنری در افشای نقش امپریالیسم آمریکا خلق نمودند. مباحثه به محلهای کار و مناطق فقیرنشین کشیده شد.

نیروهای انقلابی این حمله حکومت را فرصتی مغتنم شمرده و با استفاده از فرصت، قادر گردیدند برای میلیونها نفر سخن برانند؛ برجسته ترین کانالهای تلویزیونی در بخش اخبار خود با متهم

[جانسون] مصاحبه کردند. نیروهای پیشاهنگ قادر شدند بسیاری از کسانی را که از مواضع اجتماعی متفاوت با برنامه های پرچم پرستی بورژوازی مخالف بودند را رهبری کرده و متحد نمایند. بسیاری از افراد مترقی قشر میانه که بطور کامل ضد «میهن پرستی» موضع نگرفته و خودشان نیز پرچم آتش نمی زدند، علیه اقدام خشم برانگیز حکومت، مبنی بر اجباری کردن میهن پرستی، مواضع محکمی اتخاذ کردند. البته در این جبهه متحد ضد حکومت، بحث ها و جدال های زیادی وجود داشت: مثلا بر سر مسئله میهن پرستی، «آزادی بیان» و طرق پیشبرد مبارزه. افکار عمومی بطور گسترده ای تحت تاثیر قرار گرفت. در طول مطرح شدن پرونده در دادگاه عالی و بعد از آن، به مدت چند هفته، همه روزنامه های بورژوازی، سر مقاله ها، تحلیل های خبری و نامه های خوانندگان به سردبیر را در مورد این جدال چاپ کردند.

باید متذکر شد، حزب کمونیست رویزیونیست آمریکا از احساسات انترناسیونالیستی و ضد میهن پرستی که توسط این کارزار شده و بروز یافت، مات و مبهوت گردید. این حزب هرگونه ربط خود را با اثر هنری شیکاگو تکذیب کرد و آنرا «صرفاً موفقیتی در تحریك احساسات محافظه کاران» خواند. (نشریه «پی پلز دیلی وورلد» PDW ـ ۲۹ مارس ۱۹۸۹) روزنامه رویزیونیستها با چاپ نامه ای از یکی از خوانندگانش بیشرمانه حمله ای شوونیستی علیه حزب کمونیست انقلابی آمریکا RCP راه انداخت: «من به این واقعیت افتخار میکنم که حزب کمونیست واقعی و PDW حماقت RCP در ماجرای بیحرمتی به پرچم را محکوم کرد. مهمتر آنکه، ما میدانیم این سرزمین از آن ماست، این جهان، جهان ماست و اینکه انقلاب آمریکا، پرچم، قانون اساسی و قانون ده ماده ای آن به ما تعلق دارد، زیرا ما برای آنچه متعلق بماست میجنگیم و از آن دفاع میکنیم.» (پی پلز دیلی وورلد ـ ۱۴ آوریل ۱۹۸۹) رویزیونیست ها با جمعبندی از خشم بر سر ماجرای پرچم، دعوت برای «یك میهن پرستی جدید» را سردادند: «هیچ شکی نیست که سمبلیسم میهن پرستانه (پرچم) بسیار قدرتمند است. آنچه در جریان است مبارزه ایست برای روح یك ملت. چپی هائی که معنای نوینی از میهن پرستی ارائه نمی دهند و از آن سرباز میزنند به نو کرمابی در می غلتند.» (PDW ـ ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۹)

میلیونها نفر، از تمامی اقشار، طی این دوره نبرد با یك مصاف دوطرفه حاد بر سر یك موضوع بغایت اساسی روبرو شدند. بسیاری برای اولین بار با نظرات و دیدگاههای کمونیستهای انقلابی که سیاستشان در مرکز این طوفان قرار داشت، روبرو شده و آنرا تجربه میکردند. یك حمله حکومت که با تلاش برای زندانی کردن جوانی انقلابی بدلیل آتش زدن پرچم آغاز شد، نیروهای گسترده ای را به ضدیت آشکار با برنامه های حکومت کشاند. خود همین واقعه بر اهمیت گسترده تر و استراتژیك این نبرد تاکید میگذارد.

برنامه سرکوبگرانه طبقه حاکمه

امپریالیسم آمریکا از همه جهات با خطر، دردسر و مشکل روبروست. در حالیکه آنها بر حدت تجاوزات، مانور برای گرفتن مواضع و خریدن وقت می افزایند، خطر از کنترل خارج شدن سریع امور در سطح بین المللی، تهدیدشان میکند. امپریالیستهای آمریکایی نگران جبهه داخلی نیز هستند چراکه فکر میکنند ممکن است کنترل امور از دستشان خارج شود. این چارچوبی است که در آن نبرد جاری بر سر پرچم اتفاق میافتد و باید در این چارچوب از آن ارزیابی بعمل آورد.

چند سال گذشته شاهد جهشهای مهم در سرکوب مستقیم و بلاواسطه توده ها، بویژه بخشهای استراتژیك و کلیدی اهالی بوده است. هزینه های داخلی برای «اجرای قانون» از سال ۱۹۸۰ به مقدار ۳۶ درصد افزایش یافته است. امروز تعداد سیاهپوستانی که در سن رفتن به کالج هستند ولی در زندان حبسند، بیشتر از سیاهپوستانی است که به کالج و دانشگاه میروند. کارزار «جنك با مواد مخدر» عنوانی است که تحت لوای آن یك جنك بواقع شریرانه با سیاستها و تاکتیکهای دولت پلیسی علیه سیاهان، آمریکای لاتینی ها و جمعیت فقیر شهری در جریان است. و مهاجرین، تحت یورش و دستگیری ها و ترور مداوم هستند و این در حالی است که یك رشته بازداشتگاه در چند ایالت در امتداد مرز مکزیك و آمریکا برای استفاده امروز و با نظرداشت خیزشهای آینده در دست بنا میباشد. حقوق کهنه و تامین نامه های داده شده به زندانیان و متهمین جنائی محدود یا پس گرفته شده اند. مجازات اعدام بطرز تبهکارانه ای احیاء شده است. ضرب و شتم های فاشیستی در جامعه براه افتاده و حملات کریه و قتل جوانان سیاه تشویق میشود؛ و طی سال گذشته، دادگاه عالی احکامی ستمگرانه مبنی بر تحدید حقوق سیاهان و اقلیت ها و زنان صادر کرده است.

بورژوازی در حال تدارك برای دوره های بسیار خطرناك تر آینده است. آنان دست به اقداماتی گسترده زده اند تا خود را برای حفظ «نظم و قانون» در آن دوره ها آماده کنند. مثلا دست به برقراری فضای مناسب، ایجاد مکانیسم ها و نهادهای کنترل و آئین های فوق العاده برای اداره جامعه میزنند. توده های تحتانی هدف عمده سرکوب فزاینده میباشند؛ لبه تیز آن علیه ستمدیده ترین هاست، اما برنامه سرکوبی که در دستور کار ستمگران است بخشهای گسترده ای از توده های مردم را در بر میگیرد.

موقعیت زنان در جامعه آمریکا بوسیله یك برنامه گسترده قانونی، فرهنگی و عقبگردها و تغییر جهت های اجتماعی مورد یورش قرار گرفته است: ضدیت ورزیدن با حق سقط جنین همراه است با کارزاری شنیع علیه هرگونه رهایی زنان از قید و بند نقش سنتی و برای ترویج و تبلیغ ارزشهای ارتجاعی اجتماعی در مورد زن. در پهنه فرهنگی حرکات ارتجاعی توسط دسته بندیهای مذهبی و دولت برای بی ارزش کردن، سانسور و توقیف فیلمهای خاص، موسیقی و هنر مردمی براه افتاده است. ایالت هایی که بخش بزرگی از اهالی آن بومی و اسپانیائی زبان میباشند قوانین شوونیستی تصویب کرده اند که انگلیسی را «زبان رسمی» آنان نموده است. تقدیس اجباری پرچم جزئی ضروری از این برنامه سرکوبگرانه میباشد.

اما از سوی دیگر جنب و جوشهایی در میان توده های تحتانی وجود دارد. علائم سربلند کردن دوباره مقاومت سیاهان دیده میشود. در طول یك سال و نیم گذشته جنبش های رزمنده ای از سیاهان علیه قتل های نژادپرستانه صورت گرفته است. قتل وحشیانه یك سیاهپوست توسط پلیس در میامی در اوایل سال ۱۹۸۹ موجب فوران طغیان سیاهان گشت. مبارزات و اعتراضات خشم آگین (اگرچه هنوز در مقیاس های کوچك و پراکنده میباشد) در رابطه با حملات حکومت به مهاجرین جریان یافته است. حملات اخیر به حق

سقط جنین تعداد زیادی از زنان اقشار گسترده را به درون مبارزات رزمنده و خشم آگین کشانده و دورنمای حدت یابی سریع آن موجود است. هنرمندان نیز بطور توده ای به خیابان ها کشیده شده اند. مدتهای مدیدی بود که جو سیاسی جامعه بدین حدت نرسیده بود. چنین جوی، ماهیت دوران را نشان میدهد: یکروز بعد از آن که دادگاه عالی علیه حق سقط جنین حکم صادر کرد، زنانی که در شهرهای اطراف کشور تظاهرات میکردند در اعتراض به این تصمیم پرچم آمریکا را آتش زدند. قطب بندی حادی در جامعه آمریکا به حول مسائلی مانند پرچم، حق سقط جنین و نژادپرستی شکل گرفته است و مردم هرچه بیشتری برای اتخاذ مواضع، نه تنها بر سر این یا آن موضوع، بلکه در مورد یك رشته موضوعات مهم فرا خوانده میشوند. این موضوعات در مقابل همه عرض اندام کرده و با یکدیگر ترکیب میشوند و بدین ترتیب موجب شُل شدن بسیاری از قید و بندهای ایدئولوژیکی سنتی میگردند. این زمینه بسیار باروری برای پیش آهنگ انقلابی است.

حزب کمونیست انقلابی، اهمیت زیادی به ارتقاء مبارزه جوئی توده های تحتانی قائل بوده و آنرا ضروری میشمارد. بورژوازی نباید در سرکوب شریرانه خود موفق شود، چراکه برای مبارزه آتی برای قدرت خوب نیست. در واقع بنا نمودن مبارزه رزمنده و توده ای، رها شدن انرژی انقلابی توده های تحتانی و تحمیل شکست هایی بر دشمن، بخشی از تدارك و آماده شدن برای کسب قدرت است. ترجمه این مسئله به اشکال مبارزاتی و اشکال سازماندهی از مسائل استراتژیك مهم میباشد. اما این نیز روشن است که اگر بطور عموم در جامعه رزمندگی بیشتر، جدل بر سر مسائل، و اعتراضات گسترده تر موجود باشد، زمینه برای بوجود آوردن چنین جنبشی بسیار مساعدتر خواهد گشت. چنین چیزی (رزمندگی بیشتر در جامعه و... ـ م) برای ستمدیدگان محرکی بوده و فضای تنفس سیاسی را برایشان بازتر میکند. نبرد پرچم سوزان را باید در رابطه با همه اینها دید. این نبرد نه تنها یك مسئله محوری جامعه، یعنی پرچم و تاریخ و ماهیت پست آن را برجسته کرد؛ نه تنها میدان نبردی بر سر یك حرکت سرکوبگرانه بورژوازی است که بر صفبندی و شرایط آینده تاثیر خواهد گذاشت؛ نه تنها برای کمونیستها فرصتی برای پخش و فراگیر کردن خط پایه ای خود در میان بخشهای بزرگی از اهالی را فراهم آورد؛ بلکه برخوردها، خروشها و بحث ها و جدل هائی که بخشی از این و دیگر نبردهای اجتماعی بوده است و بطور گسترده اقشار میانی را در گیر نموده، شرایط مساعدتری برای رشد یك جنبش انقلابی در میان ستمدیدگان خلق می نماید. و این شامل قدم به صحنه گذاردن پرولتاریا بحول مسئله پرچم میباشد.

مرحله بعدی نبرد

بورژوازی بعد از حکم دادگاه عالی دست به یك ضد حمله زد. حکومت اکنون در حال سبك و سنگین کردن یك طرح برای اصلاح «قانون ده ماده ای» (Bill of Rights) قانون اساسی آمریکا و غیرقانونی کردن «بیحرمتی» به پرچم است. قانون اساسی آمریکا در شکل کنونی اش هرگز وسیله ای در مبارزات مردمی نبوده و نیست. این سند (قانون اساسی) عملکرد دیگری دارد و آن عبارت است از مخفی کردن تخاصم طبقاتی موجود و همچنین برقرار کردن یکرشته مقررات بازی برای حاکمیت بورژوازی. قانون اساسی وسیله ای است برای ستم و نه رهایی. اما این لایحه اصلاحی فاشیستی ماشین سرکوبگر دولتی را تقویت میکند و قادرش میسازد که فضا را برای مخالفت با حکومت و ابراز نارضایتی تنگتر ساخته و حتی به ورای حمله به پرچم سوزی، برود. این قانون درصدد بوجود آوردن همان فضای شنیع و شوونیستی است که در آلمان، قبل از آغاز قتل عامها، رژه های فاشیستها در خیابانها، دستگیری های دسته جمعی و برپاگشتن اردوگاهها، بوجود آوردند.

حرکت برای اصلاح قانون اساسی جدال بسیاری را برانگیخته و هم اکنون با مخالفت زیادی روبرو شده است. طرفداران آزادیهای مدنی، هنرمندان، مولفین، وکلا، فرهنگیان و سربازان از جنگ برگشته، وارد نبرد شده اند. حکام برای پیشبرد برنامه ارتجاعی خود به شدت تلاش میکنند اما همین تلاشهای آنان نیروهای نوینی از جامعه را بدرون زندگی سیاسی میکشاند و آگاه میکند. بسیاری از کسانی که هرگز حکومت را زیر سوال نبرده بودند با دانستن اینکه حکومت آمریکا همان کاری را انجام میدهد (محدود کردن آزادی مخالفت) که دیگران را بخاطرش سرزنش میکند، دو ریالی شان افتاده و تجدید نظر نموده اند. این امر اهمیت استراتژیك دارد. اگر کارزاری برای مغلوب کردن این لایحه اصلاحی، موجب بروز برخی نارضایتی ها در میان اقشاری که با سیستم همزیستی میکنند شود، (این مسئله در رابطه با موضوع سقط جنین دیده شده است) آنوقت برای طبقه حاکمه، امن و امان نگاه داشتن «مراکز نفوذ» مشکلتر خواهد شد. اختلافاتی نیز درون صفوف طبقه حاکمه بر سر چگونگی پیشبرد این لایحه وجود دارد؛ و از طرف دیگر اگر دست به عقب نشینی بزنند بهای سیاسی زیادی خواهند پرداخت.

با پیشبرد نبردهای سیاسی، شکاف میان کسانی که موافق میهن پرستی اجباری و تقویت وفاداری نسبت به حکومتند و کسانی که با آن ضدیت میورزند، تیزتر خواهد شد.

برنامه هائی برای راه انداختن یك حرکت گسترده در جریان میباشد که شامل فعالیت های زیر خواهد بود: تظاهرات، آکسیونها، مناظره های سراسری، میزگرد بحث، برنامه های هنری و برنامه هائی برای دامن زدن به احساسات انترناسیونالیستی در میان پرولتاریا و بنمایش درآوردن تبارزات آن. کارزار عقیم گذاردن لایحه اصلاحی فرصتی است برای پیشاهنگ انقلابی که بر بخشهای مهمی از مردم جامعه تاثیر گذارده و برنامه، دیدگاه و استراتژی خود را بطور گسترده مطرح سازد. نبردهای امروز، با برخورد و قدرت نمائی انقلابی فردا مرتبطند و بندهای اتصال را میتوان ترسیم نمود. و در این مسیر بسیاری تصمیم خواهند گرفت که سرنوشت خود را با انقلاب پرولتری عجین کنند.

مائو تسه دون یك حقیقت بنیادی تاریخی را بیان کرده و میگوید، دشمن به روش خود می جنگد و ما با روش خودمان خواهیم جنگید. با تشدید مبارزه بحول پرچم سوزان، بدون شك حکام آمریکا به تاکتیکهای نوینی توسل خواهند جست، اما هر سیاستی اتخاذ کنند اعمالشان افشاگر ضعفهای بنیادین برنامه هایشان خواهد بود ـ برنامه هائی که برای پیشبرد دستور کار ارتجاعیشان طراحی میکنند. دشمن مستاصل تر میشود و سنگهایی را که بلند میکند روی پای خودش میافتد. مبارزه ای که اکنون آغاز گردیده مفاهیم عمیقی برای نبردهای آینده خواهد داشت.

پنجاب: بحران در از ستاره آبی، تا رعد سیاه

بقلم: لعل سینگ*

پس از اعدام «ساتوانت سینگ» و «کهار سینگ» به جرم ترور «ایندیرا گاندی»، حکومت «راجیو گاندی» اخیراً پاره ای تدابیر را جهت به راه انداختن دیالوگ جدید «سیاسی» بر سر مسئله پنجاب اتخاذ نموده است. راجیو گاندی مدعی شده است که علت اتخاذ این تدابیراین بوده که «تروریستها» دیگر یك نیروی سیاسی محسوب نشده و مردم پنجاب اکنون مایلند مسئله را «بدور از ترس از مبارزین خالستانی» حل کنند. ما بعداً به مسئله وضعیت کنونی جنبش خالستان برخورد خواهیم کرد.

لیکن، نخست به بررسی ادعای راجیوگاندی در پرتو آنچه که روحیه واقعی توده های پنجاب است، می پردازیم . بروز اعتراضات عظیم توده ای علیه اعدام «ساتوانت» و «کهار» بهترین شاخص این روحیه است. علیرغم قتل و عام مستمر و بیرحمانه جوانان سیك بدست نیروهای مسلح، علیرغم تضییقات وارده بر تمامی روستاها، هنوز هم توده ها شورشگر و متمردند. در حقیقت، همین روحیه شورشگری (که از مرزهای طبقات فراتر رفته و اکثریت عظیم مردم پنجاب را در برگرفته) می باشد که حکومت راجیوگاندی را مجبور ساخته جوانانی را که سالها بدون اعلان جرم در زندانها بسر میبرند، آزاد کند و تاحدودی بر اعمال وحشیانه نیروهای مسلحش لگام بزند. این واقعیت نیز که حکومت دیگر نمیتواند روی حمایت کاستهای فوقانی هندوها و یا دارودسته فاشیست اش در پنجاب حساب کند (نکته ای که در ابراز عدم رضایت وحتی مخالفت اقشار کاستهای فوقانی هندوها با اعدام «ساتوانت» و «کهار» واضح بود) حکومت را مجبور به تغییر سیاستهایش نمود. بهم ریختگی صفوف مبارزین خالستانی صرفاً دلیل دیگری است که به حکومت هند اجازه اتخاذ چنین سیاستهائی را میدهد. لیکن این بهم ریختگی از اهمیت برخوردار است، چرا که به کمك آن میتوان مسائل پیچیده مبارزه در پنجاب و تضادهای موجود در جهان بینی بنیادگرائی سیك را دریافت.

«عملیات ستاره آبی» ـ تهاجم ارتش هند به «معبد طلایی» ـ و دفاع دلیرانه مبارزین سیك، خالستانی ها را در اذهان توده ها، بویژه روستائیان سیك، بمشابه ناجیان پنجاب معرفی کرد. چهار سال بعد، تسلیم سرافکنانه یك گروه از مبارزین تحت محاصره و تهاجم کماندوهای ارتش، صریحاً بحران در جنبش خالستان را مطرح نمود. از آن زمان به بعد، مبارزین خالستانی تلاش داشته اند مجدداً گرد آمده و حتی برخی سیاستها و اعمال ضد مردمی خود را اصلاح کنند. اما آنها هنوز از ارائه یك استراتژی منطقی یا کسب مجدد حمایت بیدریغ توده ها، فاصله دارند. اگرچه آنها طی پنج سال گذشته جنك بر سر کسب قدرت سیاسی را به پیش برده اند، اما هنوز یك نیروی سیاسی آگاه نیستند. نقش بسیار منفعل شان در بسیج و رهاسازی پتانسیل شورشگرانه توده ها در رابطه با اعدام «ساتوانت» و «کهار»، و قصورشان در درك اهمیت سیاسی این موضوع، یك نمونه خیره کننده دیگر از این واقعیت باور نکردنی اما واقعی میباشد.

برای دستیابی به درك بهتر از این مسئله، از نزولی که «عملیات رعد سیاه» حکومت هند (که به اشغال «معبد طلایی» در ۱۹۸۸ منجر گردید) برای خالستانی ها ببار آورد، شروع می کنیم. این یك نقطه عطف بود. مضافاً اینکه، ضعف مبارزین خالستانی و درجه انزوایشان از توده های سیك را به بیشترین حد بر ملا ساخت. این واقعیت که کماندوهای حکومتی توانستند «معبد طلایی» را به مدت ۱۰ روز تحت محاصره داشته باشند بدون اینکه در «امریتسر» یا جایی دیگر در پنجاب منع عبور و مرور اعلام دارند، سمبل این انزوا می باشد. در زمان «عملیات ستاره آبی» در سال ۱۹۸۴، توده های سیك بطور خودجوش در راهپیمائی بسوی «امریتسر» بپا خاستند. این خیزش توده ای یك عامل مهم بود که روسای ارتش را مجبور ساخت از روی استیصال به تهاجم علیه «معبد طلائی» دست بزنند. تلفات سنگینی در این تهاجم بر نیروهای ارتش وارد آمد. لیکن چهار سال بعد که «معبد طلائی» زیر آتش قرار میگیرد، زمان بنفع کماندوهای حکومتی است که مطمئن هستند توده ها عملیات آنان را مورد حمله قرار نخواهند داد.

انحطاط جنبش خالستان

فهم این نکته بسیار مهم برای درك روحیه باختگی مبارزین خالستانی که «معبد طلائی» را در اشغال داشتند و برای درك اینکه چرا این روحیه باختگی از این گروه نسبتا کوچك فراتر رفته و تمامی بخشهای مبارزین و هوادارانشان را فرا گرفته، ضروری است. علیرغم وجود تمامی نشانه های انزوایشان از توده ها و علیرغم انتقادات شدید گروههای انقلابی در پنجاب و سایر نقاط، مبارزین خالستانی از گام برداشتن در جهت تصحیح این شرایط امتناع ورزیدند. از نظر آنان، تفنك AK - 47 پاسخ همه چیز بود. موفقیت آنان در رویارویی با کارزار سرکوب جنایتکارانه دارودسته «رای ـ ربیرو» (۱) و شکست دادن مانورهای سازشکارانه «دارشانسینك راجی» و «رود» (۲) تنها به تقویت شیفتگی شان به اسلحه و بی توجهی به احساسات توده ها انجامید. کشتار دیوانه وار ـ که غالباً میان مردم و دشمن هیچ تفاوتی نمی گذاشت ـ تنها پاسخ آنها به سرکوب دولتی بود. لیکن این هم صرفاً به انزوای بیش از پیش آنان منجر شد. همانگونه که نشریه انقلابی «پیغام» خاطرنشان می سازد: «...تاثیر منفی قهر کور و غیر منطقی مبارزین سیك (بسیار است) ...تنها در صورت اصلاح این اشتباهات و انحرافات است که مبارزین سیك می توانند حمایت فعال توده ها را بدست آورند. هیچ ملتی بدون درگیری فعال توده ها (در مبارزه) به رهائی دست نیافته است. هرکس به غلط، این حقیقت را فراموش کند با دست خود گور خود را می کند.» (پیغام، سپتامبر ۱۹۸۷)

اینکه برخی بخشهای مبارزین خالستان سعی کرده اند به کشتار بی ملاحظه خاتمه دهند، صحیح است. لیکن ایدئولوژی و استراتژی آنان تا کنون

* «لعل سینك» یکی از هواداران «کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (م . ل)» میباشد.

جنبش خالستان

مانع پیشرفت این امر بوده است. نقش فعال عوامل نفوذی هندی و خارجی که مرتبا نقاط ضعف و انحرافات جنبش را تقویت کرده اند، نیز یك عامل مهم دیگردر ایجاد خرابکاری در این تلاشها بوده است.

اما ریشه های واقعی این مسئله در خود جهانبینی مبارزین خالستانی قرار دارد. اعتقاد کور به قدرت اسلحه و توهم بسیار در اینمورد که توده ها هر کاری را که تحت نام «خالسا» انجام گیرد می پذیرند، علت ابقاء دیدگاه انحرافی شان بوده و در را بروی انحطاط گشوده است. انفعال توده های سیك هنگامی که «معبد طلائی» در سال ۱۹۸۸ به محاصره افتاد، نیشتری بود که بر حباب توهماتشان وارد آمد. از نظر بخشهای وسیعی از توده های سیك، منجمله روشنفکران، دلایل این سقوط را می بایست در ورود عناصر منحط بدرون جنبش یا قصور مبارزین در ثابت قدم ماندن در راه «سانت بهیندران واله» جستجو کرد. درصورتی که این انحطاط متاثر از یك دلیل دیگر است که در خود این راه ریشه دارد.

مبارزه برای خالستان

کاهش تدریجی فعایت توده ها در جنبش خالستان، از خیزش سال ۱۹۸۴ تا انفعال کنونی، و دلایل انحطاط مبارزین خالستانی که عناصری نادم و بدور از روحیه جنگجویان سال ۱۹۸۴ را تداعی می کنند، بهم ربط دارند. از اینها گذشته، عامل مهمی که جنبش را زنده نگاهداشته، روی آوردن مستمر و گرچه بدون سازمان داوطلبین جدید از میان توده ها بدرون صفوف مبارزین بوده است. برای برخورد به علت العلل این انحطاط، اساساً باید استراتژی سیاسی ـ نظامی و ایدئولوژی آنان را دقیقاً بدین جهت که مبارزه شان برای کسب قدرت دولتی بوده و در شعار «خالستان» تبلور یافته، مورد بررسی قرار داد.

ویژگی متمایز جنبش خالستان عبارت بود از گسست آن از پایبندی به قانون اساسی و ارتقاء مبارزه ای که توسط «آلکالی» ها براه افتاد به سطح مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت دولتی. نقش «سانت بهیندران واله» در دستیابی بدین گسست انکارناپذیر است. بجز بدترین سازشکاران، هیچکس نمی تواند اهمیت این گسست و اینکه گامی به پیش بود را منکر شود.

اما مبارزین خالستان نمیتوانند ادعایی بیش از این داشته باشند. خالستان تنها یك شعار مبهم است ـ علیرغم تلاشهای بخشهایی از مبارزین جهت ارائه یك شالوده مدون برای آن ـ چرا که ریشه های واقعی ستم ملی (یعنی سلطه امپریالیسم و نقش طبقات حاکمه هند بمثابه بخشی از آن) را مشخص نمی کند. مسئله صرفاً این نیست که بصورت غلط و انحرافی «امپریالیسم هندو» را بمثابه دشمن اعلام می کنند. ضرورت اولیه ارائه یك برنامه و استراتژی منسجم جهت تحکیم و هدایت جنبش انکار شده است. نتیجتاً انحراف در تعیین دشمن با درك و پراتیك کاملا آشفته ای از مبارزه، تکمیل شده است. نقش توده ها به حاشیه رانده شده و قهرمانان وسط صحنه را به خود اختصاص داده اند. این وضعیت آشفته و پرستش یك جانبه و منحصربفرد اسلحه باعث این شد که جنبش «...بدست کسانی بیفتد که حتی الفبای سیاست را نمی دانند و تنها می توانند بدون هدف شلیك کنند، یعنی بدست کسانی که کمترین زحمت را به خود نمی دهند تا دریابند آیا گلوله هایشان واقعاً سینه دشمن واقعی را می شکافد و یا سر خود جنبش را از هم می پاشد.» (نشریه پیغام، مارس ۱۹۸۸) همانگونه که «سانت بهیندران واله» در تعیین ضرورت مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت قاطع بود، ریشه های انحطاط اخیر که طی آن، موج پراشوبی از ترور و پرستش اسلحه نقش «استراتژیك» یافته، نیز در دیدگاه غیرمنسجم وی از خالستان و وسیله نیل بدان نهفته است.

این صحیح است که «سانت بهیندران واله» هیچگاه کشتار هندوها را بعنوان وسیله نیل به هدف خالستان مطرح نساخت. این نیز صحت دارد که حکومت مرکزی و احیاگران هندو همواره به تحریکات شدید علیه سیکها دست زده و نهایت کوشش خود را بکار برده اند تا مسئله را فرقه گرائی وانمود سازند. لیکن این نیز بهمان اندازه درست است که «سانت بهیندران واله» هرگز موضع قاطعی علیه روند حمله به هندوها اتخاذ نکرد. خود تعریف وی از «امپریالیسم هندو» بمثابه دشمن، نقش مهمی در ایجاد این روند ایفا نمود. خود وی هنگام تهاجم کماندوهای حکومت به «معبد طلائی»، این روند را به اغماض گرفت چرا که به غلط فکر می کرد این روند می تواند بعنوان ابزارفشار بکار رود. واکنش توده های سیك نسبت به تهاجم به «معبد طلائی» در سال ۱۹۸۴ بتنهائی کافی بود تا به حکومت مرکزی بفهماند هیچ حمایت توده ای از اینگونه طرحها وجود ندارد. روستائیان سیك علیه همسایگان هندوی خود برانگیخته نشدند و در عوض بطور خودجوش در دسته های هزاران نفری بسوی «امریتسر» راهپیمائی کرده و با مزدوران «راجه دهلی نشین» [راجیو گاندی ـ م] مقابله نمودند. حتی قتل عام وحشیانه سیکها متعاقب ترور «ایندیراگاندی» باعث این نشد که توده های سیك به انتقامجوئی فرقه گرایانه متوسل شوند. لیکن هیچ درسی از این گرفته نشد، چرا که خود دیدگاه بنیادگرا از چنین ارزیابی اجتناب میورزید.

محدویتهای بنیادگرائی

برای درك تناقضات بنیادگرائی، نخست باید تکلیف خود را با این دیدگاه سطحی که معتقد است ماهیت ارتجاعی بنیادگرائی مذهبی هرگز نمیتواند باعث ظهور چیز دیگری شود، یکسره کنیم. این دیدگاه از آن جهت سطحی می باشد که ناتوان از درك این مسئله است که دقیقاً همین ایدئولوژی بنیادگرائی، که از زخمهای عمیق وارده بر روان مذهبی سیك نیرو گرفته، همواره صدها جوان از صفوف همین توده هایی که مخالف برنامه بنیادگراها، مبنی بر کشتار هندوها به قصد انتقامجوئی می باشند، را بخود جذب کرده است.

برای توضیح بیشتر مسئله، بنیادگرائی سیك را باید از دیدگاهی مارکسیستی، بر بستر ویژگی تاریخی اش، مورد بررسی قرار دهیم. بطور عام، بنیادگرائی مذهبی در کشورهای تحت سلطه واکنش ایدئولوژیکی انحرافی نسبت به هجوم ارزشهای بیگانه و انسان زدائی که توسط سلطه مستعمراتی عمومیت و تحکیم یافته، می باشد. واکنشی‌منفی است، چرا که بجای تعیین شرایط مادی مولد این ارزشها و مبارزه علیه آنها، سعی می کند با عقب نشینی به

لاك خودساخته تبعیت خشك از ارزشها و مفاهیم متعلق به قرون گذشته، راه ارزشهای بیگانه را سد کند. این خصلت منفی ـ و نه عبای مذهبی اش ـ که ماهیت تاریخاً ارتجاعی اش را تعیین می کند. لیکن تا آنجا که یك واکنش نسبت به مسئله ای واقعی است و در غیاب یك ایدئولوژی و سیاست علمی و منسجم که برای این مسئله پاسخ مشخص و همه جانبه دارد، بنیادگرائی آنگونه ایدئولوژی است که میتواند توده ها، بویژه توده های محرومیت کشیده ای که از تحولات نومستعمراتی چندان نصیبی نبرده بلکه فقط با خواستهای انسان زدائی اش روبرو بوده اند را بدور خود جمع کند.

بیگانگی متحجر بنیادگرائی سیك با زمان حال، و فراخوانش به بازگشت به مفاخر و ارزشهای کهنه مذهب سیك در مبارزه اش علیه سلطه برهمنان و مغولها، و روی آوردن به عالیترین فداکاریها جهت دستیابی به «خالسا راج»، همگی برای توده ها گیرائی داشت. اما درست همین تحجر و بیگانگی با زمان حال بود که توده ها را می رماند. ارزشهای گذشته در زمینه خاصی رو آمدند که در برگیرنده مراحل نخستین روند دمکراتیزاسیون و توسعه ملی بود. این گذشته می بایست جهت پرداخت به ضرورتهای حال بکار گرفته می شد، اما نمی توانست بجای ضرورت رشد یك فرهنك ملی نوین، پرطراوت و انقلابی بنشیند. شکست بنیادگرائی در این رابطه در مفاهیم خودش نهفته و مساوی بود با اعمال ارزشهایی که دگم های مذهبی بشمار می رفتند، اصرار غیرمعقول بر تبعیت کور و نتیجتاً بروز روند عدم تحمل پذیری و بکارگیری ابزار فاشیستی، بود. عملکرد بنیادگرائی بناگزیر این واقعیت را بدنبال آورد که بجای احیای خصائص انسانی جامعه از طریق خیزشهای اجتماعی و ملی و تجدید حیات، و زیر و رو کردن کثافات انباشته شده، این [ایدئولوژی] بطور عینی به عوامل گسترش این کثافات کمك می کرد. حتی پیام قدیم مذهب سیك، یعنی عشق به انسانیت، فداکاری، مبارزه و انزجار از ظالمان نمی توانست توسط بنیادگرائی مدرن سیك احیاء گردد. توده های سیك که تحت تاثیر نقش و فداکاری مبارزین خالستانی در مبارزه شان علیه ظالمان قرار داشتند، بهمان اندازه نسبت به عمل غیر انسانی شان یعنی بخاك و خون کشیدن مردم بی گناه و غیرمسلح به جرم تعلق به مذهبی دیگر واکنش نشان میدادند. ابراز خوشحالی توده های سیك از قتل «ایندیراگاندی» و ابراز انزجار خود جوششان نسبت به کشتار کور و افراطی افراد بیگناه، نشانه این برخورد دوگانه است. این دوگانگی، توسط رفتار و کردار خود چریکهای خالستانی بوجود آمد و توده ها را به موضع تماشاگران منفعل راند ـ حتی در هنگامیکه خالستانی ها مسائل اجتماعی نظیر مخالفت با مهریه را مطرح میکردند.

پرستش اسلحه

پرستش اسلحه در میان مبارزین خالستانی نیز در خود ماهیت بنیادگرائی سیك ریشه دارد. اگر دید از جنك صرفاً این باشد که وسیله رسیدن بقدرت است، آنگاه بالاجبار سلاح به عامل تعیین کننده تبدیل میشود. اما هنگامیکه جنك خود عامل مهم تحول اجتماعی، و عرصه مهم زدودن کثافات گذشته و آفرینش ارزشهای نوین باشد، و هنگامیکه قدرت سیاسی نوین خود پیشبرد این وظیفه را بعهده میگیرد، فردی که سلاح را بکار میبرد تعیین کننده میشود. این درس تاریخی بدقت توسط مائو طی جنك خلق در چین جمعبندی شد و در تاریخ تشکیل «خالسا» (یك نیروی مسلح سیك در جنك علیه حاکمیت مغول) توسط «گوروگوبیندسینك» منعکس است. نمیتوان از مبارزین خالستانی انتظار داشت به آموزه های مائو توجه کنند، اما آنها چرا این درس را حتی از تاریخ خود جنبش سیك نمی آموزند؟ این پرسش را میتوان در پرتو بررسی مان از محدودیتهای بنیادگرائی بسادگی پاسخ گفت.

نقشی برای توده ها در برنامه [بنیادگرائی] وجود ندارد. توده ها نقشی ندارند، چرا که بنیادگرایی سیك هیچ ایده ای در مورد جامعه نوین ندارد و در خیال بازگرداندن روند پیشرفت تاریخی و بازگشت به گذشته است. مفروضات مذهبی جهان بینی فلسفی، آنان را به یك ارزیابی ایده آلیستی از تاریخ میرساند؛ تاریخ یك رشته حوادث که بواسطه لطف پروردگار و بدست فداکاری قهرمانانه افراد مقدس بوقوع میپیوندند، میباشد. مبارز خالستانی که تفنك AK - 47 در دست و سوار بر موتورسیکلت رهسپار اجرای عملیات است، چنین می انگارد که مجدداً گذشته را بنمایش میگذارد. او قاصر از درك این است که آن مبارزات و فداکاریهای قهرمانانه گذشته بازتاب جنبش اجتماعی عمیقی بود که از سینه خود ستمدیدگان غلیان می یافت. او ناتوان از درك این مسئله است که حتی برای باز سازی ارزشهای خوب گذشته که به توده ها و رهبرانشان جرات روبرو شدن با سختیها را میدهد، باید ریشه های مادی تضادهای اجتماعی جامعه معاصر را پیدا کرده و تاریخ را بطور آگاهانه بجلو راند ـ با توجه به اینکه توده ها و ـ نه قهرمانان ـ تاریخ را میسازند. این ناتوانی اجتناب ناپذیر بنیادگرائی سیك که با پراتیك بی معیارش تحکیم مییابد، نه تنها جای ایفای هیچ نقش موثری برای توده ها باقی نمیگذارد بلکه مبارز خالستانی را نیز از منشاء واقعی نیرویش یعنی توده های سیك جدا میسازد. بدین ترتیب، سلاح بجای توده ها عالیترین جایگاه را می یابد و درجه تعهدش با تعداد «عملیات متهورانه» اش، منجمله قتل عام افراد بیگناه، محك میخورد. راه انحطاط جنبش ـ تا بدان درجه که شهامت عناصرش با تعداد خشابهایشان مشخص میشود ـ توسط وضعیت خود بنیادگرائی سیك هموار گردید.

عرصه ای مساعد برای سازش

«راجی» ها و «رود» ها نیز محصول همین راه می باشند. شبح تبدیل مبارز آتشی مزاج دیروز به سازشکار دست آموز امروز همیشه بر فراز سر جنبش خالستان در گشت و گذار بوده است. اگرچه چنین عناصری مکرراً طرد شده اند. اما چریکهای خالستانی هرگز نتوانسته اند دلایل این پدیده مکرر را دریابند. سازشکاران در هر مقطعی که جنبش ناتوان از پیشروی بوده، ظاهر شده اند. نتایج منفی پرستش یکجانبه سلاح مورد استفاده قرار میگیرد تا استدعای عاجزانه شرکت توده ها در روند «دمکراتیك» دولت هند، مطرح گردد. این فراخوان بناگریز بخشی ـ بویژه طبقه متوسط ـ که راه برون رفتی پیش روی نمی بیند را بخود جلب میکند. قهر کور بناگزیر ضد خود را بوجود می آورد: سازش. جلوگیری از رخداد یکی بدون اصلاح دیگری تلاش بیهوده ای است ـ درست همانگونه که تجربه جنبش خالستان به کرات ثابت کرده است. جای شگفتی نیست، همان نیروهایی که نقش مهمی در درهم کوبیدن نقشه های

«راجی» ها و «رود» ها ایفا کردند، خود اکنون بواسطه پرستش سلاح همان نقش سازشکاران را اجرا می کنند.

همانگونه که «مشی توده ای» [ارگان کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (م ل) ـ م] تصریح نموده: «سلاحهای پیشرفته ای که به بدست چریکها افتاده، باعث شده که دست بالاتر بیابند. لیکن این وابستگی شدید به سلاحهای خارجی یك عامل فاجعه بار و نیز قدرتمندی است که می تواند چریکها را به میز مذاکره براند، چرا که به رژیم ضیاءالحق و امپریالیسم این امکان را میدهد تا از این وسیله مهم جهت اعمال فشار بر آنها استفاده کنند.» (Mass Line، ماه مه ۱۹۸۸) در حال حاضر، مصلحت حکام پاکستان در این است که جنبش را بمشابه عاملی متقابل علیه دخالت هند در ایالت «سند» پاکستان، سرپا نگاه دارد. با استفاده از امکان اغواگرانه تامین سلاح در بازار آزاد پیشاور، عوامل اطلاعاتی دولت پاکستان موقعیت های مهمی در تشکلات حیاتی جنبش خالستان، نظیر کمیته پانتیك، هیئت خالستان، و در برخی تشکلات مسلحانه، پیدا کرده اند. جای تعجب نیست، نقش این عوامل برابر همان نقشی است که عوامل نفوذی «بخش تحقیق و بررسی» RAW اداره ضد اطلاعات هند ایفاء می کنند: یعنی تشویق بدترین ویژگیهای جنبش و جلوگیری از هرگونه تلاش برای اصلاح آنها (حتی با استفاده از ترور اصلاحگران). طبقه حاکمه پاکستان، این جلادان ملل تحت ستم پاکستان، هرگز نمی توانند ناجی پنجاب باشند. سلاحهای تقدیمی آنها، قلاده ای است که بر گردن میافتد تا روز مبادا به هر جانب که منافع ارتجاعی شان ایجاب می کند، بکشند. مبارزینی که بدانها اتکاء می کنند، سازشکاران بالقوه اند. موضع آنها علیه «راجی» و «رود» تضمینی بر پایداریشان در راه مبارزه نیست، چرا که عملکرد خود آنها چشمشان را برروی دامهای ظریف مرتجعین می بندد.

ورشکستگی سیاسی

پنجاب نمونه خوبی از دام گذاری های مرتجعین است. از بین بردن مبارزترین اقشار توده ها و مرعوب کردن سایرین تنها یك جنبه ـ اگرچه جنبه اصلی ـ استراتژی طبقه حاکمه در برخورد به مسئله پنجاب است. به کمك نمایندگیهای امپریالیستی نظیر بانك جهانی، شماری تدابیر اقتصادی اتخاذ شده تا حمایت توده ای از مبارزه در پنجاب را قطع کنند. برخلاف رویزیونیستها که سرسختانه معتقدند جنبش خالستان توطئه طبقه حاکمه جهت منحرف ساختن توده ها از مسائل «واقعی» است، کمپرادورهای سراسر هند و امپریالیستها کاملا میدانند که غلیان توده ای در پنجاب ریشه در علل بسیار واقعی و مادی دارد که مهمترین آن بحرانی است که تحولات نومستعمراتی در پنجاب ببار آورده است. یك بررسی منتشر نشده توسط بانك جهانی چنین متذکر میشود که رکود در «انقلاب سبز» و کاهش درآمد حاصله از کشاورزی سرمایه داری که توسط امپریالیستها آغاز و تغذیه شد، مسئله عمده ای است که باید حل شود. بعنوان راه حل، آنها یك رشته تحولات نومستعمراتی دیگر، تبدیل موقعیت دهقانان پنجابی از تولید کننده غله به تولید کننده دانه های گیاهی بسیار مرغوب و تبدیلش به قهرمانان دوره جدید از «رشد تحت هدایت کشاورزی باغبانی»، را پیشنهاد داده اند. دولت هند نیز درست بموقع به بنگاه چندملیتی پپسی کولا چراغ سبز نشانه داده تا یك مجموعه کشاورزی ـ صنعتی تولید میوه ایجاد کند و بنوبه خود محصولات روستائیان پنجابی را از آنها خریداری نماید و سیکل جدیدی از آبادانی را بهمراه آورد.

جای تذکر نیست که این راه حل امپریالیستی ـ کمپرادوری در درازمدت تنها به تشدید تضادهای پایه ای مبارزه در پنجاب منجر می گردد. تحولات نومستعمراتی که مرحله ای موقتی از رفاه را برای اقشار فوقانی روستائیان پنجاب ببار آورد و به تحول اجتماعی کلی منجر شد، بالاجبار باعث بوجود آمدن مبارزه ملی گشت، چرا که شالوده منطقش بر غارت امپریالیستی ملل متکی بود. تحولات جدید پیشنهادی بانك جهانی و بکارگیری مشتاقانه آنها توسط طبقه حاکمه کل هند، تنها باعث نفوذ بیش از پیش امپریالیسم در پنجاب و نتیجتاً تشدید بیشتر تناقضات بنیادین می گردد.

اما اگر این طرحها با موفقیت اجرا شوند، در کوتاه مدت میتواند خللی در راه حمایت توده ای از مبارزه ملی وارد آورد. بطور مشخص، بورژوازی روستا (که بمشابه یك نیروی متزلزل در مبارزه شرکت داشته) و روستائیان مرفه و متوسط الحال بسادگی در دام این راه رشد می افتند، چرا که بازسازی طرح کشت غله و رشد مجتمع های کشاورزی ـ صنعتی به آنها این فرصت را خواهد داد تا از سقوط وضعیت اقتصادی خود جلوگیری کنند و حتی تا حدی رشد می یابند. تائید مشتاقانه پروژه پپسی کولا توسط تشکلات عمده دهقانی در پنجاب که تحت رهبری مزرعه داران سرمایه دار قرار دارند، و سهولت در جلب حمایت سایر اقشار دهقانی، نشانه های این احتمال میباشند. در کوتاه مدت، این امر به طبقه حاکمه کمك خواهد کرد تا این اقشار را خنثی کرده و یا بسوی خود جلب نماید و پایگاه مبارزه ملی را محدود کند.

خالستانی ها طبق معمول در اینمورد سکوت اختیار کرده اند. احتمالا بخشهای صاحب نفوذشان نیز پروژه پپسی کولا را بخشاً پیروزی بحساب می آورند! این موضع ورشکسته را نمی توان با این ادعا که بهرحال دهقانان مرفه و متوسط الحال به تبلیغات خالستانی ها در اینمورد گوش نمی دادند، توجیه کرد. حداقل نمونه ای مشخص در یك ناحیه نشان داد که چگونه کارزار تبلیغاتی انقلابی علیه پروژه پپسی کولا و روشنی بخشیدن در مورد ضرورت مبارزه ضد امپریالیستی در هر مبارزه راستین برای رهائی پنجاب، توده های وسیعی را بسوی خود جلب کرد و حتی اقشار فوقانی «اتحادیه دهقانی» را وادار ساخت که از هوراکشی خود برای بنگاه چندملیتی آمریکایی بکاهند. مسئله عبارتست از درك سیاسی منسجم و همه جانبه در مورد ریشه های غلیان توده ای در پنجاب. بنیادگرایی سیك نه از این درك برخوردار است و نه خواهان نیل بدان میباشد.

پانویس ها

۱ ـ «رای» فرماندار کنونی پنجاب میباشد که بخاطر نقشش در کشتار فعالین CPI(ML) در دهه هفتاد در مقام استانداری بنگال، بدنام است. «ربیرو» پلیس مشاور فرماندار پنجاب میباشد که بطور ویژه از سوی راجیو گاندی بعنوان رئیس پلیس پنجاب منصوب شده است.

۲ ـ «راجی دارشان سینك» و «جاسبیر سینك رود» [پسر برادر (خواهر) «سانت بهیندان ران واله»] اکنون از مشوقین عمده سازش با حکومت مرکزی هستند.

کوبا

بقیه از صفحه ۷۳

هنگامیکه این کار ممکن نشد، افسار اعطائی خروشچف را به گردن انداخت (گفته شده که خروشچف کاسترو را بعنوان «اسب جوان رام نشده» توصیف کرده است). (۲۳)

سی سال است که کاسترو گنده گویی را با تملق گویی از امپریالیسم ، یکجا در هم آمیخته است. بعبارتی، هنگامیکه کاسترو «مارکسیست ـ لنینیست» بودنش را اعلام کرد، این نه کاسترو بلکه شکر بود که سخن می گفت: شکر برای اینکه بتواند از مرحله نیشکر بودن گذر کند می بایست بفروش میرسید، شوروی خریدارش بود. بدینگونه بود که «سوسیالیسم» وارد کوبا شد. «اعلیحضرت شکر» این بار لباس نظامی بر تن نموده، ریش گذاشته و سیگار برگ دود می کرد. کاسترو شاید خواهان گسست ازسیستم تولید شکر اعمال شده توسط آمریکا بود، اما نمی توانست از آن مناسبات تولیدی که به شکر قدرت فراوان میداد، گسست نماید.

۳ ـ کوبایی که به کاسترو ارث رسید

هنگام انقلاب کاستروئی در سال ۱۹۵۹، ورد زبان همگان این بود که «کوبا بدون شکر نابود میشود». یك سوم کل تولید کشور ـ دقیقاً ۳۶ درصد تولید ناخالص ملی ـ صادر می شد، و شکر ۸٤ درصد این رقم صادرات را به خود اختصاص می داد. (۲٤) این آمار تنها موقعی جایگاه واقعی خود را نشان می دهد که دریابیم بیشترین تمرکز سرمایه در بخش تولید برای صادرات بود. مصرف کود در صنعت تولید شکر، طی واپسین پنج سال پیش از انقلاب تقریباً سه برابر گردید. این صنعت درصد اعظم کل ماشین آلات در صنایع را نیز به خود اختصاص داد.(۲۵) و این در حالی بود که ریشه های خوراکی، قارچ و سایر سبزیجات خوراکی مردم با دست از دل خاك بیرون آورده می شد.

۱۶۱ کارخانه تولید شکر در مناطق روستایی مستقر بود. تنها ۳۶ عدد از آنها تحت مالکیت مستقیم شرکتهای آمریکایی بود.(۲٦) اما خود تجارت شکر ـ مثل کل تجارت کشور ـ تحت تسلط سرمایه آمریکایی قرار داشت. بیش از یك دوم زمین زیر کشت کشور، به کشت نیشکر اختصاص داشت. و بخش اعظم زمین کشت نشده به دامداری بسیار گسترده (و بطور نسبی غیرمولد) تخصیص یافته بود. ۲۸ خانواده، شرکت و بنگاه بیش از ۸۳ درصد کل زمین زیر کشت نیشکر و ۲۲/۷ درصد کل اراضی را در اختیار داشتند.(۲۷) در جوار کشتزارهای گسترده نیشکر متعلق به موسسات بزرگ، معمولاً مایملکهای متوسط متعلق به «کولونو» ها و یا تحت سرپرستی آنها وجود داشت.

مسئله کلیدی در تولید سودآور شکر اینست که نیروی کار بسیار گسترده ای باید برای فصل درو که فقط چند ماه طول می کشد، حاضر باشد. حدود ۱۰۰ هزار نفر در تمام طول سال در خود تاسیسات تصفیه شکر کار می کردند. وضع آنها نسبت به سایر اهالی روستاها بهتر بود. حدود ٤۰۰ هزار نفر نیز بمدت ۲ تا٤ ماه در سال به بریدن و بار کردن نیشکر می پرداختند. اکثر آنان سیاهپوست و یا «مولاتو» بودند. (۲۸) درسال ۱۹۵۵،کارگران در کشتزارها بطور متوسط هریك به مدت ٦٤ روز درسال به ازای هر روز یك دلار کار میکردند. این در حالی بود که بهای اکثر مایحتاج آنها دربازار چیزی کمتر از بهای آنها درخود آمریکا نبود.

درحالی که مالکین کمتر از بهای نیروی کار کارگران (یعنی هزینه تامین تداوم حیات و توان کار به اضافه هزینه تجدید نسلشان) را به آنها می پرداختند، پس چگونه این سیستم می توانست پایدار بماند؟ بر خلاف دوره برده داری ، به سادگی نمی شد برای این کارگران جانشین پیدا کرد ـ اگر چه وارد کردن مداوم کارگر از سایر نقاط جزایر کارائیب عنصری از این مسئله را در خود داشت. اما این سیستم خود را باز تولید می کرد، چرا که دستمزد پرداختی، تنها بخشی از ممر حیات این کارگران و خانواده هایشان را تشکیل می داد، و بقیه از جای دیگر تامین میشد. در دوره برده داری ، برده داران قطعه زمین کوچکی به هر برده میدادند که جهت تامین آذوقه اش آنرا کشت کند (و بدین ترتیب از فرارشان و یا به آتش کشیده شدن کشتزارها توسط آنها جلوگیری نمایند). بهمین گونه مالکان نیز بسیار کسانی را که بخشی از سال در ازای دستمزد در برداشت فصلی نیشکر و سایر محصولات کار می کردند، به قطعه زمینی کوچك یا به حد اقل چند رشته خط باریك برای کشت سیب زمینی و سایر ریشه های خوراکی میان فواصل کشتزارها و یا در حاشیه جاده ها دلخوش می ساختند. این چنین «امتیازاتی» باعث ایجاد تعهدات شخصی آنان نسبت به مالکین می شد.

بخش اعظم سال را این افراد در موقعیت متناقض نیمه پرولتر روستایی بسر می بردند تا بردگان مزدوری تمام عیار.

گزارش شده که یك کارگر تیپیك مزرعه در «کاماگه» که در این آمارها نه دهقان بلکه کارگر مزدور قلمداد میشود؛ علیرغم اینکه درآمد نقدش ۱۱۸ دلار در سال بود، ۹ تا۱۰ ماه از سال را به کمك آب نیشکر و سیب زمینی گذران می کرد.(۲۹) یك تحقیق در سال ۱۹٦٦ در کوبا (توسط یك محقق اروپایی که بخاطر فقدان آمار موثق در دوره پیش از انقلاب، از تخمین استفاده می کرد) نشان می دهد که ۳۸ درصد از کسانی که در سال ۱۹۵۷ خود را «پرولترهای کشاورزی» اعلام کردند، در آنزمان صاحب یك قطعه زمین بوده و یا از آن بهره برداری می کردند.(۳۰) این رقم احتمالا شامل آن رشته زمین های باریك میان مزارع یا حاشیه جاده ها نمی شود. این مردان و خانواده هایشان (زنان و کودکانی که معمولاً روی این قطعه زمینها کار می کردند بدون اینکه بعنوان کارگر در هیچ آماری به شمارش روند) هم زندانی این قطعه زمینها بودند و هم محروم از آن و در اسارت «لاتیفوندیا» (مزارع بزرگ) بودند که نه آنها را بطور کامل جذب می کرد و نه زمین کافی برای مستقل و مولد شدن به آنها میداد. سودآوری شیوه تولید سرمایه داری که این مردان را بعنوان کارگر مزدور به کار می گرفت، به تداوم شیوه تولیدی ماقبل سرمایه داری وابسته بود.

درآن زمان تقریباً سیصدهزار خانواده دهقان نیز وجود داشت که از درآمدی به شکل دستمزد برخوردار نبودند، این بخش شامل زمینداران کوچك، اجاره داران، نسق داران و خوش نشینها می شد. حد اقل ۱۷۵ هزار خانوار آنها «minifundistas» بودند که مالك حداکثر ٦۷ هکتار و میانگین ۱۵ هکتار زمین محسوب می شدند. این میانگین نابرابری بسیار زیادی را لاپوشانی می کند. چرا که برخی فقط آنقدر زمین داشتند که آذوقه خانواده شان را تامین کنند، و بسیاری از این حد هم محروم بودند.(۳۱) این دهقانان اکثر آذوقه اهالی را تامین می کردند؛ قدرت تولیدی

آنها نیز توسط موسسات بزرگ تولید نیشکر که زمین و سایر منابع را در انحصار داشتند (لاتیفوندیا) و نیز توسط قدرت سیاسی صاحبان آنها، محدود می شد.

ایالت «اورینته»، محل تولد کاسترو در شرق کوبا، بویژه در دشتهاء مقر بورژوازی روستا بود. در کوهستان سیرامااسترا که ارتش کاسترو بوجود آمد و توسعه یافت، اکثر اهالی به کشت قهوه اشتغال داشتند. آنان نسق داران تیپیکی بودند که تا حدود ٤٠ درصد از محصولشان را به مالك مسترد می داشتند، و یا خوش نشینانِ قطعه زمین کوچكِ تعبیه شده در دامنه کوه بودند که هر زمان به اراده مالك می بایست آن را ترك می گفتند. دورهٔ عمر کشت مزارع (که پس از پنج سال حاصلخیز می شود و تا چهل سال قابل کشت است) چنین معلوم می دارد که اخراج یك نسق دار، یك خوش نشین و یا یك دهقان که به مالك اجاره بهاء می داد، برایش فاجعه بود. و همین واقعیت، آتوریته مالکین را شدیداً افزایش می داد. کشت قهوه نیز به کارگران بسیار زیادی احتیاج دارد. اما غالباً کار شوهر و زن و فرزندان برای بخش اعظم سال کافی بود. پسران بزرگ برای مدت چند ماهِ دروی قهوه برمی گشتند و سپس برای دروی نیشکر و سایر محصولات به کشتزارهای بزرگ می رفتند. در غالب موارد، دستمزدشان تنها امید خانواده برای کاستن از بار قرض کمر شکنی بود که در ازای زمین یا کالا (مالکین بازرگانی را نیز در کنترل داشتند) به مالك بدهکار بودند، اگر چه در بعضی موارد امید به استفاده از دستمزد پسران بزرگ برای بدست آوردن زمین نیز وجود داشت.(۳۲) در عرصه کشت تنباکو در سوی دیگر جزیره کوبا، کشاورزان خرد و متوسط ـ ترکیبی از مالك، اجاره دار، و نسق دار ـ که معمولاً نسبشان نه به بردگان بلکه به اسپانیایی های قدیم میرسید، به کار بدون اجرت خانواده هایشان برای بخش اعظم سال و به کار کارگران استخدام شده برای درو و جمع آوری برگ تنباکو وابسته بودند. (۳۳)

پلومرغ که از قرار غذای ملی کوبایی ها است، بدور از دسترس بسیاری از روستائیان بود. در عوض، غذایشان را «سوپ خروس» تشکیل میداد که در حقیقت چیزی بجز شکر تصفیه نشده و آب گرم نبود. بنا بر آمار سال ۱۹۵۳ کوبا، حدود دو سوم از سکنه روستاها در کلبه هائی بر روی گِل و لای زندگی میکردند. حدود ۸۵ درصد آنها فاقد سیستم آبرسانی و یا برق بودند. بیش از نیمی حتی از مستراح هم برخوردار نبودند، و بیش از ۹۰ درصد فاقد حمام یا دوش بودند. تولید گوشت سرانه کوبا ۳۲ کیلو گرم در سال بود. اما تنها ۱۱ درصد از کل خانواده های روستایی بطور مرتب شیر مي نوشیدند و تنها ٤ درصد بطور مرتب گوشت میخوردند. (٣٤)

همه چیز، بویژه در شهرها، از آمریکا وارد میشد: بجز آبجو، نوشابه و برخی آذوقه. تقریباً ٤٠٠ هزار نفری که در استخدام کارخانجات تولیدی بودند، مثل سایر خواهران و برادرانشان در کشتزارها، معمولا برای بازار خارجی کار میکردند ، نظیر سیگار برگ، پوشاك، کفش، محصولات چوبی و چوب پنبه ای ـ غیر از برخی تولیدات اغذیه جات برای مصرف داخلی (که آنهم غالباً توسط شرکت های امپریالیستی کنترل میشد). ربع میلیون نفر در بخش بازرگانی کار میکردند. دو برابر این رقم در بخش متورم خدمات بکار اشتغال داشت.(۳۵) خود همین نکته تصویری از اقتصاد انگلی شهر میدهد: جایی که توده ها در خدمت تغذیه، تهیه البسه و فراهم آوردن وسایل عیش و نوش طبقات ثروتمند و متوسط که اکثرشان در نهایت به کشاورزی وابسته اند، کار میکردند. و یا در خدمتگذاری به توریستهای آمریکائی، کانادائی و اروپایی جان می کنند. سالیانه صدها هزار توریست جذب وضعیت حقارت بار کوبا که اقتصاد ناهنجارش خلقش را مجبور میکرد در خدمت آنان بدنبال شغلی باشند، میکرد.

٤ ـ انقلاب ارضی: راهی که انتخاب نشد

بردگانی که سر به طغیان برداشته و به کوهستانها پناه میبردند و دهقانانی که با اسپانیایی ها و آمریکایی ها می جنگیدند، همیشه کشتزارهای نیشکر را به آتش می کشیدند. حق با آنها بود. آنها حق به جانب بودند نه تنها بدین خاطر که شورششان برحق بود و به آتش کشیدن کشتزارها دشمن را به لحاظ اقتصادی ـ نظامی به دردسر می افکند، بلکه همچنین از نقطه نظر اقتصاد سیاسی مارکسیستی نیز محق بودند. کاسترو نیز در هنگام جنك برخی کشتزارها را به آتش کشید. بعداً حکومت انقلابی نیز طی چند سال نخست دهه شصت، تلاشهایی جهت کاستن از وابستگی به شکر و صنعتی کردن کشور از طریق استراتژی جانشینی واردات (تولید برخی اقلام مصرفی در داخل که قبلا از خارج وارد میشد، با این ایده که کوبا بدین طریق خواهد توانست بعداً سرمایه و ظرفیت تکنیکی کافی جهت تولید وسایل تولید را انباشت کند) بعمل آورد. اما چنین بنظر رسید که کوبا نمیتواند این اقلام را به آن قیمت ارزانی که امپریالیستها به آنها میفروختند، تولید کند. کاسترو خیلی سریع به تجدید و توسعه کشتزارهای نیشکر روی آورد.(۳٦) و این نقطه پایان نخستین دوره کوتاه انقلاب بود.

سیاست اقتصادیِ نخستین حکومت کاسترو در ۱۹۵۹ عبارت بود از تعیین چهار صد هکتار بعنوان حداکثر نصاب کشتزارهای بزرگ (لاتیفوندیا)، و توزیع مازاد این حد نصاب میان دهقانان کوچکتر. این اقدام بیشتر بنفع دهقانان مرفه و بورژوازی روستا بود ـ اگرچه بعضی نسق داران و خوش نشینان نیز صاحب سند زمین هایی که میکاشتند، شدند و برخی دهقانان کوچك نیز بویژه در کشت تنباکو صاحب زمین بیشتری شدند. پس از ۱۹۶۳ که تصمیم بر بازگشت نیشکر گرفته شد، ٦٧ هکتار بعنوان حداکثر نصاب تعیین گردید ـ نه بدین خاطر که مازادش میان دهقانان کوچکتر توزیع شود، بلکه در اختیار «لاتیفوندیا» هائی قرار گرفت که اکنون کشتزارهای دولتی محسوب میشدند. بعداً پس از ۱۹٦۸ برای اینکه منابع انسانی و اقتصادی بیشتری به کشت نیشکر و تولید شکر اختصاص یابد، کارگران این کشتزارها و موسسات از حق داشتن قطعه زمینهای کوچك خانوادگی محروم شدند. نتیجتاً، ۸۰ درصد زمینها ملی شدند.

تحقیق سال ۱۹٦٦ (که قبلا ذکرش رفت) روشن میسازد که «اصلاحات ارضی» کوبا تنها تغییر اندکی در روستاها ایجاد کرد. حدود ٤ نفر از هر ٥ نفری که پیش از بقدرت رسیدن کاسترو برای امرار معاش به قطعات کوچك زمین وابسته بودند (بدون اینکه بر درآمد قابل ملاحظه دستمزدی متکی باشند) پس از آن نیز وضعشان همینطور ماند، و مابقی به کارگران مزدور کشتزارهای دولتی تبدیل شدند. تنها یك نفر از هر ۱۰ نفری که عمدتاً دستمزد ممر حیاتشان بود و یك نفر از هر ٦ نفری که هم به

دستمزد و هم به زمین متکی بودند، زمین کافی برای زندگی بدست آوردند و اکثر آنان نیز به نیروی کار در کشتزارهای دولتی اضافه شدند.(۳۷) بعبارت دیگر، آنها که بیشتر داشتند بیشتر بدست آوردند، در حالیکه آنها که کمتر از همه داشتند همان را نیز از دست دادند.

چرا زمین میان کسانی که در بردگی سیستم «لاتیفوندیا» قرار داشتند، تقسیم نشد؟ توضیح خود فیدل کاسترو بحد کافی گویا است: «هنگام پیروزی انقلاب دریافتیم که ایده تقسیم زمین هنوز رواج بسیار دارد. اما در همان زمان نیز به این نتیجه رسیده بودم که، بطور مثال، اگر یك کشتزار دوهزاروپانصد هکتاری داشته باشیم... و آنرا به دویست قطعه ۱۲/۵ هکتاری تقسیم کنیم، آنچه که بناگزیر اتفاق میافتد اینست که مالکین جدید بلافاصله کشت نیشکر را در هر قطعه به نصف تقلیل میدهند و نصف دیگر را به کشت انواع و اقسام محصولات کشاورزی برای مصرف شخصی خود اختصاص خواهند داد، که در بسیاری موارد این زمین برای آنها کافی نخواهد بود» (۳۸) بعبارت دیگر، حکم بر تداوم کشت نیشکر و تولید شکر بمشابه شالوده اقتصاد کوبا و حکم بر عدم تقسیم زمین میان دهقانان تنها در ذهن کاسترو و اطرافیانش جریان نداشت، بلکه ریشه عینی هم داشت. زمین تقسیم نشد چرا که برای تولید شکر بد بود. نیشکر میبایست کشت میشد، چرا که مناسبترین محصول برای کشتزارهای بزرگ دولتی تحت مدیریت عریض و طویل بوروکراتیك بود. توسعه همه جانبه کوبا و تامین آذوقه مردم این کشور، در این رابطه از هیچ اهمیتی برخوردار نبود.

همچنین مسئله پیشبرد خط مشی توده ای، به معنای همگامی با خواسته های پیشرو توده های تحت استثمار و رهبری آن، اصلا مطرح نبود؛ این خواسته ها بسیار بیش از افکار کاسترو در تطابق با نیازهای کوبا برای دست یافتن به رهایی بودند. «رنه دومون» (کارشناس کشاورزی اهل فرانسه، که در ۱۹۶۰ بعنوان مشاور کاسترو به کوبا فراخوانده شد) هنگامی که مسئله چگونگی برخورد به مسئله «لاتیفوندیا» در میان صفوف رژیم جدید مورد مباحثه بود، بهمراه کاسترو از مناطق روستایی دیدن کرد. او در این باره چنین مینویسد: «از من، و نه از کارگران و دهقانانی که مجبور بودند در این موسسات کار کنند، خواسته شد که نظر بدهم. حتی منع شده بودم که با آنها در اینمورد صحبت کنم. به من گفته شد که اینها بیسوادند و افکارشان معمولا خیلی محافظه کارانه است، این وظیفه ما است که آنها را رهبری کنیم.» (۳۹)

این «رهبری» کردن صرفاً عبارت از آن بود که کاسترو و محفل او، تحت لوای آنکه کار مزدوری در روستاهای کوبا گسترده است و از این جهت میتوان از روی مرحله انقلاب ارضی جست زد و با تبدیل «لاتیفوندیا» ها به مزارع دولتی مستقیماً وارد مرحله «سوسیالیستی» شد، مزارع «لاتیفوندیا» را به چنك خود درآورند. بحث آنها این بود که «لاتیفوندیا» ها باید بهمین شکل باقیمانده و حتی گسترش یابند، چرا که تولید گسترده بهترین راه برای تولید کم هزینه شکر است و شکر نیز کم هزینه ترین محصول برای تولید شدن است.

اقتصاددانان کاپیتالیست و رویزیونیست، هر دو به یکسان، معتقدند که کوبا از «برتری نسبی» در تولید شکر برخوردار است، چرا که (با معیار پولی) نتایج بکارگیری مقدار معینی سرمایه در مقدار معینی زمین در کوبا در عرصه تولید شکر نسبت به تولید مثلا برنج بیشتر است. یا بعبارت دیگر، «برتری نسبی» در این رشته بیش از بکارگیری سرمایه بلافصل موجود در کوبا در هر رشته دیگر است. این تئوری برای نخستین بار توسط «ریکاردو» در قرن نوزدهم ارائه شد. بعداً رویزیونیستها آنرا «سوسیالیستی» خواندند تا مفهوم خاص خود از «تقسیم کار بین المللی» را محق جلوه دهند. بنا به این تئوری، هر کشور باید بر تولید کالاهایی تمرکز دهد که به ارزانترین قیمت تولید میکند و مابقی چیزها را وارد نماید ـ و اهمیتی هم ندارد که اگر این امر منجر به سودآوری پائین و یا حتی ضرر شود، که ظاهراً اکثر کشتزارهای دولتی کوبا در اواسط دهه هشتاد از این دست بودند. (۴۰)

این بیان منطق کاپیتالیستی در مورد مقوله سودآوری است، نه بیان الزام پرولتاریای انقلابی به متحول ساختن کل جامعه و جهان. این تئوری کاملا در تقابل با تئوری و پراتیك ساختمان اقتصاد واقعاً سوسیالیستی، در شوروی لنین و استالین و سپس بویژه در شیوه ساختمان اقتصاد سوسیالیستی متکی بخود مائو، بود. زحمتکشان بسیار بیش از استثمارگران در این امر ذینفعند که زمان کار اجتماعاً لازم در تولید را پایین آورند. این مسئله میتواند توسط مکانیزاسیون و تکنولوژی و نیز محاسبه دقیق هزینه پولی، تعمیق یابد. اما این امر باید در خدمت ـ و تابعی از ـ ماموریت پرولتاریا برای «رهایی خود و بشریت» قرار گیرد.

بعلاوه، این منطق سودآوری در کشورهای تحت سلطه به شکل خاصی عمل میکند؛ اینها «فورماسیون های تبعی در مناسبات تولیدی امپریالیسم» هستند و ساختار اقتصادیشان «عمدتاً توسط نیروهای بیرون از آن شکل میگیرد: تولیدات، صادرات، واردات، تخصیص منابع و غیره اول از همه و بیش از همه بازتاب تحت سلطگی شان است، نه الزامات درونی و مناسبات میان بخشهای گوناگون. آنها به ضربان قلب دیگری پاسخ میدهند.» (۴۱)

تبدیل املاك و دارایی های تولید شکر به بنگاههای دولتی یك منطق کمپرادوری بود. بجای ایجاد تحول انقلابی در مناسبات تولیدی، این اقدام هم بطور درونی (برحسب مناسبات تولیدی در کوبا) و هم برونی (برحسب مناسبات کوبا با سیستم جهانی امپریالیسم)، در جهت حفظ مناسبات موجود (وتغییری محدود در آنها) بود.

از نقطه نظر کالاها و قیمتها ممکنست که تولید شکر در کوبا سودآورترین باشد. اما از نقطه نظر رهایی کشور، توسعه اقتصادی میبایست بر مبنای توسعه همه جانبه کشاورزی صورت میگرفت؛ حتی اگر، بطور مثال، تولید برنج در کوبا ابتدا گرانتر از وارد ساختن آن تمام میشد ـ آنچنان که کاسترو طی یك سخنرانی در توجیه کاستن از زمین زیر کشت برنج بنفع افزایش کشت نیشکر و بدور انداختن یك قرارداد همکاری با چینی ها که قرار بود به کوبا کمك کنند تا در تولید برنج خودکفا گردد، بر آن اصرار داشت. (۴۲)

اولا، موجودیت خود «لاتیفوندیا» و موقعیت مسلط شکر در کشاورزی کوبا تنها تا زمانی امکانپذیر است که این کشور تابعی از بازار جهانی باشد. روابط تولیدی مسلط در سطح خود کوبا یعنی همان روابط موجود در عرصه تولید گسترده و مدرن شکر، توسط روابط تولیدی خارجی این کشور بوجود آمده و وابسته بدان است. این تبعیت کوبا از بازار جهانی یك رابطه تولیدی است که بدون گسست از آن نمیتوان نیروهای مولده این کشور را رها ساخت ـ بویژه نیروهای مولده ای نظیر خود زحمتکشان

کشور که توانائیشان در دگرگون ساختن کوبا و اغلب حتی امکان کارکردنشان نیز توسط سازمان موجود تولید بین المللی سرکوب شد.

هرچه سرمایه داری در عرصه تولید شکر بیشتر پیشرفت میکرد، مابقی اقتصاد بیشتر به بیرون گرایش می یافت - یعنی اینکه بخشهای مختلفش بجای پیوند با یکدیگر، بیشتر به پیوند با سرمایه خارجی تمایل پیدا میکرد و هرچه زمین، کار و سایر منابع در عرصه تولید شکر بیشتر متمرکز میشد، سایر بخشهای اقتصاد کوبا بویژه بخش تامین آذوقه برای مصرف داخلی بیشتر محرومیت می یافتند. بدینجهت کوبا مجبور میشد بیشتر وارد کند. و این دور باطل بوضع ناهنجاری تکرار میشد. داده های لازم برای خود صنعت تولید شکر - مثل مواد شیمیایی، ماشین آلات و وسائط نقلیه، و غیره - نیز وارد میشد. برخلاف کشورهای امپریالیستی که سرمایه داری در آنجا بر اساس یك بازار یکدست داخلی و توسعه موزون صنعت و کشاورزی رشد کرد، رشد سرمایه داری در کوبا به معوج ساختن اقتصاد گرایش نشان داد. این اعوجاج هم ناشی از وابستگی کوبا بود و هم آنرا تعمیق میبخشید؛ و در عین حال در برگیرنده نوعی مناسبات تولیدی و غُل و زنجیری بر دست و پای زحمتکشان کوبا بود.

ثانیاً، سرمایه گذاری امپریالیستی، توسعه سرمایه داری در تولید شکر را تسریع بخشید. اما تاثیرات کلی اش متناقض بود. توسعه صنعت شکر و به میزان کمتری صنعت تنباکو، باعث رشد بالای سرمایه داری در برخی زمینه ها (منجمله بردگی مزدوری در سطح گسترده) در کوبا گردید، که این کشور را به یکی از پیشرفته ترین کشورهای آمریکای لاتین در سال ۱۹۵۹ برحسب تولید سرانه (با معیار پولی) تبدیل ساخت. (۴۳) لیکن در عین حال، سودآوری اش بر حفظ جوانب بسیاری از بقایای برده داری و نیمه فئودالیسم استوار بود. بنا به تذکر لنین در بررسی اش از رشد سرمایه داری در کشاورزی، غالباً بزرگترین املاك، از نظر میزان کارآیی و سرمایه بری پیشرفته ترین ها نیستند. (۴۴) یك بررسی از میزان زمین زیر کشت در کشتزارهای با مساحت های متفاوت پیش از انقلاب کاسترو، یك جنبه از این مسئله را نشان میدهد. چرا که، هرچه مقیاس کشتزار بزرگتر، درصد مساحت زیر کشت کمتر است (۴۵) و این در حالی است که غالباً کشتزارهای کوچك در مناطق مرتفع و کشتزارهای بزرگ در دشتها قرار دارند. این مسئله با این واقعیت ربط مییابد که «لاتیفوندیا» برای اینکه سودآور باشد، میبایست زمین را در انحصار خود در می آورد - و این در حالی است که حتی سرمایه کافی برای بهره برداری از آن زمین در اختیار نداشتند. خارج ساختن زمین از دست دهقانان نه تنها بدین معنا بود که زمین در انحصار «لاتیفوندیا» قرار میگرفت، بلکه بدین ترتیب دهقانان مجبور میشدند برای «لاتیفوندیا» کار کنند. در حالیکه املاك بزرگ «لاتیفوندیا» از جهات مهمی کاپیتالیستی بودند، اما پیشرفته ترین بخش کشاورزی کوبا (حتی بر مبنای معیارهای کاپیتالیستی) نبودند. آنها از تمامی قدرت اقتصادی و سیاسی خود برای حفظ سیستم عقب افتاده و خرد مینی فوندیا [minifundia] و کونوکو [conuco] و تابع کردن سایر بخشهای تولیدی، استفاده میکردند. بطور خلاصه، این صحیح است (همانطور که کاسترو و مدافعینش مدعی اند) که سرمایه داری شدن تولید شکر به پرولتریزه شدن جمعیت روستایی و توسعه سرمایه داری می انجامید. اما این تنها یك بُعد مسئله بود. این چه نوع سرمایه داری بود؟ رشد سرمایه داری در این عرصه به نوعی بود که بر حفظ شیوه های عقب افتاده استثمار متکی بوده و تابع سرمایه خارجی، و بنابراین راه رشد کلی و موزون نیروهای مولده را سد می کرد. مناسبات تولیدی مستتر در سلطه تولید شکر - یعنی وابستگی، اعوجاج و عقب ماندگی مستمر - زنجیرهایی بر دست و پای زحمتکشان کوبا می افکند که شکسته شدنشان تنها به کمك ریشه کن کردن شکر امکان پذیر بود. شکر آماج وجه دمکراتیك و وجه ملی انقلاب کوبا شد. اما از نظر کاسترو و هوادارانش ابقاء موقعیت جاری شکر و ابقاء مناسبات تولیدی موجود، دو روی یك سکه بودند - آنهم سکه ای که در ازای آن خود را به امپریالیسم فروخته بودند.

همانگونه که کاسترو بروشنی می گوید، مسئله عبارت بود از: کشت نیشکر یا تقسیم زمین. از زاویه رهایی کوبا از وابستگی، آن بخش از اقتصاد که بنظر میرسید سطح نیروهای مولده اش پیشرفته ترین میباشد - یعنی تولید شکر - در عین حال مضرترین بخش به حال رشد همه جانبه و مستقل اقتصاد کوبا بود و فی الواقع پتانسیل توسعه اقتصادی کشور را به بند می کشید. و درست از همین زاویه، عقب افتاده ترین بخش نیروهای مولده - اقتصاد خرد دهقانی - در برگیرنده برخی برتری های اقتصادی بالقوه و مهم بود؛ چرا که این بخش، تولید محصولات صادراتی کمتر وابسته به سرمایه امپریالیستی را شامل میشد و مهمتر از هر چیز تامین کننده آذوقه مردم بود. هنگامیکه کلیه مناسبات تولیدی موجود متحول شوند، این بخش تنها شالوده توسعه اقتصاد مستقل است.

محصولات خوراکی تیپیك کوبا، مثل ریشه های خوراکی، برنج و لوبیا، نسبت به کشت نیشکر بسیار بیشتر کاربر بوده و کمتر محتاج داده های سرمایه ای میباشند. در سطح کنونی رشد نیروهای مولده در کوبا (یا در اکثر کشورهای جهان) این نوع محصولات به اندازه سایر محصولات، نظیر شکر، بسادگی مکانیزه نمی شوند. تولید محصولات اخیر راحت تر گسترده گشته، بسیار متمرکز شده و بصورت بوروکراتیك اداره می شوند. کشت محصولات خوراکی تیپیك کوبا تنها به دانش و ابتکار عمل کسانی که روی آنها کار میکنند، بستگی دارد. این نکته بدین معنا نیست که تملك فردی در کشاورزی همیشگی شود و یا حتی پیش درآمد دستیابی سریع به سطوح مختلف کلکتیویزاسیون و یا پیشروی سریع در سطح نیروهای مولده باشد.

خردکردن «لاتیفوندیا»، سوزاندن کشتزارهای نیشکر (و بدین ترتیب پاك کردن و آماده ساختن زمین برای کشت محصولات جدید) و قادر ساختن بسیاری از کارگران کشاورزی به بازگشت به کشاورزی خرد و زمینی که بطور قطعی از آن جدا نشده بودند، لازمه اش گذر از مرحله تولید خرد بود. این امر راه را برای رشد سرمایه داری در کشاورزی باز می نمود. این یك واقعیت است. لیکن، این درهم شکستن نظام کهن همچنین می توانست دروازه را بیش از پیش بروی سوسیالیسم بگشاید - مثل ثمرات اتخاذ این تدابیر در چین - چرا که پایه سیاسی و اقتصادی برای کلکتیویزاسیون و توسعه سوسیالیستی کشور را مهیا می سازد. (۴۶)

مسئله کلیدی اینست که برای این کار به چه کسانی باید اتکاء جست. در چین که درجه کار مزدوری در روستاها بسیار پایین تر از کوبا بود، امکان اتکاء جستن به استثمار شده ترین اقشار روستایی، یعنی دهقانان فقیر و بی

زمین، نابود ساختن مناسبات تولیدی کهن، رها ساختن نیروهای مولده (بویژه خودشان) و تداوم انقلابی کردن مناسبات تولیدی در سراسر دوره انقلاب ملی ـ دمکراتیك و انقلاب سوسیالیستی، وجود داشت.

بخش بزرگی از سکنه مناطق روستایی که تحت فشار «لاتیفوندیا» قرار داشتند دهقانان مرفه و کشاورزان سرمایه دار بودند که حتماً و بدرجات مختلف در برابر گذر آتی به سوسیالیسم مقاومت نشان میدادند. اما از سوی دیگر، بخش بزرگتر این سکنه روستایی را دهقانان بی زمین و نیز پرولترهایی تشکیل می دادند که منافعشان در انقلاب تمام عیار نهفته بود. این افراد در جنگی انقلابی و در ساختمان اقتصادی روستاها برانگیخته و سازماندهی نشده و مورد اتکاء قرار نگرفتند. در عوض، کوبا بر ماشین آلات وارداتی و یا متکی به واردات وسایرداده ها، بر اقتصاد دانان و متخصصین کشاورزی بلوك شوروی و رویزیونیستهای آموزش دیده کوبائی اتکاء نمود. این افراد عموماً طوری عمل میکردند که تو گویی تولید گسترده، سطح بالای مکانیزاسیون و مالکیت دولتی بخودی خود انقلابی میباشند.

ایدئولوگهای انقلاب کوبا برای اینکه صحت شیوه ای را که برگزیده اند ثابت کنند، عموماً به تفاوت واقعی میان کوبا و چین دوره مائوتسه دون انگشت می گذارند. بیشك این تفاوتها عمیق و مهم هستند. اما شباهت ها عمیق تر و مهمترند. اگرچه تاریخ فئودالیسم در کوبا همانند چین نبود، اما خود ساختار سرمایه داری در کوبا بدرجاتی بر مبنای تداوم مناسبات ناشی از شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه داری استوار بود. ثانیاً، این نکته از بحث مائو که «رشد سرمایه داری در چین، نه رشد سرمایه چینی بلکه رشد سرمایه خارجی در چین بود»(۴۷) در مورد کوبا نیز صادق بود ـ اگر چه سرمایه داری درکوبا بیش از سرمایه داری در چین رشد یافته بود. مائو در مورد چین گفت: «طبقه مالك و طبقه کمپرادور، زائده های بورژوازی بین المللی بوده و برای بقاء و رشد خود به امپریالیسم اتکاء دارند.» (۴۸) درکوبا که اقتصاد طبیعی (تولید خودکفا برای مصرف) ضعیفتر از چین و تولید کالایی (تولید برای فروش) بسیار گسترده تر بود، «لاتیفوندیا» ها و بورژوازی بزرگ در صنایع (چه کوبایی، چه خارجی) نیز بسیار بیشتر به تبدیل مستمر سرمایه به کالا (شکر) و کالا به سرمایه (دستمزد و داده های فیزیکی) از طریق عملکرد مدارهای بین المللی سرمایه، وابسته بودند. بدین معنی، بخش تولید شکر که توسعه سرمایه دارانه یافته، نقطه ای است که اقتصاد کوبا از آن طریق به بیشترین حد با امپریالیسم پیوند خورده، «زائده بورژوازی بین المللی» بوده و عامل توسعه مستقل اقتصاد نیست. بعلاوه، سطح نیروهای مولده در آن عرصه از کشاورزی ـ کشت محصولات خوراکی ـ که یك حکومت انقلابی باید بیشترین اهمیت را برای آنها قائل باشد، بسیار پایین بود و باید به بهای از بین بردن برخی چیزها که بنظر می رسید کوبا را «پیشرفته» می سازد، از بیشترین اولویت برخوردار شده و منابع تخصیص مجدد یابند.

تجربه کوبا در مورد جستن از روی انقلاب ارضی، درستی و عملی بودن اساسی خط مشی مائو در انقلاب دمکراتیك را نشان می دهد ـ حتی در کشورهای بسیار پیشرفته تر از چین. بطور عام، انقلاب در کشورهای تحت سلطه شکل جنگ درازمدت خلق را بخود میگیرد، که خود مرتبط است با پیشبرد انقلاب ارضی و ساختمان مناطق پایگاهی انقلابی؛ مناطقی که در آن دهقانان تحت رهبری حزب پرولتری قدرت سیاسی انقلابی را اعمال می کنند.

مناطق روستایی عرصه مبارزه مسلحانه کاسترو بود که اکثریت جمعیت کشور را در بر میگرفت. کوهستان سیرا ماسترا صحنه نمایشی بود که بازیگران شهری نمایش خود را به اجرا درآوردند. حمایت توده ها در این نمایش، از نقشی درجه دوم برخوردار بود. در سناریوی کاسترو، زحمتکشان روستاها و شهرها در بهترین حالت خود، اضافی بودند. بدون یك جنگ درازمدت توده ای تحت رهبری پرولتاریا در روستاها، این مردم چکار دیگری میتوانستند بکنند؟ اگر چه نیروهای کاسترو در پیروزی سریع و بالنسبه ساده بر حکومت باتیستا «خوش شانس» بودند، اما از نظر پیشبرد تحولات واقعی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در عرصه روستاها این وضع مساعدت چندانی نداشت ـ اکثریت عظیم دهقانان برای انقلاب برانگیخته نشده، مسلح نگشته و به لحاظ سیاسی ـ ایدئولوژیك آموزش ندیده بودند. بیشك برای کاسترو و نیروهایش، این شیوه کسب قدرت، کاملا منطبق بر آن بود که پس از کسب قدرت با آن چه میخواهند بکنند!

از نظر مائو، نکته محوری انقلاب ملی ـ دموکراتیك عبارت بود از انقلاب ارضی تحت شعار «زمین به کشتگر». کوبایی ها همیشه سیاست ملی کردن «لاتیفوندیا» ی خود را انقلابی تر از سیاست تقسیم زمین چینی ها قلمداد کرده اند. بنابر ادعای کوبایی ها، بدین ترتیب آنها توانستند بخش بزرگی از مالکیت خصوصی را با یك ضربت از بین ببرند، در حالیکه (با توجه به هدف دراز مدت گذار تدریجی به مالکیت دولتی) چندین دهه پس از انقلاب در چین، مالکیت در عرصه کشاورزی هنوز از سطح مالکیت کلکتیوی (جمعی ـ م) دهقانان فراتر نرفته بود. لیکن بجز از این طریق که استثمار شده ترین و ستمدیده ترین اقشار زمینهایی را که در آنها به بردگی کشیده شده بودند را مصادره کنند، اینها به چه طریق دیگری میتوانستند خودشان را رها ساخته و به رهایی کشور از قید مناسبات تولیدی نیمه فئودالی و وابسته به امپریالیسم و سایر مناسبات ارتجاعی ناشی از اینها، کمك نمایند؟ به چه طریق دیگری شرایط سیاسی ـ اقتصادی مناسب برای گذار به سوسیالیسم آماده میشد؟

مصادره و توزیع زمین در چین ابتدا طی مراحلی و برخی اوقات به شکلی معتدل در مناطق پایگاهی سرخ بر اساس قدرت سیاسی مسلح دهقانان تحت رهبری حزب کمونیست، انجام گرفت. پس از اینکه تحت هدایت خط مشی مائو قدرت دولتی در سطح سراسر کشور کسب شد، در پی خط مائو طوفان عظیم دهقانی در مناطق روستایی براه افتاد و کمیته های دهقانی زمینها را بطور مساوی میان افراد ـ منجمله زنان و کودکان، دهقانان بی زمین و کشاورزان مزدوری ـ تقسیم کردند. غرض از اینکار این بود که نیروهای مولده به ریشه ای ترین وجه از چنگ ملاکین رها شود و کلیه بقایای فئودالی در روبنا ـ منجمله حاکمیت پدرسالاری، سلطه پدر بمثابه «بزرگ خانواده» ـ مورد ضربه قرار گیرد. (۴۹) این در حالیست که در کوبا در مناطقی که زمین تقسیم شد، این بقایای فئودالیسم در روبنا بدقت حفظ گردید.

پس انقلاب ارضی در چین برای تدارك شرایط عینی و ذهنی سوسیالیسم اجتناب ناپذیر بود. از آنجا که دهقانان چینی تحت رهبری حزب پرولتری، حاکمیت خود را در مناطق روستایی برقرار

کردند، توانستند پروسه سریع و اگر چه گام به گام ارتقاء سطح کار کلکتیوی و مالکیت کلکتیوی را حتی پیش از دستیابی به سطح بسیار بالایی از مکانیزاسیون، به پیش برند. بنا بر تاکید مائو، اینچنین سیاستهایی پرولتاریا را قادر ساخت تا اتحاد نزدیکی با دهقانان برقرار سازد، بویژه بر دهقانان فقیر اتکاء نموده و آنها را در مبارزه علیه کلیه مظاهر جامعه کهن هم پیش و هم پس از کسب قدرت توسط پرولتاریا، رهبری کند. مقوله دموکراسی نوین مائوتسه دون متدی تئوریکی و پراتیکی بود که چین عقب مانده به کمك آن توانست شرایط را برای پیشرویش بسوی انقلاب سوسیالیستی مهیا سازد.

موضوع کشتزارهای بزرگی که کوبا ملی نکرد و کئوپراتیوهای کشاورزی که تشکیل داد، چه بود؟ از نظر بسیاری از دهقانان، کئوپراتیوهایی که حکومت کوبا تشکیل داد، صرفاً شیوه ای بود که زمینشان را از چنگشان بدر آورد. چرا که وقتی زمینهایشان در کشتزارهای بزرگ دولتی ادغام شد و بخشی به کشت نیشکر اختصاص یافت، آنها از حق نظر چندانی برخوردار نبودند. گذشته از این، تقریباً بمدت دو دهه تلاش چندانی جهت هدایت زمینداران خصوصی بسوی سطوح عالیتر مالکیت از طریق کلکتیویزاسیون صورت نگرفت (که بهر حال، این امر بدون اتکا بر استثمار شده ترین اقشار روستایی بجای داراترها، امکانپذیر نبود). بالعکس، تا حد معینی قطب بندی که مشخصه رشد سرمایه داری در کشاورزی است، صورت گرفت ـ یعنی، تعداد مزرعه داران خصوصی کمتر و ثروت هرکدام بیشتر شد و مابقی به بردگان مزدور تبدیل شدند. افزایش تعداد کئوپراتیوها در دهه اخیر را نمیتوان بعنوان شاخص پیشرفت نیروهای مولده بحساب آورد. چرا که ساختار و اهدافشان بعنوان واحدهایی اقتصادی، نه ایجاد «کشتزارهای سوسیالیستی» ـ آنگونه که در چین خوانده میشدند ـ بلکه سرمایه داری خُردی بود که به درجات مختلف در تضاد و همگونی با منافع سرمایه داران دولتی بوروکرات ـ کمپرادور کوبا قرار میگرفت.

طی دهه اخیر تعاونی ها و کشت خانواری همچنان به بقاء خود ادامه داده و در حقیقت بطور روزافزونی از نقش مهمی در کشاورزی کوبا برخوردار گشته است. آنها بخصوص در عرصه تولید قهوه که، بویژه در کوبا، از شیوه های سرمایه بر نمیتوان استفاده کرد، اهمیت دارند. تعاونی ها و کشت خانواری در عرصه کشت تنباکو که بدون آنکه مالکیت خصوصی کار بی اجرت خانوارها و بویژه زنان را به جریان اندازد، قادر به سودآوری نیست، عمده می باشد. (۵۰) همچنین شماری از کشاورزان بطور شخصی بکار کشت غلات خوراکی و پرورش دام (مثل خوك) اشتغال دارند. در اواسط دهه ۷۰، دولت کوبا بهای پرداختی به کشاورزان بخش خصوصی در ازای غلاتشان و اجاره پرداختی برای زمینهای تصرف شده شان (توسط املاك بزرگ تولید شکر) را پایین نگه میداشت تا این خانواده ها را مجبور سازد اعضای خود را جهت کار در «لاتیفوندیاهای» بزرگ بفرستند ـ درست مثل پیش از انقلاب کاسترو. (۵۱)

پابپای تحول در مکانیزاسیون کشت نیشکر، احتیاج به این نیروی کار کاهش یافت. اما در سال ۱۹۸۶، حکومت کوبا که بخاطر رویارویی با بحران شدید در تامین ارز خارجی، با کمبود داده های کشاورزی روبرو شد یکبار دیگر به «تهاجم انقلابی» دست زد که به از بین رفتن بازارهای محلی منتهی گردید ـ بازارهائی که کشاورزان بخش خصوصی محصولات و مواد خوراکی اضافی خود را در آنجا به بهای بیشتری نسبت به بهای پرداختی دولت در ازای این اجناس بفروش میرساندند. بیشك غرض از این اقدام، سمت دادن و کانالیزه کردن منابع بیشتری بسوی تولید شکر به بهای از بین بردن عرصه رشد کشت مواد خوراکی بود. این نمونه ایست از چگونه سرمایه داری بومی زیر منگنه سرمایه خارجی رشد میکند و از مجرای واسطه این سرمایه خارجی، یعنی موسسات دولتی تولید شکر، به تبعیت آن درمی آید. کسانیکه سعی دارند نکته ای خوب در کاسترو بیابند چنین بحث میکنند که اگر کوبا هیچکاری نکرده باشد حداقل بقایای فئودالیزم را نابود ساخته است. لیکن، حتی این قضاوت نیز یکجانبه است. لنین در بررسی خود از شیوه های مختلف رشد سرمایه داری در کشاورزی، شیوه ای را که خود «شیوه پروسی» خواند، تشریح نمود. در این شیوه، سرمایه داری در کشاورزی بر اساس حفظ مایملکهای سابق و تبدیل ملاکین به سرمایه داران روستایی رشد میکند. این شیوه راه توسعه اقتصادی همه جانبه کشاورزی را سد میکند. (۵۲) کشاورزی کوبا، همانگونه که خواهیم دید، از زاویه مکانیزه تر شدن رشد کرده است. اما هم گامهایش و هم رشد کیفی اش، در مقام مقایسه با آنچه که انقلاب دموکراتیك نوین که به انقلاب راستین سوسیالیستی منتهی شود میتوانست امکانپذیر سازد، عقب مانده است.

یك بوی زننده پروسی از بقایای فئودالی در فضای کشتزارهای دولتی کوبا پیچیده است. اکنون مدیران دولتی در این کشتزارها بر جای ملاکین سابق تکیه زده اند. و تغییری اندك در سایر مناسبات اجتماعی به ارث رسیده از برده داری و نیمه فئودالیسم (منجمله میان سیاه و سفید، میان زن و مرد، و میان طبقات مختلف) صورت گرفته است. تحولی در این رشته مناسبات متعاقب تصرف «لاتیفوندیاها» و موسسات تولید شکر توسط حکومت کاسترو صورت نگرفت و از این نظر کوبا با جمهوری دومینیکن که در آنجا نیز حکومت بسیاری از «لاتیفوندیاها» و اکثر موسسات بزرگ تولید شکر را دولتی کرد، یکسان است.

در کوبای کاسترو، اکثریت سکنه شاغل روستایی اجتماعی شده اند ـ بدین معنی که سرمایه داری با جدا ساختن توده ها از زمین و تبدیل آنها به بردگان مزدور، آنها را اجتماعی میکند ـ اما مالکیت بر ابزار تولید صرفاً ملی شده است (در تصرف دولت) و نه اجتماعی (در تصرف کل جامعه). زمین، موسسات و همه چیز در دستانی قرار دارند که با منافع توده ها ضدیت دارند ـ یعنی حکومتی که مازاد تولید زحمتکشان کوبایی را تصرف میکند تا آنرا به مالك واقعی کوبا، یعنی سرمایه امپریالیستی، تسلیم کند. بر مبنای این معیارها، هیچ انقلابی در عرصه مناسبات مالکیت صورت نگرفته است. رشد نیروهای مولده در کوبا برای انقلاب دربرگیرنده فواید، و نیز مضراتی است؛ اما این رشد بخودی خود به معنای رهایی کارگران نیست ـ همانطور که تبدیل بردگان به بردگان مزدور در موسسات تولید شکر کوبا توسط سرمایه داری در انتهای قرن نوزدهم، نبود؛ و بخودی خود رهایی کشور را نیز نزدیکتر نمیکند.

(ادامه دارد)

پانویسها:

۱ ـ کریستو بال کی، «اصلاحات اقتصادی و کلکتیویزاسیون در کشاورزی کوبا»، گاهنامه جهان سوم

(لندن) ژوئیه ۱۹۸۸.

۲ ـ «کوبا لبه باریك گوه سرمایه داری را تصدیق میکند»، هفته نامه گاردین (لندن) ۱۹ فوریه ۱۹۸۹.

۳ ـ همانجا.

٤ ـ گزارش کشوری؛ واحد تجسسی اکونومیست: کوبا، شماره ٤، ۱۹۸۸ (لندن) صفحه ۱۳. (Country Report)

٥ ـ اطلاعیه جلسه هیئت سیاسی، به نقل از «گزارش هفتگی لاتین در باره مجمع الجزایر کارائیب» (لندن) ۳ نوامبر ۱۹۸۸.

٦ ـ «عزلت جدید فیدل کاسترو»، لوموند دیپلماتیك (پاریس) آوریل ۱۹۸۹.

۷ ـ گزارشات منطقه ای آمریکای لاتین: «مجمع الجزایر کارائیب» (لندن) ۱۹ ژانویه ۱۹۸۹.

۸ ـ هیوف توماس، «کوبا، یا پیگرد آزادی» (لندن، انتشارات آیر اسپاتیس وود، ۱۹۷۱) صفحات ۱٦۹، ۳۳ ـ ۱۵۳۲.

۹ ـ پیتر مارشال، «کوبای آزاد» (لندن: انتشارات ویکتور گولانز، ۱۹۸۷) ص ۲۰.

۱۰ ـ رجوع کنید به کاسترو، «مانیفست جنبش ۲٦ ژوئیه»، به نقل از رولاندو بوناچی نلسون والده (ویراستاران) «کوبا در انقلاب» (نیویورك: انتشارات انکور، ۱۹۷۲).

۱۱ ـ تاد زولك، «فیدل کاسترو: یك تصویر انتقادی» (انتشارات هودر و استافتن: شرکت هاچیسون، ۱۹۸۷) ص ٤٦۹.

۱۲ ـ همانجا، ص ٥۲٦.

۱۳ ـ همانجا، ص ٤۷٤.

۱٤ ـ همانجا، ص ٥٥٤.

۱٥ ـ همانجا، ص ٥۸۰.

۱٦ ـ همانجا، ص ٦۰٦.

۱۷ ـ همانجا، ص ۳۳۸.

۱۸ ـ همانجا، ص ٥۲۰.

۱۹ ـ نامه چه گوارا به رنه لامو لانور، به نقل از کارلوس فرانکی، «فیدل کاسترو: یك تصویر خانوادگی» (لندن: انتشارات کیپ، ۱۹۸٤) ضمیمه، ص۲٤۸.

۲۰ ـ تاد زولك، ص ٦٦۲.

۲۱ ـ کارل مارکس، «مبارزه طبقاتی در فرانسه: ٥۰ ـ ۱۸٤۸»، منتخب آثار (مسکو، انتشارات پروگرس، ۱۹٦٥) ج۱، ص ۲۸۲.

۲۲ ـ رجوع کنید به لنی ولف، «گوارا، دبره و رویزیونیسم مسلح»، مجله انقلاب (شیکاگو) شماره زمستان، بهار ۱۹۸٥.

۲۳ ـ تاد زولك، ص ٥۸۳.

۲٤ ـ کارملو مسا لاگو، «اقتصاد کوبای سوسیالیستی» (انتشارات دانشگاه نیویورك، ۱۹۸۱) ص ۸.

۲٥ ـ سوزان شرودر، «کوبا: کتاب جیبی آمار تاریخی» (بوستون: انتشارات جی.ك.هال، ۱۹۸۲) ص ۲٤۳.

۲٦ ـ همانجا، ص ۲٥۷.

۲۷ ـ فرانسیسکو لوپز سگررا، «کوبا: سرمایه داری وابسته و تحت سلطه (۱۹٥۹ ـ ۱٥۱۰)» (هاوانا: انتشارات کاسادلاس آمریکاس، ۱۹۷۲) ص ۳٦٦.

۲۸ ـ مارکوس وینو کور، «طبقات فراموش شده در انقلاب کوبا» (بارسلون: انتشارات گریجالبو، ۱۹۷۹) ص ۲۷.

۲۹ ـ همانجا، ص ۱۲۱. همچنین رجوع کنید به لوپز سگررا، ص ۳۷۹.

۳۰ ـ برایان پولیت، «بسوی تحول سوسیالیستی در کشاورزی کوبا» به نقل از پی.آی.گومز. (ویراستار). «توسعه روستایی در مجمع الجزایر کارائیب» (لندن: انتشارات سی.هُرست و شرکاء، ۱۹۸٥) ص ۱٦۳.

۳۱ ـ رجوع کنید به برایان پولیت، ص ۱٦۱ ـ ۱٥٦. من برای کم کردن «کار بی اجرت» خانوادگی (مردانی که برای پدر خود و یا برای سایر خویشاوندانشان بدون دریافت اجرت کار میکنند) از مقوله «کار مزدوری»، این ارقام را دستکاری کردم و در عوض آنرا در مقوله «کشاورزان گنجانیده ام. همانگونه که برایان پولیت متذکر میشود، این ارقام مربوط به سرشماری سال ۱۹٥۳ در کوبا در اکثر موارد کار زنان و کودکان را به حساب نیاورده است. در رابطه با این ارقام، همچنین رجوع کنید به فرانسیسکو لوپز سگررا، ص ۳٦٥.

۳۲ ـ مارکوس وینو کور، ص ۱۱۰ ـ ۱۰۳.

۳۳ ـ هیوف توماس، ص ۱۱٥۹.

۳٤ ـ آدلفو مارتین بوریوس، «تاریخ سیاسی روستائیان کوبا»، به نقل از پابلو گونزالس کازنوا (هماهنك کننده) «تاریخ سیاسی روستائیان آمریکای لاتین» (مکزیك: انتشارات دی.اف ۱۹۸٤) ص ٦۳. همچنین رجوع کنید به لوپز سگررا، ص ۷۰ ـ ۳٦۹.

۳٥ ـ سوزان شرودر، ص ۱٦٦.

۳٦ ـ فی الواقع در برخی کشورها، کشتزارهای نیشکر حدوداً هر پنج سال یکبار برای تعویض کشت نیشکر، به آتش کشیده میشوند. اما از این تکنیك در کوبا استفاده نمیشود.

۳۷ ـ برایان پولیت، ص ۱٦٤.

۳۸ ـ لی لاکوود، «کوبای کاسترو، فیدل کوبا» (نیویورك: انتشارات وینتیج، ۱۹٦۹) ص ۹٦.

۳۹ ـ رنه دومون، «نقد گسست»، به نقل از موریس لوموان (ویراستار) کوبا: سی سال انقلاب (پاریس، انتشارات اوتره مان، ۱۹۸۹) ص ٥۳.

٤۰ ـ بنابر استناد به یك مصاحبه با کارلوس رافائل رودریگه، نایب شورای دولت و کابینه، به نقل از میدیا بنجامین، ژوزف کولینز، مایکل اسکات، «پایان ناهار مجانی: خوراك و انقلاب در کوبای امروز» (انتشارات انستیتو سانفرانسیسکو برای سیاست خوراك و توسعه، ۱۹۸٤)

٤۱ ـ ریموند لوتا، «آمریکا در سراشیب» (شیکاگو: انتشارات بانر، ۱۹۸٤) ص ۱۰۷.

٤۲ ـ رنه دومون، «آیا کوبا سوسیالیستی است؟» (ونزوئلا: انتشارات تیمپو نوه وو، ۱۹۷۰) ص ۱۱۹.

٤۳ ـ کارملو مسا لاگو، ص ۸.

٤٤ ـ لنین، «رشد سرمایه داری در کشاورزی»، مجموعه آثار (مسکو: انتشارات پروگرس، ۱۹٦٤) ج٤، ص ۱۳٤ ـ ۱۱۹.

٤٥ ـ برایان پولیت، ص ۱٥۳.

٤٦ ـ مائو تسه دون، «انقلاب چین و حزب کمونیست چین»، ج۲، ص ۳۲۷.

٤۷ ـ مائو تسه دون، «در باره دموکراسی نوین»، منتخب آثار (پکن: انتشارات زبانهای خارجی، ۱۹٦۷) ج۲، ص ۳٥٤.

٤۸ ـ مائو تسه دون، «تحلیل طبقات در جامعه چین»، ج۱، ص ۳۱.

٤۹ ـ مائو تسه دون، «مبارزه در کوهستان جین گان»، ج۱، ص ۱۰٤ (پانویس ۲۰).

٥۰ ـ رجوع کنید به ژان استاب، «مقوله انواع در کشت تنباکو»، به نقل از آندرو زیمبالیست (ویراستار) «اقتصاد سوسیالیستی بسوی دهه نود» (بولدر، لندن انتشارات لین رینر، ۱۹۸۷) ص ٦٥ ـ ٤۳. این نتیجه گیری ژان استاب نیست.

٥۱ ـ سوزان اکشتاین، «محدودیتهای داخلی و بین المللی موجود بر تولید کشاورزی بخشهای خصوصی و دولتی»، مطالعات کوبا ۲۳: ۲، تابستان ۱۹۸۳ (پیتسبورگ).

٥۲ ـ لنین، «رشد سرمایه داری در روسیه»، ج۳، ص ۳۳ ـ ۳۲. همچنین رجوع کنید به «برنامه کشاورزی سوسیال دمکراسی»، ج۱۳، ص ۲٤۷ ـ ۲۳۸ (فصول ٥ و ٦).